

دانفش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۹۱
زمستان
۱۳۸۶



گنجینه دانش

در ازل تو خست ز محلی آدم زرد
مثنوی پندار شد آتش همه عالم زرد

مهر که هست یکم عشق است
میرا نسیم آرد این بخت و کلام

دستی خست که آید تا شاگرد از او
دستی خست که آید در پیشه نامم زرد

در ازل تو خست
بختی نامم زرد

جان غوی بر پیش ما در زندان داشت
بست و غفلت آن زلفت هم اندر جسم زد
دیگر آن بزمه نیت بر پیش
دل غمت زدی و ما را در کرم جسم زد

حافظ آن در طرب نامه عشق تو نوشت
که قلم بر سبب دل خرم زد

غزلی از حافظ
پدید آورنده: استاد جواد بختیاری



۹۱

زمستان

۱۳۸۶

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول و سردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر: سید مرتضی موسوی

حروف چین: محمد عباس بلتستانی

چاپخانه: آرمی پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

دکتر کلثوم ابوالبشر

دکتر نعمت الله ایران زاده

دکتر سعید بزرگ بیگالی

دکتر محمد حسین تسبیحی

دکتر ساجد الله تفهیمی

دکتر احمد تمیم داری

دکتر محمد مهدی توسلی

اکبر ثبوت

دکتر رضا مصطفوی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دکتر سید سراج الدین

دکتر سلطان الطاف علی

دکتر محمد صدیق شبلی

دکتر صفری بانو شکفته

دکتر امیر حسن عابدی

دکتر محمود عابدی

دکتر عارف نوشاهی

دکتر گوهر نوشاهی

دکتر گل حسن لغاری

دکتر معین نظامی

دکتر مهر نور محمد خان

دکتر سید علیرضا نقوی

استاد دانشگاه داکا

استاد یار دانشگاه علامه طباطبایی

استاد یار دانشگاه تربیت مدرس

پژوهشگر و فهرست نگار

استاد دانشگاه کراچی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

استاد یار دانشگاه سیستان و بلوچستان

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

استاد دانشکده دولتی کویت

استاد دانشگاه علامه اقبال

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

استاد ممتاز دانشگاه دهلی

استاد دانشگاه تربیت معلم

دانشیار دانشکده گوردن

استاد زبان و ادب اردو

استاد دانشکده دولتی تندو جام

دانشیار دانشگاه پنجاب

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

روی جلد :

از گل فروش لاله رُخی لاله می خرید
می گفت بی تبسم گل خانه بی صفاست
گفتم صفای خانه کفایت نمی کند
باید صفای رُوح بیابی که کیمیاست
«فریدون مشیری»

پدید آورنده : استاد عباس اخوین

تذهیب : محمد طریقتی

یاد آوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداري از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان
تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶
دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

Email : daneshper@yahoo.com

http://ipips.ir

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فہرست مطالب

۵	سخن دانش
	معرفی نسخه خطی
۹	مونس الاحرار کلاتی اصفہانی
	به کوشش پرفسور دکتر نذیر احمد
	ترجمہ دکتر سید حسن عباس

اندیشہ و اندیشمندان (۱)

ویژہ علامہ اقبال

۲۳	عظمی زرین نازیہ	• نعت پیامبر اکرم (ص) در شعر فارسی اقبال لاهوری
۳۷	دکتر محمد بقائی ماکان	• اقبال از نگاه شیمل
۴۹	دکتر رفیع الدین ہاشمی	• اقبال و ساختار نوین نظام جهانی
۶۵	پرفسور دکتر نسرین اختر	• بررسی مماثلات اجتماعی فکری و اخلاقی در آثار حافظ ، گوته و اقبال

اندیشہ و اندیشمندان (۲)

۸۵	دکتر رضا مصطفوی سبزواری	• سهم صفات و ویژگیهای پیامبر اکرم (ص) در باروری و مضمون آفرینی های ادب پارسی
۹۵	پرفسور دکتر صبغری بانو شکفته	• بررسی کوتاه از اجوال و افکار امام محمد غزالی
۱۰۷	علی محمد سابقی	• نقش زبان فارسی در پیدایش زبانهای محلی اسلامی در چین
۱۲۱	دکتر اخلاق احمد آهن	• غزل سرائی بیدل
۱۳۱	دکتر نرگس جابری نسب	• محبت در آئینہ اخلاق ناصری
۱۴۳	سیدہ فلیحہ زہرا کاظمی	• مقایسہ داستانهای عشقی شاهنامہ فردوسی با مثنوی مہر و ماہ از جمالی دہلوی

- ۱۵۵ سید مرتضی موسوی • سهم سخنوران اصفهانی دوره صفویہ در گسترش فرهنگ و دانش فارسی در شبہ قارہ
- ۱۶۳ دکتر علی کمیل قزلباش • اشعار زیب مگسی در وصف امام علی
- ۱۷۱ دکتر رشیدہ حسن • نثر مسجع و خواجہ عبداللہ انصاری
- ۱۸۳ سید روح اللہ نقوی • نگاہی بہ مرثیہ سرائی فارسی میرزا غالب

ادب امروز ایران

- ۲۰۱ افسانہ گیویان • داستان کوتاہ : خانہ آرزوہا
- ۲۰۵ شعر: نصر اللہ مردانی ، سلمان ہراتی ، حسین اسرافیلی ، عبدالجبار کاکایی ، عزیز اللہ زیادی ، شاہرخ تندرو صالح ، حسن علی محمدی

فارسی شبہ قارہ

- ۲۱۱ دکتر گل حسن لغاری • پیر سید حسام الدین راشدی ، دانشمند و پژوهشگر ممتاز زبان و ادب فارسی

شعر فارسی امروز شبہ قارہ ۲۲۹ - ۲۳۸

- محمد عبدالقیوم طارق سلطانیوری ، جاوید اقبال قزلباش ، اکبر ثاقب ، دکتر محمد اکرم اکرام ، دکتر محمود احمد غازی ، دکتر اسلم انصاری ، دکتر خیال امروہوی ، دکتر علی کمیل قزلباش ، غلام رسول ، دکتر محمد ولی الحق انصاری ، دکتر رئیس احمد نعمانی ، عظمی زرین نازیہ ، صدیق تاثیر ، دکتر فائزہ زہرا میرزا ، فتانہ محبوب ، سمن عزیز ، احمد شہریار ، ظفر عباس ، دکتر محمد حسین تسییحی

گزارش و پژوهش

- ۲۴۱ مدیر دانش • راہیان ابدیت
- ۲۴۵ سید مرتضی موسوی • کتابہای تازہ

نامہ ہا

- ۲۵۹ دفتر دانش • پاسخ بہ نامہ ہا

1 - 11 Abstracts of Contents in English چکیدہ مطالب بہ انگلیسی

A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

سخن دانش

«دانش» نود و یکم در حالی راهی چاپ می شود که روزهای زیبای بهاری با عطر دل انگیز میلاد محمدی (ص) آکنده است. این ایام که دیرست به هفته وحدت نیز نامیده شده، هنگامه ای از شادمانی و خرمی را بر پهنه زندگی ما پارسی زبانان می پراکند.

کاینان ز تو مستند در این نغز شنبستان
کو سوخته سرو چمن و لاله بستان
بین کودک گهواره جدا گشته ز پستان

برخیز و صبوحی زن برادر زمره مستان
بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان
داد دل بستان ز دی و بهمن بستان

«دیب الممالک فراهانی»

پیامبر مهربانی ها که نشان دهنده آئین زندگی برتر و سعادت جاودانه است، والاترین پرداخته خداوند جهانست. هیچ انسانی به پایگاهی که در تسخیر وی درآمد راه نیافت و عنایات خداوندی را دریافت ننمود. و از آنجا که انسان کاملترین آفریده جهان هستی است، پس پیامبر اسلام برترین مخلوق و شاهکار آفرینش بشمار می آید. او رشد و نمو نباتی، ادراکات حیوانی، تعالی روحی و بالاخره مدارج معنوی و عرفانی را به کمال رسانده و به عرصه ای پا گذارده است که بین او و خداوند که سرچشمه هستی و آغاز و انجام جهانست تفاوتی نمانده بجز آنکه یکی مخلوق دیگری است و حاصل ازاده او.

مردمان همه برای آن آفریده شده اند که چشم بسوی چنین پیامبری دوخته و بسوی او تازند تا هریک به سهم تلاش خویش جلوه ای از جمال دلآرای معشوق ازل را رؤیت و جامی از دست هوش ربایش بگیرند. پیامبران خدا هریک در برهه ای، معلمی بشر را بدوش کشیدند تا با جهدی پیگیر این کاروان را به معلم اول رسانده و سرانجام خود نیز در پناه مهرش آرام یابند.

و اینک ما در این روزها، وزشی از نسیم ظهور پیامبر خاتم (ص) را بر جان و روح خود لمس می کنیم. گویا طبیعت هم امسال فرش زمردین در پیش پای او گسترده است تا طراوت موسم را افزون کند.

چنین جشنی در زمانه ما پُرشگون است. چه آنکه همه خلق عالم از سنگدلی و درتدگی و بی مہری بہ ستوہ آمدہ و آغوشی گرم را طالب گشتہ اند. موج بازگشت بہ خویشتن، آشتی با زیبائی ہای درون، خستگی از بپہودگی ہا و تباہی ہا مرزہای زمین و زمان را درنوردیدہ و آزادگانی را بسوی چشمه آب حیات، بی قرار ساختہ است. معنویت ہا و ارزش ہا ارج یافتہ اند و مرزبانان خودکامگی و تبهکاری بہ صورتی فزاینده از جوامع رانندہ می گردند. «بیداری اسلامی»، «رہبران الہی» و «سرخوردگی از کیش ہای انسان ساختہ» در ہر مرز و بوم عناوینی مانوس و مردمی شدہ است.

امروزہ نوای آزادیبخش «برابری انسان ہا»، «ممنوعیت ستم پیشگی»، «نیایش و سر بر آستان معبود سائیدن» و «زندگانی را وقف گسترش ارزش ہای آرمانی در بین ہم نوعان نمودن» کہ مضامین آیات آسمانی و پیام وحی پیامبر خاتم (ص) است، دل ہر پاک نهادی را سوی خود کشانندہ است. انسان ہا از سراسر کرہ خاک رو بسوی معلم اول گذاشتہ اند تا درس آخر را از او بیاموزند.

ما این موج جهانی را با تمام وجود حرمت نہادہ و توش و توان خود را نثار آن کردہ ایم، چون براستی پیام بہاران و جان جانان است. و چہ خوشوقتی گرانی است کہ در گرماگرم تلاش جهانخوارگان برای اتحاد خود و جہدشان برای گسستن اتحاد مستضعفان جہان، روز بروز شاهد ہمگرایی و ہمسوئی زجر دیدگان زمین علیہ غول ہای فرامرزی استکباری ہستیم. امروزہ «جہان تک قطبی»، «پول واحد»، «پارلمان واحد»، «اروپا و امریکای متحد» بہ همان اندازہ رو بہ فروپاشی نہادہ است کہ درخت ہمبستگی مردمانی کہ تاکنون قربانیان ہمدستی ظالمانہ قدرتمندان قرن گذشتہ بودہ اند رو بہ تناوری می رود. دور نیست کہ بہ رغم ہمہ زرق و برق ہا، نظام سلطہ بیدادگران بی دین نیز سر از **موزہ تاریخ سیاسی جہان** بر آورد.

سخن بہ درازا نبریم، ہفتہ وحدت نہ فقط جشنوارہ وحدت مذہب اسلامی، کہ نماد اتحاد ہمہ موحدان و آزادگان و تشنہ کامان معنویات جہانست کہ از رهاورد پاکی نیات صاحبانش بزودی جہانگیر خواہد شد. پس این ہفتہ بر شما - ہمہ شما - دانش دوستان مبارک باد.

سر دبیر

معرفی نسخه های خطی

نوشتہ: پرفسور دکتور نذیر احمد^۱

ترجمہ: دکتور سید حسن عباس^۲

معرفی نسخہ خطی

مونس الاحرار کلاتی اصفہانی

نسخہ سالار جنگ حیدرآباد

پیشگفتار:

«مونس الاحرار» یک بیاض قدیم فارسی است کہ گرد آورنده آن احمد بن محمد کلاتی اصفہانی است و آن را در سال ۷۰۲ھ بہ تکمیل رسانده بود. یک نسخہ خطی آن در ذخیرہ حبیب گنج، دانشگاه اسلامی علیگر بہ شماره ۵۱ / ۳۷ نگہداری می شود. استاد سعید نفیسی آن را در مجلہ ارمغان علمی، (لاہور) مختصراً معرفی نموده بودند. سپس راقم سطور یک مقالہ مشروح در مجلہ «فکر و نظر» [اکتبر ۱۹۶۰م، جلد ۲، شماره ۴، ص ۱۵ - ۵۳] بہ چاپ رسانید. بعداً این مقالہ در مجموعہ مقالات بنده «تاریخی و ادبی مطالعی، (مطالعه تاریخی و ادبی) در سال ۱۹۶۱م در علی گر انتشار یافت. این نسخہ «مونس الاحرار» جدید است. مدتی بعد در موزہ سالار جنگ حیدرآباد فرصت دیدن آن نسخہ را بہ دست آوردم کہ مولانا حبیب الرحمان خان شروانی نسخہ خود را (نسخہ ذخیرہ حبیب گنج) از روی آن استنساخ کردہ بود. من باید پیشتر از این نسخہ مطلع می شدم زیرا کہ نسخہ مزبور در فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ سالار جنگ، جلد سوم معرفی شدہ بود [فہرست ... جلد ۳ / ۲۲۳ - ۲۲۹؛ شمارہ نسخہ ۱۰۳۲] از کوتاہی خود بسیار متأسفم اما کمی مطمئن نیز ہستم کہ بالآخرہ معرفی نسخہ اصلی نیز نصیب بنده شدہ است.

با نام «مونس الاحرار» یک مجموعہ دیگر موجود است. مرتب آن محمد بن بدر جاجرمی است. این مجموعہ را محقق معروف ایران آقای میرزا

۱ - استاد ممتاز دانشگاه اسلامی علیگر (ہند)

۲ - گروہ فارسی دانشگاه ہندوی بنارس وارانسی

محمد قزوینی مدتی قبل معرفی کرده بود. مقاله او در مجله Bulletin of Oriental & African Studies به انگلیسی چاپ شده بود. (۱) باز هم یک مقاله او در همین موضوع چاپ شد. این مقاله در « بیست مقاله قزوینی » شامل است. از نوشته های آقای میرزا محمد قزوینی معلوم شد که مونس الاحرار جاجرمی، چه کتاب ذی قیمت فارسی است. از همین کتاب، کلام تازه از صدها شاعر و درباره آنان اطلاعات جدید به دست آمده. یک محقق ایرانی آقای میر صالح طبیبی جلد اول مونس الاحرار جاجرمی را در ۱۳۳۷ ش / ۱۹۵۹م به چاپ رسانید و نسخه ای از آن به بنده عنایت فرمود. از دیدن این نسخه [چاپی] معلوم شد که او از نسخه مونس الاحرار کلاتی اطلاع نداشته. راقم سطور در یک نامه خود، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۶۱م درباره نسخه مونس الاحرار کلاتی و در مورد بعضی امور از نسخه چاپی آقای طبیبی، توجه وی را مبذول نمودم. اگرچه بقول خود آقای طبیبی، او از طریق آقای سعید نفیسی از این نسخه آگاهی یافته بود چنانکه در مقدمه مونس الاحرار جاجرمی، جلد دوم (چاپ ۱۳۵۰ ش) در این مورد شرح جالب آورده است. (۲) مختصر این که نه آقای نفیسی و نه آقای طبیبی و نه کسی محقق دیگر ایرانی از نسخه سالار جنگ حیدرآباد آگاهی داشتند. آن نسخه را نخستین بار اینجا معرفی می نمایم.

قابل ذکر است که در بین مدت کوتاه در ایران، دو بیاض با یک نام آماده می شود یکی با نام « مونس الاحرار کلاتی » و دیگری از نام « مونس الاحرار جاجرمی » بیاض کلاتی در ۷۰۲ هـ و بیاض جاجرمی در ۷۴۱ هـ مرتب شد. اول الذکر در اصفهان و آخر الذکر در جاجرم (خراسان). آیین ترتیب و تنظیم هر دو مرتب یکسان است. ابواب هم مشابه به یکدیگر اند. در آخر هر دو مجموعه، رباعیات آمده است. در انتخاب کلام برخی از شاعران هم اشتراک دیده می شود. ولی بیشتر جای تعجب این است که دیباچه هر دو کتاب یکسان می باشد و می توان از مندرجات زیر این همسانی را پی بُرد.

کلاتی

«سپاس و ستایش بی نہایت پادشاهی را کہ صفتی از صفات کمالش جسود است و حمد و ثنای بی غایت پروردگاری را کہ یک خلعت از خزانه کرمش وجود، مهر از حقہ فطرتش مهرہ، دریای جسود از ابر امرش قطرہ، عقل در ادراک صفاتش حیران، و چرخ در ازاء قدرتش سرگردان، قادری کہ گرد عجز گرد سرا پردہ کبریاش محیط نگرده، دانندہ کہ رموز نقوش نظرات لوح ضمیر بندگان از علم او مخفی نماند چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ است کہ «یعلم خایئۃ الاعین و ما تخفی الصدور» بالا و نشیب هست کردہ جباری اوست، و روشن و تاریک نشان قہاری او، الا له الخلق والامر، تبارک اللہ رب العالمین»

و یقین بندہ آن است کہ امروز در علم شعر و شاعری مجموعہ ای بدین جزالت موجود نیست و درستی این بہ مطالعہ و مقایسہ مفہوم گردد و در باب لغت فرس بہ تمامی و عروض نوشتہ شد کہ اصحاب این صناعت را از آن ناگزیر باشد و این مجموعہ بہ لطایف و این یار دلدار و حریف غمگسار و محبوب افاضل روزگار را مونس الاحراز فی دقائق الاشعار نام کردہ شد بہ ترتیب سی باب....

در شب پنج شنبہ اول ربیع الآخر سنہ اثنی و سبعمائۃ. التماس از اہل فضل آن است کہ بہ وقت مطالعت ہر کجا سہوی بینند از روی کرم در صحت آن کوشند، بار سبحانہ و تعالی چشم اہل فضل را بہ جمال مطلوب مکحل گرداناد بہ حرمت النبی المختار و آلہ الاخیار:

چو فہرست بیند ہنرمند مرد	بہ سہوی نگیرد بر آن کس کہ کرد
معانی بجوید از ان کالبد	بیند ہمی چشم از قال بد
ز جد و ز ہزلش بر آید مراد	مر او را ز ہر دو بر آید مراد
چو نیکوست جد، ہزل ہم بد مگیر	کہ در زیر ابر است بدر منیر
گل و خار با ہم در آید بہ باغ	دخانست و پس نور روشن چراغ
من این بیتها را ابر باب (کذا) باغ	نوشتہم کہ باشد سوء العین داغ

جاجرمی

«سپاس و ستایش بی نهایت بادشاهی را کی صفتی از صفت کمالش
جود ست، و حمد و ثنای بی غایت پروردگاری را کی یک خلعت از خزانه
کرمش وجود، مهر از حقه فطرتش، مهره دریای جود از ابر امرش قطره،
عقل در ازاء صفاتش حیرانی، چرخ در ادراک قدرتش سرگردانی، قادری
کی گرد عجز گرد سر پرده اش محیط نگرده، داننده کی رموز نقوش نظرات
لوح ضمیر بندگان از علم او مخفی نماند چنانکه در قرآن مجید می فرماید «یعلم
خاینه الاعین و ما تخفی الصدور» بالا و نشیب کرده جباری اوست، روشن
و تاریک نشان قهاری او. الاله الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین»

و یقین خادم آن است که امروز در علم شعر و شاعری مجموعه ای
بدین جزالت موجود نیست و درستی این معنی به مطالعه معلوم گردد و این
مجموعه را مونس الاحرار فی دقایق الاشعار نام کرده شد و بر سی باب
نهاده آمد.

التماس از اهل فضل آن است که به وقت مطالعه هر کجا سهوی
باشد از روی کرم صحت واجب شناسند... شعر
و عین الرضا من کل عیب کلیة و لکن عین السخط نبی المساویا
باری سبحانه و تعالی چشم اهل فضل به جمال مطلوب مکتحل
گرداناد به حرمت النبی المختار: شعر

چو فهرست بیند خردمند مرد
معانی نجوید از آن کالبد
زجد و ز هزلش بر آید مراد
چو نیکوست جد هزل هم بد مگیر
گلی و خار باهم ندیمند به باغ
به سهوی نگیرد بر آن کس کی کرد
بیند همی چشم از قال بد
مر او را ز هر دو بر آید مراد
کی در زیر ابر است بدر منیر
دخانست بس نوربخش چراغ

همچنانکه گفته شد مجموعه کلاتی در ۷۰۲ هـ و جاجرمی در ۷۴۱ هـ
به تکمیل رسید. از آن این نتیجه به دست می آید که جاجرمی سرقت کرده

باشد ولی جاجرمی، ادیب و شاعر مهم است و مجموعه وی بیشتر متداول بوده است. سه چهار نسخه از آن کتاب معلوم است. آقای میرزا محمد قزوینی دو مقاله خود را، بر اساس همین نسخه نوشته بود. محمد جاجرمی و پدرش بدر جاجرمی هر دو شاعر خوبی بودند. لذا باتوجه به آن، محمد جاجرمی را مورد سرقت قرار دادن دشوار بنظر می رسد. او بر نوشتن دیباچه دو صفحه ای، کاملاً قادر بود که برای این کار، نه وقت و نه توجه بیشتر در کار بود. در مقابل او، شخصیت کلاتی مجهول است. اما در این شبهه ای نیست که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم شخصیتی با این نام موجود بود. من در مقاله قبلی خود * حدس زده بودم که شاید جعل از کلاتی باشد. او مجموعه خود را در ۷۴۱ هـ آماده ساخته باشد و مصون ماندن از اتهام سرقه، تاریخ پیشتری (۷۰۲ هـ) را ثبت کرده باشد. اما این حدس درست نیست. زیرا که او در رثای فرزند خود، مرثیه ای سروده است که تاریخ آن در بیت زیر آمده است:

ماه شعبان سال هجرت ذال و دال چار شنبه بیست و پنجم بُد پگاه
 شد جگر گوشه برون ما را نماند در فراقش روز و شب جز درد و آه
 از این حساب فرزند چهار ساله اش که محمود نام داشت، سه روز
 چهارشنبه ۲۵ ماه شعبان ۷۰۴ هـ [ذال = ۷۰۰ + دال = ۴، جمعاً ۷۰۴]
 وفات یافت. مرثیه مذکور بعد از تاریخ ترتیب مجموعه (۷۰۲ هـ) در آن
 اضافه شده است.

کلاتی شاعر بود همچنانکه از مرثیه فرزندش که سروده او است، روشن است. اگرچه مرثیه مزبور، نمونه شعر بلند پایه نیست و بر بنای آن نمی توان کلاتی را در ردیف شعرای بزرگ به شمار آورد اما نمونه کلام

* مقاله دکتر نذیر احمد درباره نسخه مونس الاحرار کلاتی نسخه کتابخانه حبیب گنج که از همین نسخه رو نویسی شده بود، در مجله فکر و نظر علیگر، اکتبر ۱۹۶۰م بطبع رسیده بود که ذکرش در آغاز همین مقاله آمده است (مترجم)

گرد آورنده مجموعه است و به همین دلیل در زیر آورده می شود. این مرثیه پیشتر از این در نظر بنده نیامده بود.

لکاتبه فی مرثیه ابنه

ای دل ار خواهی که باشی رستگار
کاندرین گلشن نباشد جز بنی
هر کسی کو مار را بالین کند
باطنش زیبا بسان زنگنی
تو برو مفتون و او در قصد جان
بر امید شهد دادن شربتی
گشته ای غافل چو آن مرغ ضعیف
کرده بودی بس طمع بر شاخ نو

شاخ در جان و دلم محمود بود

بیخ در آب و گلم محمود بود

باد نوروزی نباشد زین مثال
کز دم آن سبزه ام برباد شد
گفته اند نوروز غمها را برد
شاخ ها نوروزها سر برکشند
گفته اند نوروز سبزی گسترد
گفته اند نوروز گلها بر دمد
یار با من لایق این شربتم
شاخکی را بجای چار شاخ

شاخ در جان و دلم محمود بود

بیخ در آب و گلم محمود بود

ای یگانه روی را بنمای باز
چون گذارم روز و شب ها بی تو من
تا بگویم بار دیگر با تو راز
همچو شمعی ماند در سوز و گداز

همچنان مرغی که باشد سر بگاز
تا مگر یابی همی عمر دراز
کاندری زودی رسد مرگت فراز
زانکه بودی بس لطیف و دلنواز
یاد بودت داشتم از چار باز
جز بیدارت ندارم هیچ آرز
بی تو باشد نزد من جمله مجاز
می خرامی بس تو با ولدان بناز
صبر اولی با چنین درد دراز

شاخ در جان و دلم محمود بود

بیخ در آب و گلم محمود بود

رخ نهادن روز و شب بر خاک راه
کردگارا در گذار از من گناه
فضل تو بیش از حساب و شراه
زانکه نبود جز درت جای پناه
نزد امرت چه گدا چه پادشاه
تو رسانی از زمین بر چرخ ماه
چارشنبه بیست و پنجم بد پگاه
در فراقش روز و شب جز درد و آه
تو به لطف خود ببخشا یا اله
آیه انا الیه (۴) بنگاه و گاه

می طیم از حسرت تو دمدم
بس امیدی داشتم بر جان تو
کی گذر کردی همی بر خاطر
چار ساله پیش من چل ساله ای
یادگار باب و خالت داشتم
راحت جان و دل فرزند من
چون تو بودی بود دنیا یکسره
چون شدی زین عالم پر غم برون
تند باد دهر چون شاخم بکند

واجبست ما را همی نزد اله
گر بنالیدم من از سوز جگر
تو کریمی کارسازی راجمی
یاریم از فضل خودت صبری فرست
با قضایت جز رضا ناید پسند
تو نشانی از فلک بر خاک راه
ماه شعبان سال هجرت ذال و دال
شد جگر گوشه برون ، مارا نماند
راضیم گردن نهادم راضیم
مونسم کن یا الهی دم به دم

از این ابیات روشن است که فرزند چهار ساله احمد کلاتی در ۲۵ شعبان ۷۰۴ هـ عین روز نوروز فوت شد. از تقویم نیز معلوم می شود که ۲۵ شعبان ۷۰۴ هـ (۵) برابر با ۲۱ مارس و نوروز همان روز واقع شده بود. بنابر این اهمیت گفته او که مونس الاحرار را در ۷۰۲ هـ گردآوری کرده ، در جای خود برقرار می باشد. البته این مسئله بیشتر پیچیدگی اختیار می کند که در میان مونس الاحرار جاجرمی و کلاتی در واقع چه نسبتی است؟

مونس الاحرار مشتمل بر سی باب (۶) زیر است . پس از باب آخر،	
رباعیات آمده که در ۲۴ باب قسمت شده است ((۷))	
باب اول	در توحید
باب دوم	در نعت
باب سوم	در موعظه و حکمت
باب چهارم	در قسمیات
باب پنجم	در تسمیطات
باب ششم	در توشیحات و مصنوعات
باب هفتم	در ترجیعات
باب هشتم	در قصاید به ترتیب تهجی
باب نهم	در تشبیهات
باب دهم	در انواع جمع (۸) و تقسیم و تفریق
باب یازدهم	در اشعار مردف (۹)
باب دوازدهم	در سوال و جواب
باب سیزدهم	در تجنیسات و مکررات
باب چهاردهم	در قافیتین و قوافی مکرر
باب پانزدهم	در مرصع و مصرع
باب شانزدهم	در ملمعات و مترجمات
باب هفدهم	در مربع و متلون
باب هیجدهم	در انواع مناظره
باب نوزدهم	در انواع لزومات
باب بیستم	در حذفیات
باب بیستم و یکم	در منقط و دون منقط
باب بیست و دوم	در مفردات
باب بیست و سوم	در مشجر و مصور
باب بیست و چهارم	در طرد و عکس و رد العجز
باب بیست و پنجم	در عیدین (۱۰) و مرائی

باب بیست و ششم	در معما و لغز و ملتزمات
باب بیست و ہفتم	در ہزلیات و ہجویات
باب بیست و ہشتم	در مقطعات و فردیات (۱۱)
باب بیست و نہم	در قلندریات و غزلیات
باب سی ام	در عروض و لغة الفرس (۱۲)
۷ برگ از این نسخہ اصل مفقود است کہ مشتمل بود بر بخش آخر	
باب سی ام و سہ باب اولین رباعیات	
چہارم	در قلندریات
پنجم	در مدح ملوک و صدر
ششم	در عشقیات
ہفتم	در بہاریات
ہشتم	در خمریات
نہم	در صبحیات
دہم	در شمعیات
یازدہم	در صفت چشم
دوازدہم	اندر ہزلیات
سیزدہم	اندر مکررات
چہاردہم	اندر محاسن
پانزدہم	اندر سوال و جواب
شانزدہم	اندر اثبات صناع و اسامی معشوق
۱۷ - ۱۸	دو باب فاقد است
نوزدہم	اندر سفر
بیستم	اندر فراق و وداع
بیست و یکم	اندر مراثنی
بیست و دوم	اندر رباعیات مستزاد
بیست و سوم	اندر رباعیات مصنوع
بیست و چہارم	اندر انواع رباعیات

قابل ذکر است که بجز چند شاعر ، نام شعرای رباعی گو در این مجموعه نیامده . از نام خیام هم هیچ رباعی دیده نمی شود البته این ضرور است که رباعی های متعدد او ، در این مجموعه شامل است . اگر آنها معلوم می شدند، این مجموعه را می توان در ردیف مآخذ قدیمی رباعیات خیام شمرد. در مونس الاحرار جاجرمی که از مونس الاحرار کلاتی پس از ۳۹ سال گردآوری شد، برای رباعیات خیام عنوان جداگانه آمده است و در آن ۱۳ رباعی از وی شامل است .

[فصل پنجم]

این نسخه سالار جنگ که به خط نستعلیق و بسیار ضخیم است ، دارای ۴۷۱ برگ و بتوسط چند کاتب کتابت گردیده است . نسخه دارای چند مهر نیز می باشد که بیشتر آنها خراب شده است . در میان آنها فقط نام های امانت خان شاهجهانی ۱۰۴۲ و ابوالفتح فتح خوانده می شوند.

پانوشته ها:

۱ - جلد ۵ ، ۱۹۲۸ - ۱۹۳۰ م. عنوان مقاله این است :

An Account of the Munisul Ahrar, A rare Ms. Belonging to Mr. Kevorkian.

این نسخه مصور بود به این لحاظ که عنوان باب ۲۹ چنین است :

« فی ذکر اشعار مصور و اختیارات قمر » (ص ۱۲۱۷ - ۱۲۲۱)

در ذیل اشعار مصور یک قصیده از محمد راوندی آمده است که در نسخه کیورکیان مصور بوده. در هر بیت آن ذکر هر چیزی که آمده ، عکس های معاصر آن در نسخه کیورکیان شامل بود اما اکنون مفقود است. بنده آن را معلوم کرده است حالا [عکسها] در شش موزه آمریکا موجود هستند، موزه ها این است : کیمبریج ، Mass [فاگ آرت میوزیم] ، کلیولیند [میوزیم آف آرت] ، نیویورک [متروپولیتین میوزیم] ، پرنستون [یونیورستی لائبریری] ، واشنگتون [فریر آرت گالری] ، بالتی مور [والتر آرت گالری] جمعاً هفت برگ باتصویر است.

۲- چون از مرحوم استاد سعید نفیسی در موقع مراجعت از هندوستان شنیده بودم که نسخه ای از مونس الاحرار در کتابخانه حبیب گنج در علی گر هند موجود است و مولف آن شخصی موسوم به کلاتی اصفهانی می باشد. پس از هفت سال نامه ای را که جناب آقای پرفسور نذیر احمد، استاد ادبیات فارسی دانشگاه علیگر در تاریخ ۱۵ / ۷ / ۱۹۶۱ مرقوم داشته بودند و در اثر مسافرت نگارنده به منزل تسلیم شده و فراموش کرده بودند مرا از وصول آن مطلع سازند، بر حسب اتفاق پیدا شده و مورد مطالعه قرار گرفت. فوری شرحی به معزی الیه نوشته و مطلبی را که ضمن نامه مزبور اشاره شده بود یادآوری کردم و پیش از چندی جزوه چاپی که به زبان اردو درباره نسخه مونس الاحرار علی گر به قلم پرفسور محترم مذکور نگاشته شده و انتشار یافته واصل گردید.

نظر به این که بیشتر لغات زبان اردو که در جزوه مذکور استعمال شده است از فارسی و عربی اقتباس شده، ترجمه آن زیاد مشکل نیست، به همین جهت بعضی لغات اصلی زبان اردو را که در جزوه مزبور استعمال شده بوسیله از یک دانشجوی هندی تحقیق نموده و به ترجمه آن مبادرت گردید، از نظر احتیاط یک نسخه از جزوه زبان اردو را استنساخ نموده توسط دوست محترم آقای حسین شهبازیان معلم وزارت آموزش و پرورش به آقای غلام علی بهبهانی که به زبان اردو نیز آشنایی کافی دارند، داده شد که آن را به فارسی ترجمه نموده اند، به جز چند مورد که نگارنده در ترجمه آنها اشتباه نموده بودم بقیه درست و با ترجمه آقای بهبهانی مطابقت داشت و در نظر بود که ترجمه فارسی رساله مزبور نیز طبع گردد ولی چون بعداً میکروفیلم نسخه مونس الاحرار حبیب گنج واصل گردید و بامساعدت جناب آقای ایرج افشار مدیر محترم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران میکروفیلم مزبور چاپ و یک نسخه آن به نگارنده تسلیم و مورد مطالعه دقیق قرار گرفت، از چاپ ترجمه رساله آقای دکتر نذیر احمد صرف نظر گردید. زیرا وجه اشتراک مونس الاحرار کلاتی اصفهانی با نسخه محمد بن بدر جاجرمی فقط در مقدمه نثر می باشد که طبق نظر آقای دکتر نذیر احمد یکی از مولفین نسخ مذکور از نسخه دیگری سرقت نموده است ولی در مندرجات و تقسیم ابواب و اسامی شعرای نسخ مذکور اختلاف کلی موجود است به قسمی که هیچگونه استفاده ای برای اشعار ساقطه در مونس

الاحرار جاجرمی میسر نگردید. اما صورتی که فرصت باقی باشد پس از رفع نقایص کلی نسخه کتابخانه حبیب گنج ان شاء الله به طبع نسخه مذکور هم که طبق نظر آقای دکتر نذیر احمد نسخه منحصر بفرد است، مبادرت خواهد شد و ترجمه رساله دکتر معزی الیه نیز در مقدمه آن ذکر خواهد شد [مقدمه، جلد ۲، ص ۶۰۵]

۳- نسخه موزه سالار جنگ، فهرست نسخه های خطی فارسی، جلد ۳، ص ۲۲۳ - ۲۲۹؛ شماره ۱۰۳۲ [برگ ۳۶۰ الف]

۴- قرآن کریم ۲ / ۱۵۶؛ انا لله و انا الیه راجعون

۵- در فهرست نسخه های خطی فارسی موزه سالار جنگ ۲۲۶ / ۵، تاریخ مرثیه ۷۱۲ هـ آمده و این درست نیست زیرا که کلمه « دال و ذال » آمده است اگر « دال » را « داه » هم بخوانیم باز هم تاریخ ۷۱۲ هـ نخواهد آمد بلکه ۷۱۰ هـ می آید. در ۷۱۲ هـ شعبان در ماه دسامبر [۱۳۱۲ م] و در ۷۱۰ هـ، این ماه در دسامبر و ژانویه [۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ م] واقع شده بود و چون وفاتش در عین روز نوروز اتفاق افتاده که تقریباً ۲۱ مارس می شود چنانچه روشن است که ۷۱۰ هـ یا ۷۱۲ هـ هر دو تاریخ ممکن نیست.

۶- عنوان ابواب به عربی آمده است.

۷- در فهرست ۵۴ باب درج است یعنی سی باب پیشین و ۲۴ از رباعیات

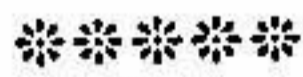
۸- از صنایع است و در فهرست ترجمه آنها On arithmetic، غلط آمده است و درست On Poetics است.

۹- در فهرست « معروف » غلط آمده است

۱۰- در فهرست « عیدین » محذوف شده است

۱۱- در فهرست « عرضیات » غلط است

۱۲- در فهرست « القریش » غلط آمده است.



اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژہ علامہ اقبال

نعت پیامبر اکرم (ص) در شعر فارسی اقبال لاهوری

چکیدہ:

در بدو امر بہ تاریخچہ نعت سرایی در ادبیات عربی و فارسی طی قرون متمادی اشارہ شدہ . در این ضمن نقش استادان سخن فارسی طی ہزار سال اخیر خاطر نشان گردیدہ و سهم فارسی سرایان شبہ قارہ را در این زمینہ یادآور گردیدہ است. آنگاہ احوال مختصری از اقبال و آثار فارسی وی بر شمرده شدہ و حتی از آثار اقبال بزبانہای انگلیسی و اردو نام برده شدہ است. سپس نعت پیامبر اکرم (ص) با آوردن نمونہ هایی از مجموعہ های مختلف شعری اقبال مورد بحث قرار گرفتہ است. بدون تردید سبک نعت سرایی اقبال ابتکار آمیز و منفرد است؛ چنانکہ گوید :

چشم اگر داری بیا بنمایمت	ہست معشوقی نہان اندردلت
خاک ہمدوش ثریا می شود	دل ز عشق او توانا می شود
آمد اندر وجد و بر افلاک شد	خاک نجد از فیض او چالاک شد

بحر و بر در گوشہ دامان اوست	ہرکہ عشق مصطفی (ص) سامان اوست
برگ ساز کاینات از عشق اوست	زانکہ ملت را حیات از عشق اوست

« و رفعا لک ذکرک »

نام نیکوی ترا بلند کردیم (سورۃ الم نشرح - آیہ ۴)

« النبی اولی بالمومنین من انفسہم »

پیغمبر اولی و سزاوار تر بہ مومنان است از خود آنها (سورۃ احزاب ، آیہ ۶)

ان الله و ملئكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما»

خداوند و فرشتگانش بر (روان پاک) این پیغمبر صلوات و درود می فرستند شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید (سورة احزاب - آية ۶)

از زمان پیغمبر اکرم (ص) تاکنون نعت گویی از جمله موضوعات شعر شاعران جهان اسلام بوده است. جذبه عشق رسول روح نعت است و محور آن، ادراک معنوی مقام مصطفی (ص) نعت سرایی طریقی است که همچنان پی سپرده می شود و باز هم خواهد شد. می شود نعت سرایی در زبان عربی از زمان خود پیامبر آغاز شد.

هنگامی که دین اسلام بالیدن آغاز نمود کفار مکه علیه قرآن و رسول اکرم شعر می سرودند که موجب آزردهی خاطر پیامبر و یارانش می شد ولی شاعران حقیقت طلب به حقیقت دعوت پیغمبر پی بردند و دانستند که قرآن کلام الهی است. «کعب بن زهیر» که از مشرکان بود، پس از گرویدن به اسلام و سپس با سلاح شعر به مدح رسول اکرم و هجو دشمنانش پرداخت. کعب بن زهیر (رح) در محضر پیامبر قصیده ی معروف «بانت سعاد» را خواند که مطلع آن چنین است:

بانت سعاد و قلبی الیوم مبتول متمیم اثرها لم یغد مغلول^۱

پیامبر (ص) برده خود را به عنوان صله به وی عطا فرمودند.

همین طور حسان بن ثابت از شعرایی بود که در آغاز اسلام در مدح رسول گرامی اشعار می سرود و در مواقع مختلف بخصوص در «غزوات» ایشان را مدح می نمود.

رسول اکرم (ص) حسان را اینگونه دعا فرمودند:

«ایدک بروح القدس»

جبرائیل یارت باد^۲

همچنین معروف است که فرمودند:

«شعر حسان تیر و نشتری است به سوی کفار»

۱ - احمد احمدی بیرجندی، سید علی نقوی زاده، مذایح رضوی در شعر فارسی، ص ۱۰

۲ - اسد الغابه ۲/ ۴۰۵، صحیح بخاری ۲/ ۹۰۹

در دورہ غزنویان ، با ورود اسلام بہ شبہ قارہ تعدادی از علمای ایرانی نیز بہ این سرزمین آمدند و در نتیجہ فارسی زبان رسمی ، مذہبی و اجتماعی این مرزو و بوم شد^۱۔ در این زمان بود کہ ہند مرکز زبان و ادبیات فارسی شد و شاعران پارسی گو برای اظہار ارادات بہ پیامبر اکرم (ص) شیوہ نعت را انتخاب نمودند۔

در شعر شاعران معروف ایران مانند ابو سعید اہلی الخیر ، حکیم سنایی ، ناصر خسرو ، حسّان العجم خاقانی شروانی ، نظامی گنجوی ، فرید الدین عطار ، فخر الدین عراقی ، مولانا ، سعدی ، عبدالرحمن جامی ، صائب تبریزی ، قدسی مشہدی و دیگران ، نمونہ ہائی از نعت رسول اکرم (ص) دیدہ می شود^۲۔ این جریان کم و بیش در شعر فارسی ادامہ می یابد تا آن کہ بسیاری از شاعران بہ مدح پیامبر گرامی وائمہ کرام توجہ بیشتر نشان می دهند۔ در میان آثار شاعران برجستہ مانند امیر خسرو دہلوی ، صائب تبریزی ، نظیری نیشابوری ، عرفی شیرازی و قدسی مشہدی کہ در آغاز قرن ہفتم از ایران بہ ہند مهاجرت نمودند می توان نمونہ های بارزی از نعت یافت۔

در شبہ قارہ نعت سرایی بہ زبان فارسی بہ وسیلہ شخصیت ہائی مانند خواجہ بختیار کاکلی ، خواجہ معین الدین چشتی ، بوعلی قلندر پانی پتی ، شیخ عبدالحق محدث دہلوی ، میرزا مظهر جان جانان ، مولوی محمد باقر آگاہ ، سرسید احمد خان ، مولانا احمد حسن ، حضرت معروف امیحوی و میر عثمان رواج یافت و بہ اوج رسید۔

بعد از جنگ استقلال ۱۸۵۷م و تقسیم شبہ قارہ و استقلال پاکستان اگرچہ فارسی زبان رسمی محسوب نمی شد ولی علاقہ مندان این زبان، باز ہم برای بیان احساسشان ہمین زبان را انتخاب نمودند۔ شاعران معروف این حوزہ عبارتند از :

غالب دہلوی ، اقبال لاهوری ، خواجہ الطائف حسین حالی ، مظهر الدین مظهر ، عزیز الدین احمد عظامی ، راجہ محمد میر خان ، مولانا ظفر علی خان ، احمد رضا بریلوی ، عبدالحفیظ داد گستری ، صوفی غلام

۱ - اکرام ، سید محمد اکرم ، اقبال در راہ مولوی ، ص ۸۴

۲ - فاروقی ، محمد طاہر ، اقبال اور محبت رسول ، ص ۱۱۲

مصطفی تبسم و برخی دیگر البتہ میرزا غالب دہلوی و اقبال لاهوری در فن نعت گوئی بہ اوج علیین رسیدند و آن را وسعت دادند^۱

اگرچہ با تغییر حکمران زبان رسمی ہم تغییر یافت ، ولی از آنجا کہ زبان فارسی ہزار سال بر زبان مردم جاری بود تأثیرش را از دست نداد اقبال معتقد بود کہ مضامین فیلسوفانہ و عارفانہ را فقط با زبان فارسی می توان بہ زیبایی بیان کرد۔ از ہمین روست کہ با ہمہ علاقہ اش بہ زبان مادری و آشنائی و تسلط بہ زبانہای دیگر ، فارسی را برای بیان افکارش بر می گزیند و بہ روشنی می گوید :

پارسی از رفعت اندیشہ ام
در خورد با فطرت اندیشہ ام

اقبال لاهوری ، محمد فرزند شیخ نور محمد ، سیالکوت

۲۰ ذی الحجۃ ۱۲۸۹ق / ۲۲ فوریه ۱۸۷۳م لاهور ، ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م^۲

فیلسوف ، اصلاحگر ، حقوقدان ، ایران شناس ، اسلام شناس ، پژوهشگر ، نویسنده ، سیاستمدار ، ادیب و شاعر فارسی گوی پاکستانی کہ با عنوانہائی مانند « شاعر مشرق » ، « حکیم امت » و « مصور پاکستان » نیز یاد می شود ، در بسیاری از مقالات و منابعی کہ در زمان حیاتش منتشر شدہ تاریخ تولدش ۱۸۷۰م ، ۱۸۷۲ ، ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶م نیز آمدہ است کہ خود اقبال هیچ سعی در تکذیب آنها نداشتہ است اکنون دولت پاکستان سوم ذی القعدۃ ۱۲۹۴ق / برابر نهم نوامبر ۱۸۷۷م را بہ طور رسمی تاریخ تولد اقبال پذیرفتہ است^۳ لازم بہ ذکر است کہ تاریخ تولد وی بر اساس تقویم خورشیدی برابر با ۱۸ آبان ۱۲۵۶ ، و وفاتش مصادف با اول اردی بہشت ۱۳۱۷ است۔

اجداد اقبال از برہمنان کشمیر بودند کہ سالہا قبل بہ دین اسلام گروید و در سیالکوت اقامت گزیدند^۴

مادر اقبال « امام بی بی » بانویی بی سواد اما عابد و علاقہ مند بہ قرائت قرآن بود و پدر اقبال « نور محمد » کہ در موقع ولادت اقبال در شہر

۱ - برنی ، سید مظفر حسین ، شعر فارسی و اقبال ، در شناخت اقبال ، ص ۳۰۰

۲ - سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، مقدمہ ص ۲۹ ؛ اکرام ، اقبال در راہ مولوی ، ص ۲ ؛ جاوید اقبال ، زندہ رود ، ص ۶۰

۳ - نوشاہی ، عارف ، اقبال لاهوری ، دانشنامہ ادب فارسی ، ج ۱

۴ - احمدی ، احمد ، دانای راز ، ص ۳

سیالکوت مشغول کسب و کار بود، به سبب علاقه شدیدش به امور روحانی ، زیاد متدین بود^۱

زمانی که اقبال به سن رشد رسید خانواده اش او را به تحصیل ترغیب نمودند و در این کار توجه لازم را مبذول داشتند. نور محمد به رسم معمول آن زمان فرزندش را برای آموختن قرآن به یکی از مساجد برد. اقبال به این ترتیب دوره تحصیلات مکتب خانه را طی کرد و بعد از آن وارد مدرسه ابتدائی شد.^۲

او در دوره دبستان ، استعداد درخشانی از خود نشان داد و به دریافت جوایزی نایل شد . در همین اوقات بود که اقبال توجه یکی از دوستان بزرگ پدرش ، میر حسن معروف به شمس العلماء را که دانشمندی بزرگ و محقق بود و به شغل معلمی اشتغال داشت به خود جلب کرد^۳

فارسی و عربی را در دانشکده « سکاج مشن » نزد استاد میر حسن فرا گرفت که در پیشرفت علمی و معنوی اقبال نقش بسیار موثری داشت ، از آنجا که زبان مادری اقبال پنجابی بود اردو را به کمک معلم یاد گرفت^۴

اقبال شاعری را از دوران دانشجویی آغاز کرد . در آن زمان « میزرا داغ دهلوی » (وفات : ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰۵ م) از بزرگترین استادان شعر اردو به شمار می رفت . اقبال در آغاز سروده های خود را برای تصحیح نزد وی می فرستاد ولی دیری نگذشت که « داغ » به وی نوشت که اشعارش دیگر نیازی به اصلاح ندارد^۵

اقبال پس از دریافت دیپلم در ۱۳۱۳ ق / ۱۸۹۵ م به لاهور رفت و دانشکده دولتی از مستشرق معروف انگلیسی تامس آرنولد (۱۸۶۴ - ۱۹۳۰ م) استاد فلسفه تلمذ نمود و دوره های لیسانس و فوق لیسانس را به پایان رسانید. آنگاه از تعلیمات تامس آرنولد بهره گرفت^۶

۱ - سعیدی ، سید غلام رضا ، اندیشه های اقبال لاهوری ، ص ۳۳ .

۲ - سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، مقدمه ، ص ۳۰

۳ - سعیدی ، غلام رضا ، اندیشه های اقبال لاهوری ، ص ۳۳ - ۳۴

۴ - جاوید اقبال ، زنده رود ، ص ۶۰

۵ - احمدی ، احمد ، دانای راز ، ص ۳ .

۶ - احمدی ، احمد ، دانای راز ، ص ۳۸

اوتا ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰۵م در دانشکده دولتی و دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور به تدریس عربی مشغول بود تا آن که به توصیه «سرتامس آرنولد» برای تحصیلات عالی عازم اروپا شد^۱

در دانشگاه کمبریج به عنوان دانشجویی برجسته در رشته فلسفه پذیرفته شد و برای تحصیل علم حقوق وارد دانشکده «لینکن این»^۲ گردید و این همان دانشکده ای است که مرحوم قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان نیز تحصیلات عالی حقوق را در آنجا به پایان رسانید.

اقبال در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۹۰۷م به آلمان رفت و در دانشگاه مونیخ به اخذ درجه دکتری در رشته فلسفه نایل آمد. موضوع رساله دکتری وی «توسعه و تحول ما بعد الطبیعه در ایران»^۳ بود. سال بعد به وطن برگشت و در لاهور به وکالت دادگستری پرداخت و تا پایان عمر شغل خود را تغییر نداد و از همین راه امرار معاش کرد.

در ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ ق / ۱۹۲۳م دولت بریتانیا به پاس خدمات ادبی اقبال «لقب «سر (Sir)» به او داد. در ۱۹۲۷م وی به عضویت مجلس شورای ایالتی پنجاب انتخاب شد.

در ۱۹۳۰م به ریاست جلسه سالیانه حزب مسلم لیگ انتخاب شد. در این جلسه که در شهر آله آباد تشکیل شد نقشه حل مشکلات سیاسی شبه قاره هندو پاکستان را طرح کرد.

در ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ در کنفرانس های میز گرد ک به منظور طرح نقشه های سیاسی برای شبه قاره هندوستان تشکیل شد، شرکت کرد^۴

اقبال در آرزوی سفر به حجاز بود و مقدمات سفر هم فراهم شده بود که به سبب بیماری در ۱۳۵۳ ق / ۱۹۳۴م از این سفر بازماند و سرانجام در بیستم صفر ۱۳۵۷ ق / بیست و یکم آوریل ۱۹۳۷م در سن ۶۱ سالگی در لاهور درگذشت و در ضلع جنوبی محوطه مسجد پادشاهی این شهر به خاک سپرده شد.

۱ - سروش ، احمد ، کلیات ، مقدمه ، ص ۳۲

۲ - Lincoln Inn

۳ - این کتاب را مرحوم آریانپور تحت عنوان سیر فلسفه در ایران ترجمه نمود.

۴ - سروش ، احمد ، کلیات ، مقدمه ، ص ۳۴

آثار فارسی اقبال :

۱- اسرار و رموز :

اسرار خودی و رموز بیخودی در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۸م به زبان فارسی منتشر شد.

اقبال در این کتاب می گوید آنچه خودی یا شخصیت را محکم و استوار می سازد و آنرا می پروراند و تعالی می بخشد ، داشتن آرزو و هدف است . انسان بدون آرزو مرده ای پیش نیست .

در « رموز بی خودی » سخن از آن می رود که خودی پس از تربیت و پرورش باید به خدمت جامعه در آید. او کمال خود را در آن می بیند که با جمع در آمیزد

۲- پیام مشرق :

مجموعه شعری است که اقبال در پاسخ « دیوان غربی » گوته (وفات ۱۸۳۲م) شاعر نامور آلمانی نوشت در ۱۹۲۳م در لاهور منتشر شد. در این مجموعه اقبال از حقایق دینی ، اخلاقی و ملی سخن می گوید . این مجموعه دارای مستزاد ها ، مسمط ها ، غزل ها ، قطعات مختلف و ۱۶۳ دو بیتی است.

۳- زبور عجم :

شامل مجموعه غزلیات و دو مثنوی گلشن راز جدید و بندگی نامه است که در ۱۹۲۷م در لاهور منتشر شد.

۴- جاوید نامه:

اولین بار در ۱۹۳۲م در لاهور به طبع رسید. اقبال با راهنمایی مولانا جلال الدین رومی به سفر خیالی در افلاک می رود و در آنجا با حکمای غربی و شرقی و شعراء ملاقات و نظر خود را درباره زندگی و مسائل سیاسی و اجتماعی و عرفانی بیان می کند.

۵- مسافر : ۱۹۳۴

مثنوی مسافر شرح مسافرت اقبال در سال ۱۹۳۳ به کشور افغانستان و بازدید او از شهرهای تاریخی کابل و غزنه و قندهار و زیارت مزار سنائی و دیدار از قبر محمود غزنوی است . این مثنوی از سروده های اجتماعی ، سیاسی اقبال است .

۶- پس چه باید کرد :

در ۱۹۳۶م منتشر شد . در مثنوی « پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ » نگرانی اقبال از آینده مسلمانان به خوبی خواننده می شود .

۷- ارمغان حجاز :

آخرین مجموعه شعر فارسی و اردوی اقبال است که پس از وفات وی در ۱۳۷۵ق / نوامبر ۱۹۳۸م در لاهور چاپ شد . اقبال در آخرین ایام زندگی برای سفر حجاز آماده می شد و در عالم خیال تأثیرات این سفر تحقق نیافته را به صورت اشعار سرود که در این مجموعه گرد آمده است .

ترجمه ها و تألیفات و آثار دیگر :

- ۱- ترجمه انگلیسی نظریه توحید مطلق از عبدالکریم جیلی
- ۲- علم اقتصاد (۳۱ مارچ ۱۹۱۰)
- ۳- تاریخ ابتدائی انگلستان (شرح وقایع دوران هانری دوم تا ریچارد سوم)
- ۴- تحقیق درباره انسان کامل عبدالکریم جیلی (به زبان انگلیسی)
- ۵- ترجمه اردوی اقتصاد سیاسی اثر واکر
- ۶- ترجمه و تلخیص نخستین دودمان پلانٹازنت Early Plangnets اثر استابس Stubbs به اردو .
- ۷- بانگ درا: نخستین مجموعه اردوی اقبال که در سال ۱۹۲۴ منتشر شد . این کتاب حاوی اشعار اقبال تا سال ۱۹۰۸ و مراجعت وی از اروپاست . در این کتاب ابیاتی به فارسی هم آمده است .

۸- بال جبریل : مجموعه دیگری از اشعار اقبال به اردو^۱

نعت پیامبر در شعر اقبال :

«محمد اقبال که زبان مادری اش پنجابی بود و زبان ملی اش اردو ، حدود دو سوم شعرهایش را به فارسی سرود ، و این در حالی بود که هرگز سفری به ایران نکرده بود و به فارسی نمی توانست حرف بزند. ازین بابت وی گوینده ای است که نظیرش را کم می شناسیم ، یعنی کم می شناسیم کسی را که بیاید و زبان خود را رها کند و به زبانی رو آورد که از قدرت اقتصادی و سیاسی خاصی برخوردار نیست و در کشور او رو به گذشته دارد نه آینده»^۲

اقبال ، خدمتی ارزنده به زبان فارسی نیز کرده است و زبان نیم مرده فارسی را در شبه قاره طی قرن بیستم میلادی زنده کرد.

از مجموع آثار وی بر می آید که هیچ لحظه ای را بی یاد پیامبر نگذرانده است. حتی می شود گفت گاه از یاد خدا غافل می مانده ولی نقش جمال معنوی «رحمة للعالمین» هرگز از لوح دل و جانش زدوده نمی شد. می توانی منکر یزدان شدن منکر از شان نبی نتوان شدن^۳

اقبال به حضرت نبی اکرم عشق سرشاری داشت و ایشان را از این حیث که جمیع اوصاف بشری در ذاتش گرد آمده ، بهترین برگزیده بشریت و اسوة کامل می دانست.

نعت رسول اکرم از موضوعات مستقل ادبیات مسلمان بوده است و نعت های زیادی در سایر زبانهای مسلمانان در دست است. موضوع این نعت ها به وقایع و معجزه های زندگی پیامبر اکرم مربوط می شود.

نعت فارسی اقبال نشان از وفور محبت و عشق به رسول (ص) است ثنای اقبال از حضرت رسول ویژگیهای پر معنائی دارد:

هست معشوقی نهان اندر دلت چشم اگر داری بیا بنمایمت
دل ز عشق او توانا می شود خاک همدوش ثریا می شود

۱- برای اطلاعات : بیشتر نک : یقانی ، ماکان ، محمد ، دیوان اقبال لاهوری ، ص ۱۴.

۲- اسلامی ، ندوش ، محمد علی ، دیدن دگر آموز شنیدن دگر آموز ، ص ۷

۳- سروش ، احمد ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ۳۰۹

خاک نجد از فیض او چالاک شد
در دل مسلم مقام مصطفی است
در شبستان حرا خلوت گزید
آمد اندر وجد و بر افلاک شد
آبروی ما ز نام مصطفی است
قوم و آیین و حکومت آفرید^۱

به عقیده اقبال انسان می توان جهان را در خود فرو برد و جهان را به کف آرد ولی مقصودش خود فراموشی نیست او نمونه بارز در خود فرو رفتن و به کف آوردن جهان را خلوت گزینی پیامبر در غار حرا می داند که پس از آن هدایت و ارشاد خلق را به عهده گرفت. به عقیده اقبال به وجود آمدن امت اسلامی و جهانگیر شدن اسلام ریشه در همان سیر و سلوک و خلوت گزینی پیامبر دارد.

اقبال وجود پیامبر اکرم را به باران و خودش را به بوستانی تشبیه می کند که از آن طراوت می یابد.

ابر آزار است و من بستان او
تاک من نمناک از باران او^۲
او عاشقانه ترین واژه را برای پیامبر اکرم به کار می برد حضرتش را « دلبر » خطاب می کند :

خاک یثرب از دو عالم خوشتر است
در « اسرار خودی » شدت علاقه اش را به رسول بدین گونه ابراز می دارد که چوب خشکی معروف به ستون حنانه در فراقش گریه می کند ،
من چرا با وی عشق نورزم ؟

من چه گویم از تولایش که چیست
خشک چوبی در فراق او گریست^۳
در همین مثنوی ایشان را ساقی بطحا می نامد و توصیفی عاشقانه از نگاه آن حضرت دارد.

مست چشم ساقی بطحاستیم
در جهان مثل می و مینا بستیم^۴
در تضمینی از مثنوی « سلامان واپسال » جامی در توصیف پیامبری گوید :

۱ - سروش ، احمد ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ۱۵.

۲ - سروش ، احمد ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ۱۷.

۳ - همو ، همان ، همانجا

۴ - همو ، همان ، همانجا

۵ - همو ، همان ، ص ۱۶

نظم و نثر او علاج خامی ام
در ثنای خواجه گوهر سفته است
جمله عالم بندگان و خواجه اوست
هست هم تقلید از اسمای عشق
اجتناب از خوردن خربوزه^۱ کرد
تا کمند تو شود یزدان شکار^۲
به قول اقبال پیامبر « بردگان » را به رهبران بشریت تبدیل کرد و
الهام بخش رفتار و شکل دهنده روش زندگی انسانها شد.

در جاوید نامه ، جایی که شکوه های روح ابوجهل ، یکی از
مخالفان سرسخت حضرت محمد (ص) در میان اشراف مکه را می شنود و
می بیند که نماینده دوران جاهلیت ، رفتار و حرکت انقلابی حضرت محمد
(ص) را چگونه انتقاد و انکار می کند. این چنین می سراید :

« نوحه روح ابوجهل در حرم کعبه »

از دم او کعبه را گل شد چراغ
نوجوانان را ز دست ما ربود
این دو حرف لاله خود کافری است
با خداوندان ما کرد آنچه کرد
انتقام از وی بگیر ای کائنات
نقش حاضر را فسون او شکست
آنچه اندر دیده می ناید کجاست
دین نو کور است و کوری دوری است
بنده را ذوقی نبخشد این صلوت
از قریش و منکر از فضل عرب
با غلام خویش بر یک خوان نشست
آنچه دیدم از محمد بازگوی

سینه ما از محمد داغ داغ
از هلاک قیصر و کسری سرود
ساحر و اندر کلامش ساحری است
تا بساط دین آبا در نورد
پاش پاش از ضربتش لات و منات
دل به غایب بست و از حاضر گسست
دیده بر غایب فرو بستن خطاست
پیش غایب سجده بردن کوری است
خم شدن پیش خدای بی جهات
مذهب او قاطع ملک و نسب
در نگاه او یکی بالا و پست
باز گو ای سنگ اسود باز گوی

۱ - بایزید بسطامی می خواست در پیروی سنت حضرت رسول (ص) خربزه بخورد ولی چون خربوزه
خوردن حضرت رسول بر وی ثابت نشد او هیچگاه این میوه نخورد.

۲ - سروش ، کلیات فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ۱۷.

ای هبل ای بنده را پوزش پذیر
گله ی شان را به گرگان کن سیل
صرصری ده با هوای بادیه
ای منات ای لات ازین منزل مرو
ای ترا اندر دو چشم ما وثاق
در واقع این شکوه ابوجهل ، اقرار به بزرگی حضرت محمد (ص)
است.

اقبال به این بیت شکوه و ناسپاسی ابوجهل در کعبه ، (جاوید نامه)
را در کتاب « پس چه باید کرد » چنین پاسخ داده:

سوختی لات و منات کهنه را
در جهان ذکر و فکر انس و جان
نی خداها ساختیم از گاو و خر
نی سجود پیش معبودان پیر
این همه از لطف بی پایان تست
ذکر تو سرمایه ذوق و سرور
ای مقام و منزل هر راهرو
جان ز مهجوری بنالد در بدن

تازه کردی کائنات کهنه را
تو ضلالت صبح ، تو بانگ اذان
نی حضور کاهنان ، افکنده سر
نی طواف کوشک سلطان و میر
فکر ما پرورده احسان تست
قوم را دارد به فقر اندر غیور
جذب تو اندر دل هر راهرو
ناله ی من وای من ای وای من^۲

اقبال می گوید هیچ جنبه ای در زندگی سرور دو عالم (ص) نیست
که در گفتارش باشد و در کردار نباشد. پیامبر در همه آثار اقبال که بی گمان
از ارزنده ترین ذخایر ادب فارسی محسوب می شوند، موضوعی محوری
است ، در پیام مشرق می گوید :

هر که عشق مصطفی (ص) سامان اوست
زانکه ملت را حیات از عشق اوست
جلوه بی پرده او وانمود
روح را جز عشق او آرام نیست

بحر و بر در گوشه دامان اوست
برگ ساز کاینات از عشق اوست
جوهر پنهان که بود اندر وجود
عشق او روزی است کورا شام نیست^۳

۱ - سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، ص ۳۰۰ - ۳۰۱.

۲ - سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، ص ۴۱۲ - ۴۱۵.

۳ - سروش ، کلیات ، ص ۱۹۲.

اهل سخن و اقبال شناسان می دانند که اقبال اندیشه خود را در جامه زیبای شعر جلوه گر کرده است.

به مسلمان توصیه می کند که برای تعمیق شخصیت خویش، جویبار وجود خویش را به دریای مصطفی وصل نماید.

در زندگی اقبال آمده است « یک بار فیلسوفی انگلیسی ازو می پرسید برای اثبات وجود خدا چه دلیل قابل قبولی دازد؟ او بی درنگ می گوید: چنی دلیلی بالاتر از این که پیامبر (ص) به وجودش ایمان دارد»^۱
اقبال همین موضوع را به صورتی دیگر در «ارمغان حجاز» خطاب

به پیامبر بیان می دارد:

به کوی تو گداز یک نوا بس
مرا این ابتداء، این انتها بس
خراب جرأت آن رند پاکم
خدا را گفت: ما را مصطفی (ص) بس^۲

در آخرین اثر اقبال ارمغان حجاز در بخش «حضور رسالت مآب»
چهره آرزوی اقبال نشان می دهد. او که به سبب بیماری نتوانست برای زیارت قبر پیامبر (ص) برود می گوید:

تنها آرزویی که هنوز در دل دارم این است که برای زیارت خانه
خدا به مکه بروم. ذره ذره وجود من از جذبه های احسان آن حضور پر می شود.
روح من چنان حالتی را می خواهد که فقط می توانم از روضه مقدس آن
حضرت به دست بیاورم^۳

رباعی زیر دلیل دیگری است بر علاقه وافر اقبال به پیامبر (ص):

بدن واماند و جانم در تک و پوست
سوی شهری که بطحا در ره اوست
تو باش این جا و با خاصان پیامیز
که من دارم هوای منزل دوست^۴
این دانای راز، زمانی که چشمانش را برای همیشه می بندد آخرین
شعرش را در هوای پیامبر چنین می سرایند:

سرود رفته باز آید که ناید
نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری
دگر دانای راز آید که ناید^۵

۱ - زندگی و افکار اقبال، ج ۲، ص ۸۷۷

۲ - سرود، کلیات، ص ۴۵۲

۳ - زندگی و افکار اقبال لاهوری، ص ۲، ص ۶۵۰

۴ - سرود، کلیات اقبال، ص ۴۳۸

۵ - همو، همان، ص ۴۳۵

منابع و مآخذ:

- ۱- القرآن
- ۲- اسد الغابہ جلد ۲.
- ۳- اقبال اور محبت رسول (اردو)، دکتر محمد طاہر فاروقی، اقبال اکادمی لاہور، ۱۹۷۷م.
- ۴- اقبال در راہ مولوی، دکتر سید محمد اکرم شاہ اکرام، لاہور، ۱۹۷۰م.
- ۵- اندیشہ های اقبال لاہوری، سید غلام رضا سعیدی، سید ہادی خسرو شاہی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی تہران، چ دوم، ۱۳۷۰ش.
- ۶- خیال وصال، محمد بقایی ماکان، انتشارات مشکوٰۃ، تہران ۱۳۷۸ش.
- ۷- دانای راز، احمد احمدی بامقدمہ دکتر غلام حسین یوسفی، چاپ خانہ زوار، مشہد، ۱۳۴۹ش.
- ۸- در شبستان ابد (شرح جاوید نامہ)، محمد بقایی ماکان، انتشارات اقبال، تہران ۱۳۸۲ش.
- ۹- دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز، محمد علی اسلامی ندوش، چاپخانہ سپہر، تہران، چ دوم ۱۳۷۰ش.
- ۱۰- زندگی و افکار اقبال لاہوری، دکتر جاوید اقبال ترجمہ شہیندخت کامران مقدم
- ۱۱- زندہ رود، جاوید اقبال، لاہور، ۱۹۸۹م.
- ۱۲- شعر فارسی و اقبال (مقالہ) بقلم سید مظفر حسین برنی در کتاب «در شناخت اقبال»، ترجمہ مہدی افشار، دانشگاه تہران، ۱۳۷۶ش.
- ۱۳- صحیح بخاری
- ۱۴- کلیات اشعار فارسی اقبال لاہوری با مقدمہ احمد سروش، انتشارات سنایی، تہران، چ ہشتم، ۱۳۸۱ش.
- ۱۵- لغت نامہ، علی اکبر دہخدا، تہران ۵۲ - ۱۳۲۵ش.
- ۱۶- مدایح رضوی در شعر فارسی، احمد احمدی بیرجندی، سید علی نقوی زادہ، بنیاد پژوهشہای اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵ش.
- ۱۷- میکہدہ لاہور دیوان اقبال لاہوری تصحیح و مقدمہ محمد بقایی ماکان، انتشارات اقبال، تہران، ۱۳۸۲ش.

اقبال از نگاه شimmel

چکیده:

آنه مری شimmel، زاده ۱۹۲۲م در اسلام پژوهی و ایرانشناسی خدمات ارزنده ای داشته است. اولین مأموریت تدریس تاریخ ادیان را میان سال ۱۹۵۴ - ۱۹۵۹م در دانشگاه آنکارا به عهده داشت. دیدارهای متعددی از ایران، پاکستان و کشورهای اسلامی انجام داد. شیفته مولانا و فریفته اقبال بود. سهم پرفسور شimmel در ترویج آثار و افکار علامه اقبال در کشورهای باختری از طریق نشر کتابها و مقاله ها، ایراد خطابه ها و انجام تراجم بسیار ارزنده است. در این گفتار نظرات دکتر شimmel درباره فیلسوف سخنور خاور زمین - اقبال بررسی گردیده است.

آنه مری شimmel^۱، اسلام پژوه و ایران شناس پُر آوازه آلمانی در سال ۱۹۲۲ در ارفورت Erfurt به دنیا آمد. پدرش کارمند پست بود. در ۱۹ سالگی دکترای خود را در رشته مطالعات اسلامی از دانشگاه برلین دریافت داشت. از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ به عنوان استاد تاریخ ادیان در دانشگاه آنکارا به تدریس مشغول شد. از سال ۱۹۶۷ تا هنگام بازنشستگی در دانشگاههای بن و هاروارد تدریس نمود. او در سال ۱۹۶۰ استاد کرسی فرهنگ هندی اسلامی شد. شimmel پس از باز نشستگی در سال ۱۹۹۲ به آلمان بازگشت و استاد افتخاری مطالعات دانشگاه بن شد. او محقق پرتلاش و در عین حال دقیق بود که آثار متعدد به زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، عربی، فارسی، اردو و ترکی تألیف نموده است که به طور کلی در حوزه شرقشناسی، و به طور خاص در مورد اسلام، ایران و عرفان اسلامی است. آثارش از چنان جذابیتی برخوردار است که در شمار آثار برترین شرقشناسان جای گرفته. پرفسور شimmel با تحقیقات خود توانست کانون شرقشناسی را از فرانسه به آلمان منتقل کند و همچون فلسفه آلمان جایگاهی

^۱ - MakaanBaghai@yahoo.com

^۲ - Annemerie Schimmel

معتبر به آن بیخشد. پژوهشهای پُردامنه ی او از آثار خوشنویسان تا شاعران عارف، از لطایف حکمی و ذوقی تا نکات قرآنی را شامل می شود. تلاشهای فرهنگی او سبب شد تا چند دکترای افتخاری و نشانهای بین المللی به وی اهدا شود، و همچنین به دلیل تحقیقات ارزنده یی که در مورد محمد اقبال لاهوری به عمل آورد، یکی از بزرگترین خیابانهای لاهور به نام وی ثبت شود. همه اینها مبین اهمیت و ارزش والای تلاشهای فرهنگی بانویی است که شصت سال از عمر خود را صرف شناساندن فرهنگ شرق بخصوص ایران و اسلام به مردم جهان کرد. او در سال ۱۹۵۳ که سی و یکساله بود برای زیارت تربت مولانا به ترکیه سفر کرد که تحویلی تازه در زندگی وی پدید آورد. در گفتگویی که در این خصوص با دوست صافی ضمیر و همدل و همزبانم دکتر ابوالقاسم تفضلی که از شیوخ مولویه است داشتم حکایت جالبی از وی که در آن زمان در ترکیه درس حقوق می خواند شنیدم که آن را در کتاب خود به نام **سماع** آورده است. او می گوید.

« در سال ۱۳۳۲ شمسی (۱۹۵۳ میلادی) در یکی از روزهای بهاری، دوستی از آنکارا تلفن کرد که پرفسور آنه مری شیمل برای زیارت تربت مولانا به قونیه می آید. و لازم است که او را راهنمایی و یاری کنید. تا آن روز بارها شنیده بودم که خانمی آلمانی به نام پرفسور شیمل مطالعات زیادی درباره مولانا و آثار او انجام داده است. روز بعد وقتی یک خانم جوان و زیبا با موهای بور وارد اتاقم شد، باور نکردم که او همان پرفسور است. وقتی که خانم جوان و زیبا به زبان ترکی از مولانا با عنوان «پیرم» شروع به سخن کرد و چندین غزل و آهنگین و عاشقانه دیوان کبیر را به زبان فارسی ازبرخواند. جسم و جانم را تسخیر کرد. در همان روز در مصاحبه ای مطبوعاتی به خبرنگاران روزنامه ها گفتم: قونیه و مولانا را بسیار دوست می دارم. قلب من در این شهر و در تربت مولانا جای دارد. دلم می خواست از ساکنان قونیه می بودم. احساس می کنم باید هرچه بیشتر به این شهر بیایم. خواهش می کنم به جای آنه مری شیمل به من بگوئید جمیله باجی، مرا جمیله باجی خطاب کنید.

انتشار این مصاحبه در ترکیه یکباره او را به شهرت رسانید. ساکنان قونیه برای آشنائی با وی و دعوت و پذیرائی از او به تکاپو افتادند و در مدتی کوتاه دوستان بسیاری گردش جمع آمدند که با آنها بر سفره غذا می خورد، مثل آنها چهار زانو بر روی تشک می نشست یا به پشتی تکیه می داد. از این

پس پرفسور شیمیل همشهری افتخاری قونویها ، و جمیله باجی نامیده شد. در طول مدت چهل سال مرتباً با وی مکاتبه داشتم و هم اکنون متجاوز از دویست فقره از نامه های او در مرکز اسناد قونیه موجود است. این استاد مولانا دوست نامه هایش را با نام جمیله باجی ، امضاء می کرد و من نیز در نامه هایم او را جمیله باجی خطاب می کردم.

آنه مری شیمیل در اولین دیدارش از تربت مولانا ، « پنجره نیاز » را که در دیوار پشت صندوقه آرامگاه مولانا قرار دارد کشف کرد و یک سال بعد که به آنکارا آمد ، به عنوان استاد تاریخ ادیان در دانشکده الهیات آن شهر به تدریس مشغول شد و به این ترتیب در آنکارا اقامت گزید و پیوسته به زیارت تربت مولانا می رفت. در آن دوران ، هنگامی که به مناسبت سالروز عروج مولانا مراسم « شب عروس »^۱ را برگزار می کردیم ، پرفسور شیمیل سخنرانیهای جالبی درباره زندگی و اندیشه مولانا ایراد می کرد. با آوازه ئی که شیمیل از طریق تألیفات گران سنگ خود یافت مورد توجه محافل فرهنگی و دانشگاهی قرار گرفت و به ناچار پیوسته برای ایراد سخنرانی در سفر بود. از همین رو زندگی مشترکش دوام نیاورد و او سیزده در دنیای تحقیق و تدریس و تألیف را به نشستن در خانه ترجیح داد. از جمله دعوتهایی که از وی برای سخنرانی به عمل آمد از سنوی دولت پاکستان بود که به لاهور رفت و دیدگاه های خود را درباره علامه اقبال به زبان فصیح انگلیسی بیان داشت و به این مناسبت یکی از بزرگترین خیابانهای لاهور به نام وی نامگذاری شد. او به زبانهای آلمانی ، فرانسوی ، انگلیسی ، فارسی ، عربی و ترکی مسلط بود و با پنجابی و یونانی آشنائی داشت. از این شرقشناس ایران دوست صد و پنج کتاب و صدها مقاله به زبانهای مذکور باقی مانده است. در مهر ماه ۱۳۸۱ مجلس بزرگداشتی در دانشگاه تهران به پاس خدمات فرهنگی و علمی پرفسور شیمیل برگزار شد که او به همین مناسبت برای سومین بار به سرزمینی که پیوسته بدان مهر می ورزید گام نهاد و سخنرانیهای ایراد نمود. شیمیل چند ماه بعد در ششم بهمن ۱۳۸۱ برابر با بیست و پنجم ژانویه ۲۰۰۳ پای از جهان فانی بیرون کشید.

۱ - مقصود سالروز درگذشت مولوی است و از آن رو به آن شب عروس می گویند که ایام هجران عارف به پایان می رسد و صبح وصال چهره می نماید.

آنه مری شیمل گذشته از شخصیت ممتاز پیامبر اسلام به دو چهره دیگر فرهنگ اسلامی یابه بیانی دیگر فرهنگ ایرانی بسیار علاقه مند بود که اینان عبارتند از مولوی و اقبال. او در سخنرانیهایی که درباره آثار و افکار مولوی داشت پیوسته تکرار میکرد که «من عاشقم، عاشق مولانا». این گفته پرفسور شیمل در دوست فاضلم حسن لاهوتی مترجم چربدست آثار شیمل که در روز شنبه ۲۰ مهر ۱۳۸۱ در پژوهشکده حکمت و فلسفه ایران از مستمعان سخنرانی وی بوده، بسیار موثر افتاد. از همین رو ایشان بالحنی ستایش آمیز در مقدمه ترجمه کتاب **محمد رسول الله** (ص) که از آثار برجسته این محقق نامبردار است می نویسد «آنه مری شیمل» ایرانی نبود، در ایران هم زندگانی نکرده بود، اما به فرهنگ و ادب ایران عشق می ورزید. از صدها دلیل همین بس که بی پرده می گفت: «من عاشقم؛ عاشق مولانا،...» شیمل به اقبال نیز که او را «رومی عصر» خوانده اند بسیار مهر ورزید. علاقه وی به مطالعه و تحقیق در آثار اقبال به ایام دانشجویی وی باز می گردد. او نخستین مقاله اش را درباره این چهره پرآوازه به سال ۱۹۵۴ نوشت یعنی زمانی که سی و دو ساله بود. سپس در ۱۹۶۳ در حالی که چهل سالگی را پشت سر می گذاشت کتابی مستقل تحت عنوان **بال جبریل** در نزدیک به چهار صد و پنجاه صفحه در باره علامه انتشار داد که در شناخت و بررسی زندگی، آثار و افکار او بر بنیاد دیدگاههای وی از اسلام است. در این کتاب که هنوز پس از گذشت بیش از چهل سال به فارسی ترجمه نشده عمدتاً دیدگاه های دینی اقبال مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد و از دیگر ابعاد اندیشه وی نظیر فلسفه، شعر، سیاست، جامعه شناسی، تاریخ، تعلیم و تربیت و هنر سخنی به میان نمی آید. این قضیه البته طبیعی می نماید زیرا اقبال فردیتی دارد که نزدیک به ده شخصیت در آن جمع آمده و بنا بر این پرداختن به همه آنها از تخصص و آگاهی یک فرد خارج است. از همین رو می توان گفت که اختصاص عنوان «اقبال شناس» به یک فرد معین تقریباً به معنای نوعی اقبال شناسی است، مگر آن که معلوم شود که آن شخص در بُعد معینی از افکار اقبال، یا حداقل در یکی دو جنبه از آن اندیشه می گمارد. میتوان مولوی شناس بود، گوته شناس بود، هگل شناس بود، ولی شناخت واقعی اقبال از ظرفیت یک ذهن خارج است. از همین روست که عنوان «علامه» به واقع زیبنده اوست، بانگاهی به فهرست پژوهشهایی که در مورد اقبال صورت گرفته و بنا به گفته سازمان یونسکو تا سال ۱۹۸۷ نزدیک به

هیچده هزار کتاب و رساله و مقاله را شامل می شود. رقمی که در مورد هیچ شخصیت علمی تاکنون سابقه نداشته است. معلوم می گردد که نویسندگان این آثار در حوزه اقبال پژوهی از طیفهای مختلف می باشند که در حوزه های یاد شده دارای تخصص می باشند. بنابراین محقق آگاهی نظیر خانم شیمل که اصل و جوهر تحقیق را می شناخته در بررسی اندیشه چنین چهره ئی گام در طریق نا آشنا نگذاشت و تنها به آن بخش از شخصیت فرهنگی وی پرداخت که از عهده تجزیه و تحلیل آن بر می آمده. به گفته بزرگمهر حکیم که در **قابوسنامه** نیز مذکور است « همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزائیده اند. » از همین روست که شیمل برای کتاب **بال جبریل خود** که نام یکی از منظومه های اقبال است، عنوان دومی انتخاب کرده و حدود تحقیق خود را با ذکر «پژوهشی در اندیشه های دینی سر محمد اقبال» مشخص ساخته است. او خود درباره ابعاد اندیشه اقبال در مقدمه این کتاب می گوید « تعداد کتابها و مقالات درباره این شاعر و فیلسوف عظیم الشأن با موضوعات مختلف به حسب میزان آگاهی هر مولف به صورتی غیر قابل باور رو به تزاید است. » البته باید اذعان کرد که کتاب دکتر شیمل از حیث شناساندن دیدگاه دینی اقبال از منزلت والائی برخوردار است، چندان که می باید گفت اگر بی نظیر نباشد کم نظیر است، زیرا چهره واقعی اقبال را در حوزه دین از منظر نوگرایی و بازسازی اندیشه دینی به درستی نشان می دهد و شاید یکی از دلایل به فارسی در نیامدن این کتاب در همین باشد؛ چیزی شبیه سرنوشت آثار شیخ شهید سهروردی که تا قبل از تلاشهای کربن از خوف متعنتان و مونوپولیستهای دینی به طاق نسیان سپرده شده بود و اگر سخنی از شیخ به میان می آمد تنها در ارتباط با « تعارضی بود که صدرای شیرازی با وی داشت، نه آن حکمت اشراق به واقع مورد بحث و فحص قرار گیرد که هدفش انسجام و وحدت بخشیدن به یک فرهنگ سیال است که از «ناکجا آباد» تاریخ جریان یافت.

کتابی که دکتر شیمل به انگلیسی درباره اقبال نگاشت تاکنون سه بار تجدید چاپ شده که آخرینش مربوط به سال ۲۰۰۰ است. این کتاب از همان آغاز مورد توجه حوزه های اقبال شناسی قرار گرفت و جایزه اول بین المللی اقبال شناسی را از آن خود کرد. **بال جبریل** شیمل بهترین کتابی دانسته شد که در فاصله سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۱ درباره علامه اقبال به زبانی بین المللی و به

اسلوبی عالمانه تألیف شده است . او در این کتاب می گوید « با مطالعه آثار اقبال معلوم می شود که او در افکار اسلامی و روایات غربی هم آهنگی به وجود آورده . به نظر وی مسلمانان باید از علوم و فنون غربی آگاه شوند ، زیرا دانش و علوم غربی از فرهنگ اسلامی تمتع یافته و اگر مسلمانان از فرهنگ و علوم غربی استفاده کنند هیچ ضرری متوجه آنها نمی شود . » یکی از نکات مهمی که شیمل در این اثر به آن می پردازد توجهی است که اقبال به پویائی و تحرک دارد . او می گوید « تصویری که ارسطو از قدمت کائنات دارد ضد تصویری است که اسلام از خدا دارد . در اسلام خدا وجودی زنده ، فعال ، ازلی وابدی است . اقبال زندگی را پویا می داند . زندگی از نظر وی یعنی پویائی و حرکت » و در جای دیگر می گوید « به نظر اقبال فلسفه یونانی به قیاس و تجردی توجه دارد . با پیروی از چنین فلسفه ئی ممکن نیست انسان بتواند کاری مفید انجام دهد . این فلسفه غیر عملی است . با چنین اندیشه هائی انسان به خدا نزدیک نمی شود . » به دنبال این مقدمات شیمل تفکری را که اقبال از وحدت وجود دارد مطرح می سازد و به او حق می دهد که با ذهنی چنین پویا و متحرک نپذیرد که آدمی همه تلاشش این باشد که پس از طی مراحل سلوک جائی برای فنا شدن بیابد و یکباره دست از تب و تاب پیشین بردارد ، زیرا انسان آرمانی اقبال کسی است که چون به کمال رسید خدا طالب دیدارش می شود . این اندیشه ئی است که شیمل نیز خود بدان باور دارد . او در آخرین دیدارش از تهران در یک سخنرانی در تالار امینی دانشگاه تهران به مناسبت همایش بین المللی « عرفان ملی میان فرهنگها » در تاریخ ۲۳ مهر ۸۱ ، با بررسی داستان موسی و شبان در دفتر دوم مثنوی نتیجه می گیرد که خداوند خود در پی انسانهای صافی ضمیر و پاک طینت است . « آن نیایشی که شبان به جای آورد ، در حقیقت خدا به وی الهام کرده بود ، و در واقع این خدا بود که دنبال شبان می گشت . » اقبال هم نظرش بر این است که آدمی با صفای باطن و تعالی نفس به مرتبه ئی می رسد که خدا در پی دیدارش بر می آید :

ما از خدای گم شده ایم ، او به جستجو ست
چون ما نیاز مند و گرفتار آرزوست

کتاب دیگری که آنه مری شیمل در مورد اقبال دارد ترجمه جاوید نامه اقبال است . او این اثر پُر ارزش را در سال ۱۹۵۷ به آلمانی برگرداند .

جاویدنامه که راقم این سطور آن را تحت عنوان در شبستان ابد بیت به پست شرح کرده است در سال ۱۹۳۲ انتشار یافت که منظومه ئی است به سبک ارداویرافنامه ، الغفران ، سیر العباد و کمدی الاهی که شاعر خود را در آن ، «زنده رود» می نامد و مولوی را به عنوان راهنمای سفر خیالی خود به عالم دیگر بر می گزیند. اقبال در این سفر خیالی با اندیشمندان و مشاهیر و شعرای حوزه تفکر خود ملاقات می کند و طی گفت و شنودی که با آنان دارد ، نظرات فلسفی و اجتماعی خود را بیان می دارد. این کتاب که شیمیل آن را ترجمه و شرح نموده ، معرف دیدگاههای عرفانی ، سیاسی و اجتماعی اقبال است. هرمان هسه برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۴۸ و خالق رمان پرآوازه **دمیان** که برخی از موضوعات آن بی شباهت به نظرات اقبال نیست ، در مقدمه ئی بر ترجمه هم وطنش شیمیل نظر وی را در مورد اقبال بر این اساس که دیدگاه وی از سه منبع اسلامی ، هندی و غربی شکل یافته تأیید میکند و می نویسد «محمد اقبال لاهوری به سه قلمروی معنوی تعلق دارد. آثار گرانبهایش نیز از سه سرچشمه این سه عالم معنوی سیراب می شوند: قلمروی معنوی هند ، قلمروی روحانی اسلام ، و اندیشه های مغرب زمین . او مسلمانی برخاسته از سرزمین هند ، و تربیت شده مکتب قرآن ، ودانتا و عرفان ایرانی - اسلامی ؛ بسیار متأثر از فلسفه غرب و با نیچه و برگسون آشنا . او ما را در عروج فزاینده ای به قلمروی معنوی خود هدایت می کند . «شیمیل بانظراتی از این دست که نویسنده پُر آوازه ئی همانند هسه آثارش را «گرانبها» می خواند در مقدمه کتاب **بال جبریل** نتیجه می گیرد که « او در غرب پیش از هر شاعر و متفکر جدید مسلمان شهرت دارد» او می گوید « در طول بیست و پنج سالی که از درگذشت محمد اقبال (۱۳۱۷ش ، ۱۹۳۸م) می گذرد، صدها کتاب و رساله و مقاله و شعر در ستایش از این شاعر و فیلسوف مسلمان هند وقت به چاپ رسید که اکثر آنها از نویسندگان پاکستانی بوده . کشوری که او را با افتخار پدر معنوی خویش می نامد. متأسفانه تلاشهای بزرگی که در تحقیق آثار اقبال صورت می گیرد چنان نیست که چهره واقعی او را بنمایاند و محتوای عالمانه این کتابها و مقالات به میزان بسیار زیاد تنها به جنبه های محدودی از اندیشه او می پردازند . تمامی کتابهایی که در مورد وی نوشته شده ، چه در ارتباط با عرفان اسلامی بوده باشد یا نبوده باشد ، بدون در نظر گرفتن تأثیر حلاج در شکل بخشیدن به اندیشه وی نگاشته شد. اندیشه های

عالمانه اش را با دیدگاههای ذوقی وی در هم آمیخته اند و تاکنون تقریباً کسی به تجزیه و تحلیلی دقیق از مضامین و نمادهائی که اقبال در شعرش به کار برده، نپرداخته یا برای مثال قالبها و اوزان اختصاصی شعر او را مورد تجزیه و تحلیل قرار نداده. « شیمل در بخش دیگری از مقدمهٔ **بال جبریل** در مورد شخصیت علمی اقبال می نویسد: « اگر او را اصیل ترین متفکر و شاعر مسلمان در قرن بیستم ندانیم، حداقل یکی از جذاب ترین چهره های این حوزه است. اقبال نمونه دلخواهی است از آنچه که در دین، نوع «پیامبرانه» تجربه خوانده می شود؛ تجربه ئی که سبب شد تا او پیوسته به قله هائی نو دست یابد، بی جهت نبود که شاهین، نماد مورد علاقه اش برای روح انسان بود؛ پرنده ئی که پیوسته در پی افقهای تازه است، کسی که روح متهور دارد شاهین وار زندگی می کند، او شاعری است که شاهین بلند آشیان را به بلبل نغمه پرداز بوستانهای معطر ترجیح می دهد، و گل مورد علاقه اش لاله است نه گل سرخ، زیرا نماد شهادت است و یاد آور شعله سینا که طریق حقیقت را می نمایاند، اقبال می خواهد در جانهای مرده قیامتی برانگیزد. او پیوسته دنیائی تازه در برابر چشمان خواننده اش می گشاید و او را به تسخیر قله های تازه فرا می خواند.» شیمل می گوید با مطالعات دامنه داری که در آثار و افکار اقبال داشته است، چشم اندازهای تازه ئی بر او عیان شد و ضمن تدریس **جاوید نامه** در هاروارد به دیدگاههای فوق العاده جالبی در این اثر مسحور کننده برخورد کرده که اکنون احساس می کند مردم به شدت به آن می اندیشند. اقبال در این منظومه از چیزی سخن می گوید که امروزه به آن استفاده از انرژی خورشیدی گفته می شود و نیز خطر آلودگی هوا را پیش بینی و گوشزد می کند.

این که شیمل می گوید عرفان مورد نظر اقبال را بدون در نظر گرفتن تصویری که او از حلاج دارد نمی توان فهم کرد، دقیقاً انگشت بر نکته ای می گذارد که کمتر کسی در بررسی دیدگاههای عرفانی اقبال بدان توجه دارد، به این معنا که اقبال اناالحق را چیزی جز باور کردن خودی خویش نمی داند. او به روش دکارتی ثابت می کند که می توانیم در هستی هر چیزی و هر کسی و نیز به جهان محسوس و دانشی که از طریق حواس به دست می آید شک کنیم ولی نمی توانیم در وجود خویشتن خویش، که در اصطلاح شناسی وی « خودی» نام گرفته، شک کنیم زیرا شک و فکر از اوست:

مگر گوئی که من وهم و گمان است
 بگو با من که دارای گمان کیست
 نمودش چون نمود این و آن است
 یکی در خود نگر آن بی نشان کیست؟^۱
 به عقیده او خود از بین رفتنی نیست . به همین سبب با پیروان آئین
 وحدت وجود یعنی صوفیان سستی هم رأی نیست . از همین رو در کتاب
 بازسازی اندیشه دینی می گوید « تعبیر درست تجربه حلاج این نیست که
 بگوئیم او قطره ئی است به دریا پیوسته ، بلکه او با آن تجربه و گفته همیشه
 ماندنی اش واقعیت و جاودانی من بستری را در شخصیتی ژرفتر تحقق
 بخشید.»^۲

این که شیمل در بیست و پنجمین سال درگذشت اقبال می گوید
 هنوز چنان که باید اندیشه هایش مورد کاوش قرار نگرفته ، سخنی است که
 می توان اکنون نیز که هفتاد سال از درگذشتش می گذرد ، بی هیچ تردیدی
 اظهار داشت . او شخصیتی است که می شود ، هر بیت از سروده هایش را
 عنوان یک کتاب یا یک رساله مستقل قرار داد. ولی متأسفانه متحجران چه در
 سرزمین جسمانی او یعنی پاکستان و چه در موطن روحانی و فرهنگی وی
 یعنی ایران از او منقبت گوئی ساخته اند در حد میر انیس و محتشم کاشی ،
 وضعیتی که او خود نیز آن را پیش بینی می نمود:

چو رخت خویش بربستم از این خاک
 و لیکن کس ندانست این مسافر
 همه گفتند با ما آشنا بود
 چه گفت و با که گفت و از کجا بود

اینکه شیمل می گوید انسان آرمانی اقبال روحیه ئی همانند شاهین
 دارد ، دقیقاً چنین است . او در نامه ای به یکی از دوستانش می نویسد :
 «شاهین از نظر من ، نمادی است از کسی که تمامی خصوصیات فقر در او
 مجسم می شود ، اولاً مناعت طبع دارد و بسیار با متانت است و از صید
 حیوان دیگری ارتزاق نمی کند ، ثانیاً زندگی آزادی دارد و از همین رو
 آشیانه نمی سازد ، ثالثاً بسیار بلند پرواز است . دیگر آن که تنهایی را دوست
 دارد و بالاخره این که نگاه نافذی دارد»^۳

۱ - گلشن راز جدید ، ابیات ۲۸۲ و ۲۸۳

۲ - بازسازی اندیشه دینی ، ترجمه م.ب. ، ماکان ، ص ۱۱۰ و ۱۱۱

۳ - مبانی تربیت فرد و جامعه ، نوشته غ. سیدین ، ترجمه م.ب. ، ماکان ، ص ۸۴

این که شیمل می گوید او گل لاله را به گل سرخ ترجیح می دهد یعنی این که در پی تلاش و پویائی و مجاهده است و زندگی آرام و بی تحرک را نمی پسندد. از این روست که باتضمنین مصرعی از نظیری نیشابوری می گوید :

به ملک جم ندهم مصرع نظیری را «هر آن که کشته نشد از قبیله ما نیست،»

این که شیمل می گوید او مخاطبان خود را به تسخیر قله های تازه فرا می خواند ، دقیقاً چنین است و از مضامین محوری دیوان اوست :

هرنگاری که مرا پیش نظر می آید خوش نگاری است ولی خوشتر از آن می بایست
در غزلی دیگر می گوید :
ز جوی کهکشانشان بگذر، ز نیل آسمان بگذر ز منزل دل بمیرد، گرچه باشد منزل ماهی

این که شیمل می گوید او در **جاویدنامه** به برخی از مسائل نظیر استفاده از انرژی خورشید و آلودگی هوا اشاره کرده که آن زمان عجیب می نمود ولی امروزه کاملاً طبیعی می نماید به واقع چنین است ، اقبال علاوه بر این در همین منظومه به فرود انسان بر کره ماه و دیگر سیارات نیز اشاره کرده است. او در بعضی موارد به پیشگوئیهای خود واقف بود و آن را صراحتاً بیان داشته است . در کنفرانس بین المللی اسلامی که در سال ۱۹۳۱ در کمبریج تشکیل شد گفت « من هفت سال پیش از شروع جنگ (اول) که اکنون ۲۵ سال از آن زمان می گذرد پیشگوئی کرده بودم که نتیجه طبیعی جدائی دین از دولت بلشویزم خواهد بود.» او همچنین پیش بینی کرد که روسها سرانجام در مورد نظام حکومتی خود تجدید نظر خواهند کرد و اروپا نیز یکپارچه خواهد شد.

اقبال ویژگیهایی دارد که کشف و فهم آنها شیفتگی و ارادت به دنبال می آورد . از همین رو شیمل در طول عمر پربار خویش هر جا که توانسته از اقبال سخن گفته ، از افکار وی مدد گرفته و از گفته ها و سروده های علامه در آثارش به عنوان شاهد و دلیلی متقن یاد نموده . چنانکه اشاره شد ،

۱ - برای اطلاع بیشتر ر.ک: سونش دینار (دیدگاههای علامه اقبال) تألیف م.ب.ماکان. ص ۲۸۲ - ۲۸۵

آخرین فصل کتاب **محمد رسول الله** به عنون حسن ختام این اثر فقط اختصاص به بررسی دیدگاه اقبال در مورد رسول گرامی دارد، و اکثر صفحات کتاب **شکوه شمس** نیز از ذکر جمیل اقبال بی بهره نیست که جملگی نشان از همان ارادت و شیفتگی دارند. او در **شکوه شمس**، اقبال را معمولاً معیاری برای نتیجه گیریهای نظراتش قرار می دهد. گاهی موضوعی از مثنوی را مطرح می سازد و اندیشه های مشابه چند تن از متفکران بعد از مولوی را در تائید نظر وی یا به منظور نشان دادن تداوم فکر او، یا برای بیان این نکته که اندیشه مذکور اول بار از ذهن مولانا تراویده، از میان برجسته ترین چهره های شرق و غرب مثال می آورد، اما جالب این که قیاسهایی از این دست را معمولاً بر اساس نظر اقبال جمع بندی می نماید، و آنگاه به عنوان نمونه ابیاتی از وی نقل، و حجت را تمام می کند. گاه نیز در تبیین و توضیح نظر مولوی نیاز به ذکر شواهدی از دیگران بیش از آنچه در آثار اقبال آمده، نمی بیند و تنها به نقل ابیاتی از او اکتفا می کند، چرا که معتقد است «بی شک اقبال مفتون کننده ترین نمونه نفوذ و تأثیر مولوی بر شاعران و متفکران معاصر مسلمان است.»^۱

اقبال در ذهن شیمیل، مرتبه ئی چندان والا و احترام برانگیز دارد که او را به طور ضمنی محل تلاقی اندیشه های برتر شرق و غرب می داند. در **شکوه شمس** می نویسد «فیلسوف و شاعر مسلمان هندی محمد اقبال لاهوری... **ترانه محمد** گوته را به فارسی برگرداند و به این ترتیب تأثیر توامان مولوی و گوته را در یک جا جمع آورد.»^۲ برداشت شیمیل در این مورد کاملاً درست است زیرا برخی از نظرات اقبال به افکار گوته شباهت دارد، از آن جمله در مورد نقشی که فرد در توسعه، پیشرفت و بازسازی حیات یک جامعه دارد. گوته از چهره های محبوب اقبال بوده است به طوری که او با همه وسعت اندیشه اش در ستایش از وی می گوید «هنگامی به محدودیت ذهن خود پی بردم که از وسعت افکار گوته باخبر شدم.» این علاقه سبب شد تا اقبال **پیام مشرق** خود را در پاسخ **دیوان شرقی** او بسراید. منزلت گوته در فکر اقبال کم از مولوی نیست چرا که او نیز عشق را بر عقل

۱ - شکوه شمس، ص ۵۳۱

۲ - ص ۱۱۷

رجحان می نهد^۱ بنابر این شimmel وقتی مولوی، گوته و اقبال را در کنار هم قرار می دهد، طرحی دقیق از مشابهات و تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم آنان ارائه می نماید که مبین شناخت دقیق وی از افکار و علائق قلبی اقبال است؛ یعنی آنچه که موجب توجه و ارادت عمیق وی به این فرزانه کم نظیر شد. شیفتگی و ارادت شimmel به اقبال از ایام جوانی آغاز گردید. او می گوید «باید اقرار کنم که علاقه دیرپای من به اقبال که از زمان دانشجویی ام در برلین به هنگام جنگ (اول) آغاز گردید، سبب شد تا آثاری را به چاپ برسانم که کم و بیش مرتبط اند با سببها که او در تحقیقات اندیشه اسلامی دارد. اقبال در بسیاری از آثار من حضور دارد. از جمله در کتابی تحت عنوان **پاکستان** که در سال ۱۹۶۵ به آلمانی تألیف کردم، و نیز در مجموعه مقالاتی که به مناسبت صدمین سال تولدش درباره آثارش نوشته شده بود که آن را ترجمه و در سال ۱۹۷۷ منتشر کردم. اینها در مجموع دلیلی هستند بر علاقه رو به تزایدم به آثار وی و کشوری که او از آن ملهم است، همچنین درباره وی در دیگر آثارم نظیر **ادبیات اسلامی در هند (۱۹۷۴)**، **ادبیات کلاسیک اردو (۱۹۷۶)**، **محنت و رحمت (۱۹۸۰)**، **شکوه شمس (۱۹۷۸)**، و **محمد رسول الله (۱۹۸۶)** سخنان مبسوط داشته ام و به کرات از وی یاد کرده ام.»

شimmel علاوه بر اینها، در بسیاری از مقالات خود نیز سعی کرده است افکار اقبال را در ارتباط بانوگرائی مطرح کند. او همچنین **جاوید نامه** را در سال ۱۹۵۸ به ترکی ترجمه نمود، و سپس آن را با شرح و توضیح به آلمانی نیز انتشار داد تا به قول خود وی «مردم شرق و غرب از این اثر بی نظیر که حله ئی است بافته از تار و پود اندیشه های شرقی و غربی بهره مند شوند.»

۱- قابل ذکر است که این هیولای تفکر در قطعه ای خطاب به حافظ می گوید «ای حافظ آسمانی! آرزو دارم که تنها با تو و در کنار تو باشم. همراه تو باده بنوشم و چون تو عشق بورزم، زیرا این افتخار زندگی من و مایه حیات من است که کمترین شاگرد مکتب تو باشم.»

دکتر رفیع الدین ہاشمی
مترجم: علی بیات

اقبال و ساختار نوین نظام جهانی

اشارہ:

دوران زندگی اقبال نہ فقط در شبہ قارہ آسیای جنوبی بلکہ در اغلب کشورهای آسیایی، افریقایی و امریکای لاتین دورہ استعماری قدرتہای اروپایی بودہ است. رقابتہای مادہ گرایانہ آنان منجر بہ جنگ جهانی اول گردید. برای جلوگیری از این وضعیت «جامعہ ملل» تأسیس شد کہ نظرات اقبال را برآوردہ نکرد، ہمزمان نظام سوسیالیستی در روسیہ حکمفرما گردید کہ بعقیدہ اقبال دردی را دوا نمی کرد. محور اصلی تفکر او فلاح و رستگاری انسان بود و این امر در زمانی امکان پذیر بود کہ ساختار نظام جهانی برپایہ های نوین ایجاد شود. وی برنامہ یا نقشہ ای مرتب بجای نگذاشت اما تحولاتی کہ در نیمہ دوم قرن بیستم در ایران، آسیای میانہ، افغانستان و اروپای شرقی بوقوع پیوستہ جلوه هایی از امیدہای او در آن بچشم می خورد. در این گفتار از شعر اقبال اقتباس های عدیدہ ای درج شدہ کہ اغلب شان بہ زبان اردو سرودہ شدہ و ترجمہ اش ہم ہمراہ آمدہ. آیندہ نگری اقبال متفکر در لابلای آن مبرهن است.

در تاریخ ادبیات جهان، کمتر شاعری همانند علامہ اقبال می تواند ادعا بکند کہ: من نوای شاعر فرداستم، در آغاز سده بیست و یکم در پهنہ گیتی تحولات انقلاب آمیزی پدیدار می شوند. تفکر اقبال امروزہ ہم تر و تازہ است، برای عصر حاضر زندہ و بامعنی و مستعد ہمراہی با مقتضیات عصر نو می باشد. وی نہ تنها شعور و ادراک عمیق وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و بشری دورہ خود را داشت، بلکہ بصیرت حکیمانہ ای درباره آیندہ نیز بہ وی اعطا شدہ بود. بی تأمل می توان او را شاعر روزگاران آیندہ تسلیم کرد.

۱- استاد گزوه اقبالیات، دانشگاه پنجاب - لاہور

۲- عضو هیات علمی دانشگاه تہران

دوران زندگی اقبال ، در یک دوره استعماری بسر آمد. نه تنها وطن او هندوستان ، بلکه تمام مشرق زمین و افریقا اسیر در چنگال خون آلود، در فریاد بود. در روزگار سلطنت انگلیسی ها ، وی هیچ گاه نتوانست ، خود را با محیط غلامانه هماهنگ کند و (به طور کلی) از ذهنیت نوکر منشی نفرت داشت. وی انسانی آزادمش بود که دیدگاهش در مورد زندگی و کائنات ، از مردم عامی مختلف و به بیانی دیگر ، منفرد بود. محیط و اوضاع موجود ، همیشه موجب اضطراب خاطر و تشویش وی بود. با این وضع ، عدم اطمینان نسبت به جامعه ، وطن ، امت خود، دنیای بشریت و نظام جهانی ، از سوی اقبال امری فطری بوده است . از آغاز تمایل به تغییر و تحول قابل مشاهده است (در اشعار ذیل) دردمندی او نسبت به اوضاع هم وطنان خود در هندوستان غلام قابل ملاحظه است :

به دستور زبان بندی هـ کیسا تیری محفل مین

پهان تو بات کرن کو ترستی هـ زبان میری

ترجمه : این چه قانون ممنوعیت سخن بر زبان آوردن است ، زبان من بی صبرانه به دنبال فرصتی برای صحبت کردن است (۱)

وطن کی فکر کر نادان! مصیبت آن والی هـ

تری بربادیون کـ مشورث هین آسمانون مین

ترجمه : ای نادان : به فکر وطن باش که مشکلات در راهند ! و در آسمانها ، در مورد برباد رفتن های تو ، رایزنی ها می شود.

نه سمجهو گـ تو مت جاوگ ، ای هندوستان والو!

تمهاری داستان تک بهی نه هوگی داستانون مین (۱)

ترجمه: اگر این مسئله را درک نکنید ، ای اهالی هندوستان ! بین افسانه ها هم افسانه شما باقی نخواهد ماند.

علامه اقبال همیشه به فکر اوضاع پریشان مسلمانان هندوستان بود که در برابر اکثریت هندو در امر تعلیم ، مشاغل دولتی و ضروریات مادی به مراتب عقب تر بودند. اوضاع دنیای اسلام از این هم وخیم تر بود.

اکثریت مناطق مسلمان نشین ، غلام استعمار بریتانیا، فرانسه و روسیه بود. امت اسلامی دچار بحران اقتصادی و یک زوال و انحطاط کلی بود. خود خواهی ، بی عدالتی و ملی گرایی در پهنه گیتی حکمفرما بود. رقابت های ماده گرایانه قدرتهای استعماری ، منجر به جنگ جهانی اول از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م شد و جهان بشری در تاریخ خود خون ریزی و غارت گری بی نظیری را به

ثبیت رساند. به قول اقبال جنگ جهانی اروپا، قیامتی بود که نظام قدیمی دنیا را، تقریباً از هر لحاظ به نابودی کشاند. (۲) برای در امان ماندن از این وضعیت هولناک در آینده «جامعه ملل (League of Nations)» تأسیس شد، که اینجا نیز اقبال سوء نیت آنها را به فراست دریافت. به نظر او این سازمان برای دستیابی به برنامه های استعمارگرانه آنان تأسیس شده بود. چنین است که اقبال جامعه ملل را «جماعت کفن دزدها» تلقی کرد:

من از این بیش ندانم که کفن دزدی چند بهر تقسیم قبور، انجمنی ساخته اند (۳)

این دیدگاه علامه اقبال، اشتباه نبود، زیرا با وجود تمام تلاش های جامعه ملل برای اصلاح اوضاع؛ ظلم و خشونت و غارت گری، همچنان ادامه داشت. تعصبات ملی و مذهبی، اختلافات نژادی و زبان به نفرت ها، دشمنی ها و درگیری های بین ملت ها می افزود.

به نظر علامه اقبال، علت اساسی این اوضاع، ملی گرایی مبتنی بر مادی گرایی تمام کشورهای سرمایه داری بود و این هوس ملی گرایانه و تکبر و استکبار ملی، آنها را به مرض توسعه ارضی، مبتلا کرده بود. اقبال در اوان جوانی خود ملی گرای پُرجوشی (Zealous Nationalist) بود. (۴) اما دوره اقامت در اروپا (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸م) بقول خودش او را با یک انقلاب عظیم ذهنی روبرو کرد. طی نامه ای، ضمن اعتراف به این امر، چنین می نویسد: «آب و هوای اروپا مرا مسلمان کرد». (۵) تا آنجا که او در همین دوره در یک مقاله خود با عنوان اندیشه سیاسی (Political thought) (خلافت اسلامی، ۱۹۰۸م) ملی گرایی مبتنی بر نژاد و جغرافیا را رد کرد (۶). در سخنرانی شهر علیگر (The Muslim Community) (۷) در سال ۱۹۱۱م، ملی گرایی نوین اروپا را منبع «توطئه های دیپلماتیک» تلقی کرد. در این رابطه (شاید) در آخرین مقاله او «محدوده جغرافیایی و مسلمانان» (۸) فرق نظریه امت و ملت بخوبی روشن می شود. در یک پیام رادیویی به تاریخ یکم ژانویه ۱۹۳۸م، با توجه به جنگهای داخلی اسپانیا این سوال را مطرح می کند که با وجود این که مردم اسپانیا، از یک نژاد، از یک ملیت بوده و دارای زبان و دین مشترکی هستند، چرا به کشتار یکدیگر ادامه می دهند؟ و چرا مصمم به برباد دادن فرهنگ و تمدن خود هستند؟ علامه اقبال از این امر، نتیجه می گیرد که اتحاد مبتنی بر ملیت، هرگز نمی تواند نیروی مستحکمی باشد (۹)

در دوران زندگی اقبال، نظریه سوسیالیسم به عنوان یک نظریه قدرتمند، شهرت زیادی داشت. «انقلاب سرخ» در روسیه (۱۹۱۷م) در مقابل چشمان اقبال به وقوع پیوسته بود. در منظومه های «خضر راه» (۱۹۲۱م) و پیام مشرق (۱۹۲۳م)، نوعی رفتار استقبال گونه از آن به چشم می خورد. در همین زمان، در منظومه «طلوع اسلام» (۱۹۲۳م) شدیداً سرمایه داری را مورد انتقاد قرار داد. او از طبیعت استعماری و نقش ابر قدرتی نظام سرمایه داری افسرده و رنجیده خاطر بود:

ابھی تک آدمی، صید زبون شہریاری ہ

قیامت ہ کہ انسان، نوع انسان کا شکاری ہ

ترجمہ: تا به امروز انسان، شکار زبون حال پادشاهی است. این چه ظلمی است کہ، بشر، شکار نوع بشری است.

نظر کو خیرہ کرتی ہ، چمک تہذیب حاضر کی

یہ صناعی مگر جہوت نگون کی ریزہ کاری ہ

ترجمہ: درخشش تمدن نوین، دیده ها را خیره می کند. اما این هنر، بافت نگین های جعلی است.

وہ حکمت ناز تھا جس پر خردمندان مغرب کو

ہوس ک پنجہ خونین مین تیغ کارزاری ہ

ترجمہ: حکمت و فلسفه ای کہ خردمندان غربی به آن فخر می کردند، در پنجہ خونین ہوس، شمشیر و تیغ جنگ و جدل است.

تدبیر کی فسوں کاری سہ محکم ہو نہین سکتا

جہان مین جس تمدن کی بنا سرمایہ داری ہ (۱۰)

ترجمہ: در این دنیا، تمدنی کہ برپایہ سرمایہ داری است، بافسون تدبیر، استحکام نمی تواند داشته باشد.

اقبال با اشاره به این وضعیت در دیباچہ منظومہ «پیام مشرق» می نویسد: «اروپا نتایج اهداف علمی، اخلاقی و اقتصادی خود را با چشمان خود مشاهده کرده است» (۱۱) به هر صورت امید اقبال به سوسیالیسم بسیار موقتی و گذرا بود. روسیه سوسیالیستی اگرچه بعدها تبدیل به یک قدرت جهانی شد، اما با تجاوز نظامی آن کشور به سال ۱۹۷۹م به افغانستان، در نظر ما زبون و شکست خورده شد. (۱۹۸۹م) و جای تأسف است کہ در برابر ملل ضعیف، روسیه رفتاری تجاوزکارانه داشت. در دورہ عروج سوسیالیسم علامہ اقبال احساس کرد کہ در ساختار این دیدگاه، شکلی از نقص نهفته

اہمیت. سوسیالیست می تواند به مشکلات بشری بيفزاید ، اما صلاحیت حل یا کم کردن آن مشکلات را ندارد. در نامه ای به تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۳ م برای سردبیر مجله «زمیندار» بلشویزم روسی را عکس العملی در قبال خام اندیشی و سرمایه داری خود خواهانه اروپا برشمرد . به نظر او ، سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو نتیجه « افراط و تفریط هستند (۱۲)

از زبان سید جمال الدین اسد آبادی در جاوید نامه می گوید :

هر دو را جان ناصبور و ناشکیب
 هر دو یزدان ناشناس ، آدم فریب
 زندگی این را خروج، آن را خراج
 درمیان این دو سنگ آدم زجاج
 این به علم و دین و فن آرد شکست
 آن برد جان را ز تن ، نان را ز دست
 غرق دیدم هر دو را در آب و گل
 هر دو را تن روشن و تاریک دل (۱۳)

بعدها در منظومه « مجلس شورای ابلیس » (۱۹۲۳ م) آشکار مقرر کرد که در نظام آتی جهانی ، جایی برای سوسیالیسم وجود ندارد و بزرگترین خطر برای نیروهای شیطانی ، اسلام است ... : مزدکیت فتنه فردا نهین اسلام هـ (۱۴) ترجمه: آیین مزدکی باعث فساد در جهان فردا نیست ، اسلام است)

در اواخر دوره زندگی خود ، علامه اقبال ، چنان به اظهار یأس و بیزاری از سیاست های امروزی دست زد که در مجموعه اشعار اردوی « ضرب کلیم » (۱۹۳۶) که دو سال قبل از وفاتش به چاپ رسید ، آن سیاست ها را اعلام جنگی برای عصر حاضر ، تلقی کرد. چندی پیش در بال جبریل گفته بود:

تازه پھر دانش حاضر نہ کیا سحر قدیم

گذر اس عہد مین، ممکن نہین بی چوب کلیم (۱۵)

ترجمه : علم و دانش امروزی ، دوباره سحر کهن را تازه کرد. در این روزگار ، بدون چوب موسی کلیم ، گذر امکان پذیر نیست.

و (در مصرعی) : عصا نہ ہو تو کلیمی ہ — کار بی بنیاد... (۱۶)

(ترجمه : اگر معجزه عصا نباشد ، کلیمی کار بی اساسی است) در نظر او

«دین ، بدون نیرو ، فلسفه محض است » (۱۷)

در مجموعه ضرب کلیم شعری باعنوان « بشر عصر حاضر » وجود دارد، ضمن آن می گوید :

دھوندن والا ستارون کی گزر گاہون کا

اپن افکار کی دنیا مین سفر کر نہ سکا

ترجمه: کسانی که مسیر حرکت ستارگان را می جویند، نتوانستند در دنیای افکار خود سفر بکنند:

اپنی حکمت ک خم و پیچ مین الجها ایسا

آج تک فیصله نفع و ضرر کر نه سکا

ترجمه: چنان در پیچ و خم حکمت خود درگیر شدند که تا به امروز نتوانستند در مورد سود و زیان خود به نتیجه ای برسند.

جس نہ سورج کی شعاعون کو گرفتار کیا

زندگی کی شب تاریک، سحر کر نه سکا (۱۸)

ترجمه: کسی که اشعه های خورشید را به تسخیر در آورد، نتوانست شب تاریک زندگی را به صبح برساند.

اقبال در روزهای واپسین زندگی خود، نسبت به زوال اخلاقی بشر، تذلیل شرافت انسانی و فساد فی الارض عمیقاً اظهار تأسف و رنج کرده بود. چهار ماه قبل از وفات، در پیام سال نو (۱۹۳۸م) ضمن اظهار افسوس بر چیرگی استعمار گفت: استبداد امپریالیستی، چهره خود را در پس نقاب جمهوریت، ملی گرایی، سوسیالیسم، فاشیسم، و خدا می داند چه نقاب هایی پنهان نموده و از پس همین پرده، در هر نقطه از زمین، آزادی و انسانیت را چنان در زیر پای خود لگدمال می کند که ظلمانی ترین دوره تاریخ بشری نیز از یافتن مثال و نظیر آن عاجز است (۱۹). به هر حال اقبال در برابر این وضع نگران کننده دنیای بشریت همیشه افسرده و رنجیده خاطر بود. اگرچه، شخصیت او، از جنبه باطنی بسیار توانا بود و در مقابل بدترین اوضاع نیز نه تسلیم می شد و نه دچار یأس می شد، با این وجود طبع رمانتیک یک شاعر برخی اوقات او را غمگین می کند. وی به طور کلی یک انسان خوش بین و درباره نقش انسان در جهان هستی و آینده او در جهان و ما فیها همیشه پر از امید بود. فلسفه خودی و نظریه عشق اقبال، نقش خلیفه الارضی انسان را یاد آوری کرده، او را تشویق می کند و برای زندگی، به تلاش و کوشش وادار می کند. او پیوسته به مطالعه در اوضاع سیاسی، فرهنگی و تمدنی عصر خود می پرداخت و در مورد آن عمیقاً فکر می کرد و در ذهن خود نمای آینده را ترسیم می کرد. محور اصلی تفکر او انسان بود. به فلاح و رستگاری او، آینده درخشان او و باز سازی انسانیت و جهان بشری می اندیشید. پر واضح است که این امر زمانی امکان پذیر بود (وهست) که ساختار نظام جهانی، بر پایه های نوینی ایجاد شود. در مورد برخی امور علمی و فکری

جدی ، علامه اقبال با برخی از دوستان فاضل خود به تبادلہ فکر می پرداخت . گاهی به صورت حضوری و گاهی هم از طریق نامه در مذاکرات و نامه های او به این موضوع هم پرداخته شده است . در نامه ای برای سید سلیمان ندوی به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۵م چنین نوشته است : « اینک جهان دچار کشمکش عجیبی است . جمهوریت رو به اضمحلال است و دیکتاتوری به تدریج جانشین آن می شود . در آلمان پرستش نیروی مادی تعلیم داده می شود و جنگی بزرگ خلاف سرمایه داری در شرف وقوع است . فرهنگ و تمدن (به ویژه در اروپا) در حال جان سپاری است . خلاصه این که نظام جهانی نیاز به یک ساختار جدید دارد . با توجه به این اوضاع ، به نظر شما اسلام تا چه حد می تواند در این بنای جدید ممد و معاون باشد ؟ لطف کنید و نظریات خود را اعلام فرمایید » (۲۰)

درست در همین تاریخ در نامه ای به نام راغب احسن ، مشابه همین نظرات را ابراز کرده است (۲۱) به یاد داشته باشیم که اقبال یکسال قبل از این ، در فوریه ۱۹۳۳م از سفر اروپا باز گشته بود آنچه را در اروپا مشاهده کرده بود ، هنوز در یاد و ذهنش تازه بود . در منظومه معروف و جهانی «مسجد قرطبه» به طور آشکار آثار و عکس العمل این مشاهدات ، به چشم می خورد . در ۱۹۳۳م در شهر تاریخی قرطبه در اندلس ، زمانیکه تمناهای خود را تازه می کرد ، ذهن او در یک جهش به گذشته ، به صدها سال پیش از این برگشت . اما چشم بصیرت او آینده را می دید . در منظره گذشته ، مرکز نگاهش به آینده بود . در عالم بیداری ، خواب زمانه ای دیگر می دید :

آب روان کبیر، تیری کنار - کوئی
دیکه رها ه کسی اور زمان کا خواب

ترجمه : ای آب روان کبیر ابر ساحل تو یک نفر خواب زمانه ای دیگر را می بیند .

عالم نو ه ابھی پردہ تقدیر مین

میری نگاہون مین ه ، اس کنی سحر بی حجاب (۲۲)

ترجمه : هنوز جهان نوین در پس پردہ تقدیر است که سحرگاه آن را چشم من بی پردہ می بیند .

اگر به ساختار شعر بنگریم ، کاملاً مشخص است که این خواب هم زمان ، رویای بیداری امت اسلامی ، فلاح و رستگاری بشریت و ساختار

جدید نظام جهانی بود. به نظر علامه اقبال این سه چیز با همدیگر لازم و ملزوم هستند. بعد از شکست سرمایه داری مادی گرا و سوسیالیست ضد دین، امت اسلامی یک نقش کلیدی و سازنده برای ساخت جدید نظام جهانی و برقراری دوباره عزت و شرف بشری می تواند ادا بکند. زیرا امت اسلامی یک آیین زندگی مبتنی بر اصول اخلاقی دارد که بجای مصوبه های بر اساس قیاس و گمان، بر پایه وحی الهی استوار است.

اقبال پس از سالها تفکر فلسفیانه به این رسیده بود که بشر دور افتاده از طراط مستقیم را فقط اسلام می تواند به ساحل نجات رهنمون شود لیکن اینک مسئله اصلی این بود که بیشتر مناطق دنیای اسلام غلام نیروهای استعماری بود و افزون بر آن دچار انحطاط همه جانبه هم بودند.

علامه اقبال برای شکل گیری نظام نوین جهانی، برنامه یا نقشه ای اصولی و مرتب بر جای نگذاشت، اما آنچه باعث تعجب است این است که در تحولاتی که در نیمه دوم قرن بیستم در ایران، افغانستان، آسیای میانه، اروپای شرقی و به طور کلی در سطح جهانی به وقوع پیوسته اند، تا حد زیادی جلوه هایی از امیدها و خواب های او به چشم می خورد.

اقبال با یاری حسن پیامبر گونه شاعری خود، برای اصلاح اوضاع امت اسلامی می کوشید. در اولین مرحله نظریه تشکیل کشوری آزاد در شمال غربی شبه قاره هند، جایی که مسلمانان مرکزیت داشته باشند، را ارائه کرد در نامه هایی که برای قائداعظم محمد علی جناح نوشته است، می گوید که راه حل مشکلات مسلمانان هندوستان در گرو اجرای شریعت اسلامی است و آن نیز فقط در یک ایالت مسلمان نشین امکان پذیر است (۲۳) یا تشکیل کشور پاکستان به سال ۱۹۴۷ الحمد لله یکی از رویاهای او به حقیقت پیوست. اما نگاه ایشان محدود به شبه قاره هند و پاکستان محدود نبود، در شمال غرب، افغانستان را می دید. در سال بعد از بازگشت از سفر اسپانیا، فرصت دیدار از افغانستان آزاد را پیدا کرد (۲۴) در آنجا بایک بیداری نوین روبرو شد. این امر برای وی باعث شادی و اطمینان خاطر بود که افغان، از «طلسم فرنگ» آزاد است (۲۵) در نظر وی ملت افغان یک ملت شجاع و دلاوری بود که مبتلا به هرج و مرج و عدم تمرکز شده بود (۲۶) به نظر علامه اقبال، افغانستان حکم بالکان آسیا را دارد که استحکام آن باعث استحکام هندوستان در آسیای میانه است (۲۷)

آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است
 از فساد او ، فساد آسیا از کشاد او ، کشاد آسیا (۲۸)
 این نتیجه خواهش های نیک اقبال (و درست مطابق توقعات او) بود که
 ملت افغان علیه دخالت تجاوزکارانه ارتش روسیه (دسامبر ۱۹۷۹) به پا
 خاست و بعد از ایجاد یک مانع تاریخ ساز و بی نظیر ، آنها را در آن سوی
 آمو دریا به اجبار راهی کشور خود نمود. (فوریه ۱۹۸۹) . آیا نمی توان
 شکست سوسیالیسم در شوروی سابق ، جدایی کشورهای حاشیه دریای
 بالتیک ، آزادی اروپای شرقی ، انهدام دیوار برلین و عقب نشینی ذلت بار و
 عبرت آموز ارتش روس از افغانستان را که آمریکا را مجبور به وضع قانون
 نظم نوین جهانی نمود را ، جلوه ای از جهاد افغانها دانست ؟ بعد از
 افغانستان ، نگاه اقبال بر آسیای میانه متمرکز شده بود. بعد از استقرار
 سوسیالیسم ، مردم سمرقند و بخارا، مواعی را در برابر کمونیسم ایجاد
 نمودند. انور پاشا از ترکیه جهت شرکت در این جهاد ، راهی این منطقه شد.
 علامه اقبال از این امر بسیار استقبال کرد. خبر آمد که انور پاشا به بخارا
 رسیده است (اگرچه بعدها معلوم شد که این خبر شایعه بود) ، و ترکستان
 آزاد شده است. اقبال اظهار خرسندی کرد و ماده تاریخ آزادی ترکستان را :
 غیب بینی انور (۱۳۴۱ هـ . ق) (۲۹) بیان کرد. به نظر می رسد که در این
 زمان ، ذهن علامه اقبال در آسیای میانه به نهضت ایدایی مسلمانها و نظریه پیداری
 ترک ها متمرکز شده بود. در نامه ای برای اکبر منیر در ۱۹۲۲م می نویسد: « قیام
 ملت مسلمان آسیا هم کم حیرت انگیز نیست .» (۳۰) در همین زمان بود که وی
 شعر معروف « خضر راه » را سرود که با اشعار پر معنی ذیل به پایان می رسد :

عام حریت کا جو دیکھا تھا خواب اسلام نـ

ای مسلمان ! آج تو اس خواب کی تعبیر دیکھـ

ترجمه : ای مسلمانها ! امروز تعبیر آن خواب را که زمانی اسلام دیده بود،
 ببینید!

اپنی خاکستر سمندر کو ہ سامان وجود

مرک پھر ہوتا ہ پیدا، یہ جهان پیر دیکھـ

ترجمه : این کرم کوچک سمندر ، خاکستر وجودش ، وسیله احیاء اوست .
 ببین که این جهان پیر ، بعد از مرگ دوباره زنده می شود .

کھول کر آنکھیں مری آئینہ گفتار میں

آن وال دور کی دھندلی سی اک تصویر دیکھ۔ (۳۲)

ترجمہ : چشمانت را در آئینہ گفتار من بگشای! تا تصویر مبہم از زمان آیندہ را ببینی!

ترک ہا از اقوام بسیار شجاع و دلاور در آسیای میانہ هستند کہ گذشتہ ای با شکوہ بودند و امید می رفت کہ در آیندہ نیز در شکل گیری آسیای میانہ ہم نقش مهمی را می توانند ایفا کنند۔ ترکہا در چند کشور از جملہ ، ترکیہ ، عراق و آسیای میانہ پراکندہ اند۔ در ذہن اقبال این سوال بوجود می آمد کہ : در آسیای میانہ چہل میلیون ترک زندگی می کنند، چرا متحد نمی شوند؟ (۳۳) همچنین وی ترکستان را « قلب آسیا » قلمداد کردہ ، اظہار امید کرد کہ : « اگر قلب آزاد شود ، دیگر اعضا و جوارح ہم ، زنجیر خود را بہ تدریج پارہ خواہند کرد۔ » (۳۴) این آرمانہا و آرزوہای اقبال را باید بانگرش بہ اوضاع کنونی آسیای مرکزی سنجید ۔ امروز در کوچہ پس کوچہ ہای تاجیکستان ، اشعار فارسی علامہ اقبال ، بہ شکل شعار ، طنین انداز هستند و این جمہوری ہا یوغ بندگی شوروی سابق را از گردن باز کردہ و آزاد و خود مختار شدہ اند۔

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹م در ایران ، مبارزات افغانہا (بین سالہای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹) و بیداری آسیای میانہ ، پس زمینہ های ناگزیر وضع برنامہ نظم نوین جهانی از سوی آمریکا است و در ہر سہ مورد یاد شدہ ، اشعار علامہ اقبال در یک حد تأثیر گذاری می کند، سرودہ های اقبال امروزہ در نہضت مبارزاتی کشمیر ہم نقش خود را ایفا نمودہ است۔ در اینجا ہم می توان برآوردہ شدن انتظارات اقبال را مشاہدہ کرد۔ تلاش در خاموش کردن مبارزات کشمیری ہا با نیروی کور کورانہ نظامی ہم بالاخرہ بہ شکست خوہد انجامید۔ افراد باشند یا ملت ہا ، جای بسی تأسف است کہ تعداد کمی از مردم از نعمت دانایی درس آموختن از تاریخ بہرہ مند می شوند۔ طی نامہ ای برای خانم فارکوہریسن ، علامہ اقبال سخن قابل توجہی گفتہ است۔ می نویسد : کسب قدرت ، فقط با حکمت و دانش قابل دستیابی است و زمانی کہ قدرت راہ حکمت و دانش رہا کردہ و بہ راہ خود می رود ، سرانجامی جز مرگ نخواہد داشت (۳۵)۔ روسیہ از لحاظ سلاح های اتمی ، ذخیرہ های ابزار آلات جنگی و بہ طور کلی از جنبہ نیروی نظامی ، یک

قدرت بزرگ و برتر بوده ، اما برای نشان دادن برتری نیروی نظامی خود ، مجبور به پرداخت بهای سنگینی شد.

باز گشت قوای استعماری از آسیا و آفریقا ، آزادی ممالک اسلامی آسیایی و آفریقایی ، شکست کمونیسم در روسیه ، پایان خفقان سوسیالیستی در اروپای شرقی ، بیداری فکری جهان اسلام و کشمکش و درگیری پیوسته و دائمی بین حق و باطل در اقصی نقاط دنیا تا بیدی بردید خوش بینانه اقبال هستند . برای نظام جهانی پیشنهادی اقبال بعد از گذشت نیم قرن امروزه اوضاع تا حدودی مساعد شده است . ولی برای برقراری یک نظام عادلانه جهانی ، مسئله فلسطین و روشن نامعقول اسرائیل ، یک مانع بزرگ است . اقبال نسبت به این مسئله ، بسیار علاقمند بوده و این احساس را نیز داشت که این مسئله به راحتی قابل حل شدن نیست ، اما با این وجود بسیار امیدوار بود .

طرز برخورد علامه اقبال با غرب به طور عام با انتقاد شدید همراه بوده است و در حقیقت علل آن نیز بسیار طبیعی است . به طرز مثال : درباره همین مسئله فلسطین (غرب و چنانچه در بالا گفته شد) به ویژه آمریکا ، مشخصاً روش عمل یک جانبه و توأم با طرف داری داشته است . به همین ترتیب ، برای عقب مانده نگهداشتن مشرق زمین و به ویژه امت اسلامی ، غرب تمام سیاست های عیارانه و استیلائی . استعمارگرانه خود را به هر طریق ممکن به کار بسته است . با این همه برخورد اقبال با غرب ، معاندانه نبوده است . او به این دستور حضرت رسول (ص) قائل بود که : *الحكمة ضالة المؤمن* (حکمت و دانایی متاع گمگشته مؤمن است) او در استفاده از حکمت و پیشرفت تکنولوژیک ، مغرب زمین مشکلی نمی دید ، البته پرهیز از زرق و برق ظاهری آن را تلقین می کرد . رفتار تفاهم آمیز و متوازن باغرب ، ذهن مثبت او را منعکس می کند . اما طرز عمل خود غرب چگونه است ؟ مدعی نمایندگی مغرب زمین و در عین تنها ابر قدرت کره زمین امریکاست که در پی مسلط کردن آن برنامه نظام نوین جهانی است که فقط حافظ منافع خود او در خاور میانه اسرائیل است . درست بر همین اساس برنامه نظام یهودی (Jew World Order) نامیده می شود . در این صورت اگر علامه اقبال مشرق زمین را مرکزی آرمانهای خود قرار می دهد ، بی مورد هم نیست . در حقیقت خواسته او این است که مشرق زمین و در آن میان ، به

ویژه ملت های اسلامی پیشرفت کرده و نقش خود را در شکل گیری نظام نوین جهانی ایفا کنند. گویا با این وضعیت ، مسئولیت سنگینی بر مسلمانان و امت اسلامی بر نهاده می شود و اینک بار تشکیل نظام نوین جهانی ، بر روی همین دوش ناتوان است.

در قرن بیستم ، امت اسلامی با وجود نوعی بیداری ، از برخی جهات رو به انحطاط هم بود. این نکته را علامه اقبال بارها یاد آوری نمود و راه مبارزه با این وضع را نیز بیان نموده است. برای مقابله با مبارزه طلبی فکری و علمی قرن حاضر ، او به شکل گیری نوین فقه اسلامی و پدیده اجتهاد ، پافشاری نموده و خواستار این بود که امت اسلامی ، خود را از درون دچار تحول کرده و به نیروی فقر و عشق مجهز شود. اقبال در دیباچه منظومه پیام مشرق می گوید : مشرق زمین و به ویژه شرق اسلامی از خواب چندین ساله چشم گشوده است . ولی مردم شرقی باید بدانند که زندگی خود بخود دچار انقلاب نمی شود و فقط در صورتی این امر ، امکان پذیر است که در اعماق وجود آنها انقلاب پدیدار نشود و هیچ دنیای جدیدی تا زمانی که وجودش در نهاد انسانها شکل نیابد ، نمی تواند وجود خارجی به خود بگیرد. این قانون ناگزیر طبیعت که آن را قرآن صورت ساده و بلیغ : ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ، بیان کرده است، در زندگی فردی و اجتماعی هر دو حاوی است « (۳۶)

در اصل مشکل بزرگ این است که بدون فهم دقیق اسلام ، تفهیم مطلوب نظام جهانی پیشنهادی اقبال بسیار مشکل است . تسلط پاپ ها در قرون وسطی ، جنگهای صلیبی و سوء تفاهمات ایجاد شده توسط برخی مستشرقین در تفهیم صحیح اسلام در مغرب زمین با موانع روبرو شده است و بقول اقبال : اسلام تاکنون کشف نشده است. به نظر می رسد ، بر طرف کردن این پرده که بین مسلمان ها و ملت های غیر مسلمان حایل شده است، ضرورت دارد. به نظر اقبال اسلام یک دین فرا گیر است . با استناد به هارتن ، استاد دانشگاه بن ، اقبال در بخش خطبات (سخنرانی ها) می گوید که روح اسلام بسیار وسیع است ، آن قدر وسیع که می توان آن را نامحدود گفت . قطع نظر از عقاید الحادی ، تمام عقاید موجود در اطراف خویش را در خود جذب نموده است . و برای پیشرفت آنها با روش های مخصوص آشنا کرده است (۳۷)

به عقیده اقبال ، ایجاد نظام نوین جهانی آن وقت معنی دار و کامیاب است که بنیاد آن بر حق و انصاف و برابری باشد و از هرگونه تفاوت نژادی ، رنگ ، زبان و جغرافیایی پرهیز شود. اتحاد برپا شده بر پایه ملی گرایی نمی تواند قدرت پایداری باشد (۳۸)

در نظام جهانی پیشنهادی اقبال ، تجلیل بشریت دارای اهمیت خاصی است . او بر این عقیده است که : انسان زمانی می تواند در دنیا رشد بکند که شعار خود را عزت و احترام متقابل بسازد. او بر این امر یقین داشت که تمام دنیای بشری ، یک خانواده الهی است (۳۹)

سؤالی که اینک مطرح است این است که به چه طریقی باوجود اوضاع کنونی دنیا و در سایه آرمان های اقبال شکل گیری نظام نوین جهانی امکان پذیر است ؟ وی قبل از وفات ، بالحنی درد آمیز بیان داشته است که بشر در هر نقطه از زمین دچار مصائب و آلام بسیاری است ، صدها هزار انسان در نهایت بی رحمی به کام مرگ فرستاده می شوند و زورمندان خون ضعفا را می مکند. پلیدی روی زمین را فرا گرفته است و از هیچ نقطه ای صدای همدردی با انسان به گوش نمی رسد (۴۰)

نگاهی به اطراف بیندازید، وضعیت کنونی به هیچ وجه امیدوار کننده نیست. در بزرگ ترین سازمان جهانی (سازمان ملل متحد) حق و تو برای پنج قدرت برتر، فی نفسه، خلاف حق و بی عدالتی بزرگی است . توازن قدرت ، به نفع قدرتهای اتمی برتر جهان است . این وضعیت نه تنها تأسف انگیز ، بلکه نگران کننده است. رؤیای زیبایی که اقبال از یک زندگی و آزادی پرطمأنینه ، برابری و رفاه دیده بود. در یک برنامه به ظاهر نظام جهانی ، نمی توانست عملی شود. برنامه ای که در زمان تدوین آن آرمان های ملت های دنیا ، نادیده گرفته شده باشند و بنیاد آن بر پایه منافع سیاسی یک یا چند ملت باشد و برای اجرائی کردن آن به زور و قدرت سلاح های اتمی و نیروی نظامی و برتری تجهیزات نظامی متوسل شده باشند. اقبال در اواخر زندگی خود ، این سؤال را مطرح کرد که جهان بشری برای رهایی از این همه ویرانی و رسیدن به اوج انسانیت چند قرن زمان لازم دارد (۴۱) جواب این سؤال بر عهده ما و تمام مردمی که زمام دنیا به دست آنهاست ، می باشد. به اختصار می توانیم بگوییم که ما باید به این تلقین اقبال توجه کنیم که :

آدمیت احترام آدمی باخبر شو از مقام آدمی (۴۲)

این شعر از این دیدگاه دستور العمل در نظام جهانی پیشنهادی علامه اقبال است و در راه ستای جستجو و تدوین هر نوع نظام جهانی، می توان آن را برای ملل جهان دلیل راه ساخت.

توضیحات و حواشی

- ۱ - بانگ درا، ص ۶۸، ۷۱
- ۲ - پیام مشرق، ص ۱۲
- ۳ - پیام مشرق، ص ۱۹۳، در این باره در نامه ای به خانم فار کوهریسن به تاریخ ۲۰ ژولای ۱۹۳۷ می نویسد: مسلمانان آسیا چنین می پندارند که (جامعه ملل وقت سازمانی انگلیسی فرانسوی است که برای درهم شکستن مناطق مسلمان نشین تأسیس شده است: *Speeches, Writings and Statements of Iqbal*: تدوین: لطیف احمد شروانی، ۱۹۷۷، ص ۵ - ۲۴۴.
- ۴ - *Letters and writings of Iqbal*، ص ۵۸.
- ۵ - انوار اقبال، ص ۱۷۶
- ۶ - مقاله انگلیسی، موجود در کتاب ذکر شده بالا از لطیف احمد شروانی، ترجمه اردوی آن در کتاب مقالات اقبال، تدوین و ترتیب عبدالواحد معینی.
- ۷ - موجود در «تصانیف اقبال»، ص ۴۹۱ - ۵۰۷.
- ۸ - مطبوعه رونامه احسان، لاهور، ۹ مارس ۱۹۳۸، موجود در مضامین اقبال، تدوین: تصدق حسین تاج احمدیه پریس حیدرآباد دکن، ۱۳۶۲ هـ (۱۹۴۳ م)، ص ۱۸۰ - ۱۹۶.
- ۹ - *Speeches, Writings and Statements of Iqbal*، تدوین: لطیف شروانی، ۱۹۷۷، ص ۲۵۱.
- ۱۰ - بانگ درا، ص ۲۷۴.
- ۱۱ - پیام مشرق، ص ۱۲.
- ۱۲ - خطوط اقبال، ص ۱۵۵ - ۱۵۶.
- ۱۳ - جاوید نامه، ص ۶۵ - این وضعیت را قرآن کریم به گم شدن سواء السبیل تعبیر می کند. در سوره مائده آمده است: فقد ضلّ سواء السبیل - سید ابو الاعلی مودودی در شرح آن می نویسد: هنگامی که خود راهنما و شارع خود می شود، جنبه های مخلف حقیقت، یکی از ضرورت های زندگی، یک مسئله از مسائل نیاز به حل، چنان بر ذهن مسلط می شود که نسبت به دیگر جنبه ها و مسائل، بی اراده، بی انصافی می کند و اجرای اجباری این نظر او منتج به این می شود که توازن زندگی

به هم می خورد و به سوی دیگر بی اعتدالی واژگون به حرکت در می آید. سپس زمانیکه این حرکت واژگون به آخرین حد خود می رسد و برای انسان غیر قابل تحمل می شود، جنبه ها و نیازها بی که در مورد آنها بی عدالتی شده بود، سر به شورش بر می دارند و فشار وارد می کنند که باید عدالت در مورد آنها به اجرا دربیاید، اما باز هم عدالت به اجرا در نمی آید. زیرا همان عمل دوباره خود نمایی می کند که یکی از آن جنبه ها و نیازهایی که به دلیل بی عدالتی قبلی، بیش از همه تحت فشار قرار گرفته بود، بر ذهن فرد مسلط می شود و بنابر مقتضای ویژه خود، در یک مسیر مخصوص قرار می دهد که طی آن دوباره دیگر جنبه ها، نیازها و مسائل مورد بی عدالتی قرار می گیرند. به این ترتیب حرکت مستقیم هیچگاه نصیب زندگی انسانی نمی شود. همیشه در حال تاب خوردن است و از یک سرتباهی به دیگر سوی آن در نوسان می باشد. تمام راه هایی که انسان برای خود ساخته است، در یک مسیر منحنی واقع شده است که در مسیر اشتباه حرکت می کنند و در مسیری اشتباه به اتمام رسیده و دوباره به یک جهت اشتباه بر می گردند.

بامشاهده این که زندگی بشری، پیوسته از یک پایانه به سوی دیگر پایانه هل می خورند، برخی از فیلسوفان نادان دوره معاصر به این نتیجه اشتباه رسیدند که عمل دیالکتیک، یک روش طبیعی رشد زندگی بشری است. آنها از این حماقت خود، چنین برداشت کردند که نخست یک فرضیه افراطی (Thesis) به یک سمتی به حرکت در بیاورد. و سپس در جواب آن یک فرضیه افراطی دیگر (Anti-thesis) به سمت پایانه بعدی بکشد و سپس از ترکیب آن دو، راه رشد حیات ایجاد شود. در حالی که در حقیقت، این راه رشد نیست، بلکه ضربه های بدبختی است که به کرات در راستای رشد و ارتقای زندگی انسانی مانع ایجاد می کنند. (تفهیم القرآن : اول، ص ۴۵۲ - ۴۵۴)

۱۴ - ارمغان حجاز، ضمیمه کلیات اقبال اردو، ص ۱۲ / ۶۵۴

۱۵ - بال جبریل، ص ۶۰

۱۶ - ایضاً، ص ۷۰

۱۷ - اقبال نامه، دوم: ص ۴۵.

۱۸ - ضرب کلیم، ص ۶۹.

۱۹ - Speeches, Writing and Statements of Iqbal، تدوین: لطیف احمد

شروانی، ص ۲۵۰.

۲۰ - اقبال نامه اول، ص ۱۸۱.

- ۲۱ - اقبال جهان دیگر ، تدوین : محمد فریدالحق ، گردیزی پبلیشرز کراچی ، ۱۹۸۳ ، ص ۶۷ .
- ۲۲ - بال جبریل ، ص ۱۰۰ .
- ۲۳ - Letters of Iqbal ، ص ۲۵۴ .
- ۲۴ - برای تفصیلات بیشتر ببینید: سیر افغانستان ، سید سلیمان ندوی ، نفیس اکیدمی ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۴۷؛ نیز اقبال سید سلیمان ندوی کی نظر میں ، تدوین اختر راہی ، بزم اقبال لاہور ، ۱۹۷۸ .
- ۲۵ - مثنوی مسافر ، در پس چہ باید کرد ، ص ۶۴ .
- ۲۶ - ایضاً ، ص ۵۷ .
- ۲۷ - اقبال نامہ ، دوم ، ص ۹۴ .
- ۲۸ - جاوید نامہ ، ص ۱۷۷ - ۱۷۸ .
- ۲۹ - چودھری محمد حسین و اقبال (روابط) ثاقف نفیس ، مقالہ کارشناسی ارشد ، چاپ شدہ ، دانشگاه پنجاب ۱۹۸۴ ، ذخیرہ ، کتابخانہ دانشکدہ خاورشناسی لاہور ، ص ۶۶ .
- ۳۰ - محمد منیر اکبر ، اقبال نامہ دوم ، ص ۱۶۳ .
- ۳۱ - ایضاً ، نیز ، نامہ برای محمد جمیل ، ۱۸ فوریه ۱۹۲۹ : اقبال نامہ دوم ، ص ۸۸ .
- ۳۲ - بانگ درا ، ص ۲۶۶ .
- ۳۳ - اقبال ک - حضور ، تدوین : نذیر نیازی ، اقبال اکادمی کراچی ، ۱۹۷۱ ، ص ۳۵۲ .
- ۳۴ - چودھری محمد حسین و اقبال (روابط) ، ص ۶۵ .
- ۳۵ - شروانی کتاب ذکر شدہ در شمارہ ۳ ، ص ۲۵۱ .
- ۳۶ - پیام مشرق ، ص ۱۲ .
- ۳۷ - اقبال ، Reconstruction ، ص ۱۳۰ .
- ۳۸ - شروانی (کتاب ذکر شدہ در شمارہ ۳) ، ص ۲۵۱ .
- ۳۹ - ایضاً
- ۴۰ - ایضاً ، ص ۲۵۰ .
- ۴۱ - ایضاً ، ص ۲۶۱ .
- ۴۲ - جاوید نامہ ، ص ۲۰۵ .

بررسی مماثلات اجتماعی ، فکری و اخلاقی در آثار حافظ ، گوته و اقبال

چکیده:

سه انسان از سه عصر متفاوت و در سه فرهنگ متفاوت ، تا چه حد می توانند اشتراک ذهنی داشته باشند؟ پاسخ این سوال اگر آن سه تن ، سه شاعر بزرگ سه کشور بزرگ باشند، اهمیت بیشتری می یابد. در مقاله ی حاضر خواهید دید که علی الرغم زمانی ، مکانی این سه شاعر ، برخی تشابهات عمده بین آن ها می توان یافت. اقبال ، شاعریست که در میان آبخورای اندیشگی خویش ، تنها به آن هایی استناد و توجه خاص می کند که اندیشه هایشان با تعلیمات قرآن سازگار بیفتد . حافظ از نظر او چنین اندیشمند است . در عین حال وی به گوته نیز توجه خاصی دارد. او حتی به تأثیر خویش از حافظ اشاره می کند و می گوید که در هنگام استقبال اشعار حافظ ، روح حافظ در او حلول می کند و او با حافظ یگانه می شود. ماجرای تعلق خاطر گوته به شعر حافظ نیز معروف است و این که گوته « دیوان غربی» را تحت تأثیر شعر حافظ سروده است و اقبال « پیام مشرق » را در جواب « دیوان غربی» سروده است.

نکته ی جالب درین باره این است که هر سه شاعر در دوران محنت بار و تلخی از تاریخ خویش زندگی می کرده اند و ناراحتی و گلایه ی خود را از زمانه ی ناساز در شعرشان نیز منعکس کرده اند . گوته و اقبال هر دو ستایش گران شعر حافظ اند و تحت تأثیر غزل شور انگیز وی می باشند. این هر سه شاعر خواستار جهانی مملو از صلح و آشتی اند و تلاش آن ها برای تحکیم پیوند آدمیان بایکدیگر می باشند.

باوجود اینکه حافظ ، گوته و اقبال در زمان های متفاوت زندگی می کردند و قرن ها بعد زمانی دارند ، ولی در بعضی اندیشه های هر سه اشتراک عجیبی ملاحظه می شود . منظورمان از هم آهنگی های معنوی و مماثلات فکری ، اخلاقی و اجتماعی است که این سه شاعر بزرگ باهم داشته اند .

آنطور که از سخنان و گفته های اقبال روشن می شود که او مسایل عرفانی ، اجتماعی ، سیاسی ، دینی و ادبی را دقیقاً مطالعه کرده بود و اندیشه های خویش را روی تجربه و مشاهده های خود پی ریزی کرده بود و سرگذشت ملل غرب و شرق با دقت نظر بررسی و مشاهده نموده ، از درسگاه های مغرب درس فلسفه یاد گرفته و از حکیمان و استادان مشرق زمین اسرار حقیقت و معرفت آموخته بود . چنانکه خودش می گوید :

خرد افزود مرا درس حکیمان فرنگ سینه افروخت مرا صحبت صاحب نظران (۱)

اگرچه اقبال نکته های دقیق حکمت و دانش را از هر مکتب عالم تحصیل نمود . ولی او فقط حکمت هایی را که مطابق تعلیمات قرآنی باشد قبول می کرد و اکثر صوفیان ، متفکران ، دانشمندان ، ادیبان و شاعران را به همین میزان می سنجید و بعضی ازین شاعران و دانشمندان را مورد توجه خاص قرار داد و یکی از میان این ها حافظ شیرازی می باشد که اقبال در آثار خود از گفته های حافظ استفاده نموده و بسیار جای خصوصاً در غزل فارسی استقبال از حافظ شیرازی می نماید . چنانکه خودش نیز به آن روابط معنوی والهامی که با حافظ دارد اشاره می کند :

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است (۲)

علاوه ازین شاعر معروف دیگر که مورد علاقه اقبال است گوته دانشمند آلمانی می باشد ، اقبال او را بنام « حکیم حیات » یاد کرده و به او احترام ورزیده سلام می فرستد :

صبا به گلشن ویمر سلام ما برسان که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت (۳)

قبل ازین اولین بار اقبال در « ماهنامه مخزن » آوریل ۱۹۰۱م در ضمن یک نظم بزبان اردو به عنوان « غالب » بدون نام بردن به گوته اشاره نمود :

آه! تو اجری هوئی دلی مین آرامیده هـ گلشن ویمرین تیرا همنوا خوابیده هـ (۴)

یعنی آه! ای غالب تو که در دهلی تباه شده آرامیده هستی و
همنوای تو یعنی گوته در گلشن ویمر خوابیده است.

گوته و اقبال هر دو شیفته کلام حافظ شیرازی می باشند و هر دو
غزل حافظ را سرمشق خود قرار داده اند. اقبال می گوید:

انگیزه تألیف «پیام مشرق» «دیوان غربی» حکیم حیات گوته است (۵)

همانطور که اقبال درباره سبب تألیف «دیوان غربی» نوشته است:

که سرودهای حافظ در تخیلات گوته هیجان بزرگی برپا ساخت که

نهایتاً موجب پدید آمدن اثری پایدار و استوار بنام «دیوان غربی» گردید و در

بعضی موارد چنان به نظر می آید که منظومه او ترجمه آزاد شعر حافظ است (۶)

ازین دو عبارت بالا روشن می شود که شعر حافظ باعث تألیف

«دیوان غربی» گوته شد و بعداً «دیوان غربی» سبب تألیف «پیام مشرق»

اقبال گردید. بنابراین ثابت است که حافظ شیرازی باعث تألیف دو اثر مهم

ادبی و اجتماعی مشرق و غرب گردیده. اقبال با وجود اختلاف های فکری با

حافظ تحت تأثیر هنر معجزانه او بوده است. چنانکه عطیه فیضی ملاقاتی که

با اقبال در انگلیس در سال ۱۹۰۷م دست داد تذکر داده می نویسد:

دوران گفتگو ذکر حافظ آمد، من هم مشتاق آن شاعر عظیم می باشم و

چند تا اشعار حافظ قرأت کردم و دیدم که اقبالی هم مداح بزرگ حافظ می باشد.

چنانکه اقبال گفت که چون من در حال استقبال از حافظ می باشم روح

حافظ در روح من حلول می کند و من خودم حافظ می شوم و وجود من با

وجود حافظ باهم یکی می شود (۷)

همین طور در جای دیگر اقبال درباره هنر حافظ می نویسد:

حافظ در الفاظ زیبایی که مثل گوهرهای آبدار می باشند لطافت

گلبانگ معنوی بلبل را ضبط نموده است (۸)

گوته هم مانند اقبال مداح بزرگ شعر حافظ است، اقبال درین مورد از

گفته های بیل سوشکی که نویسنده شرح احوال گوته است چنین نقل کرده است:

گوته تصویر خود را در نغمه بلبل شیراز دیده است، گاه گاه چنان

حس می کرد که شاید روح او در کالبد حافظ حلول نموده و در سرزمین

شرق زندگی کرده است، همان انبساط زمینی، همان عشق آسمانی، همان

سادگی، همان عمق، همان جنب و جوش، همان بزرگ منشی، همان

کشاده دلی و همان آزادی و قیود و رسوم در او وجود دارد. الغرض ما از هر جهت او را نظیر حافظ می بینیم ، همانطور که حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است گوته هم هست و همانطور که در کلمات ساده حافظ یک جهان معنی پنهان است ، در بی تکلفی شعر گوته نیز حقایق و اسرار به چشم می خورد، هر دو شاعر در میان طبقه غنی و فقیر محبوبیتی پیدا کردند ، هر دو توانستند فاتحان بزرگ عصر خود را تحت تأثیر قرار دهند ، یعنی حافظ توانست تیمور و گوته موفق شد ناپلئون را تحت تأثیر قرار دهد، هر دو علیرغم فساد و تباهی دوران خویش موفق و به حفظ آرامش روحی خود تا آنجا بودند که توانستند به نغمه سرایی سابقشان ادامه دهند (۹)

حافظ ، گوته و اقبال اگرچه در سه دوره مختلف زندگی کردند ولی ادوار آن هر سه از لحاظ حوادث تاریخی مشابهتی بی نهایت دیده می شود و هر سه نفر ازین حوادث تاریخی ادوار خود شدیداً متأثر شده اند ، زمان حافظ زمانی بود قرن هشتم هجری که سپاهیان وحشی مغول و قوم درنده خونخوار در وطن مألوف حافظ حمله آورده ، حکم قتل عام در شهرهایی را که منبع علوم و ادب و سرچشمه دانش می باشند، صادر می کنند ، خانه ها را خراب و مدارس و مساجد را اصطبل اسپان خود می سازند و کتابخانه ها را به آتش ظلم و بیداد می سوزانند و درین ویرانی ها تخت و تاج موجب نفرت و عبرت می باشد. چنانکه حافظ می گوید :

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو در جست کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی ارزد (۱۰)

زمان گوته قرن سیزدهم هجری هم دوره پر آشوب و بسیار آشفته و وحشتناکی بوده ، خصوصاً بعد از شکست ناپلئون و سقوط فرانسه تباهی و بربادی و هرج مرج بیشتری در اروپا دیده می شود ، و سربازان روسی به شهرها حمله آورده برباد و پامال ساختند.

همین طور تقریباً صد سال بعد در قرن چهاردهم هجری زمان اقبال نیز ویران گر و پُراشوب و فتنه زا و غارتگر بوده ، استعمار غرب و به

خصوصاً جنگ جهانی اول و وحشتناک درین روزگار تیره همه جاها را برباد داده و انسان ها را بی ارزش ساخته بود. حافظ از اوضاع وخیم و درهم شده عصر خود و قتل و غارتگری در کشور به ستوده آمده می خواست از شیراز در جایی دور افتاده برود چنانکه گفته است:

سخندانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز (۱۱) نیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم

و هم جایی دیگر این طور می گوید:

آب و هوای پارس عجب سفله پروراست کو همرهی که خیمه ازین خاک بر کنیم (۱۲)

ولی باوجود این همه گفته نتوانست که در آن زمان وحشتناک هم از شهر زیبای خود شیراز جایی دیگر برود، دل حساس او به پریشانی و بی سروسامانی مردم می سوخت و درین ایام تیره و آشفته و درین گیر و دار پُر آشوب است که از روائح گل های رنگین و با ظراوت گلستان و شمائم عطر آگین جان و مشام روان را معطر می سازد و خاطرات افسرده مردم را کمی تسکین و آرامش بخشیده باگفتن چنین شعر ساکت می ماند:

رموز مصحلت ملک خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش (۱۳)

همین طور گوته نیز از دست اوضاع زمان خود مانند حافظ ناراحت و بیزار بود و خواست که جایی دور فرار پیماید، درین مورد اقبال نوشته است:

«روح بیتاب و بلند پرواز او از هرج مرج عمومی اروپا بیزار شده آشیانه ای در هوای امن و سکون شرق پیدا کرده بود، سروده های حافظ در تخیلات او هیجان بزرگی برپا ساخت» (۱۴) گوته در عالم خیال از اروپا آهنگ شرق کرد، چنانکه او دیوان شرقی را با قطعه شعری به عنوان «هجرت» آغاز نموده است، متن آن منظومه درج ذیل است:

شمال و غرب و جنوب، پریشان و آشفته اند. تاج ها در هم می شکنند و امپراطوری ها به خویش می لرزند. بیا ازین دوزخ بگریز و آهنگ شرق دلپذیر کن، تا در آنجا نسیم روحانیت بر تو وزد و در بزم عشق و می و آواز آب خضر جوانت کند.

بیا امن نیز رهسپار این سفرم تا در صفای شرق آسمانی طومار قرون گذشته را در نوردم و آنقدر در دور زمان واپس روم تا به روزگاری برسیم که

در آن ، مردمان جهان قوانین آسمانی را با کلمات زمینی از خداوندان فرامی گرفتند و چون ما فکر خویش را از پی درک حقیقت رنجه نمی داشتند.

بیا ! من نیز رهسپار دیار شرقم تا در آنجا با شبانان در آمیزم و همراه کاروان های مشک و ابریشم سفر کنم . از رنج راه ، در آبادی های خنک بیاسایم و در دشت و کویر ، راه هایی را که به سوی شهرها می رود بجویم.

ای حافظ ! درین سفر دور و دراز ، در کوره راه های پرنشیب و فراز ، همه جا نغمه های آسمانی تو رفیق راه و تسلی بخش دل ما است؛ مگر نه راهنمای ما هر شامگاه با صدایی دلکش بیتی چند از غزل های شور انگیز تو را می خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهنان کوه و دشت را بترساند.

ای حافظ مقدس ! آرزو دارم که همه جا ، در سفر و حضر ، در گرمابه و میخانه با تو باشم ، و در آن هنگام که دلدار نقاب از رخ بر می کشد، و با عطر گیسوان پرشکنش مشام جان را معطر می کند تنها به تو اندیشم تا در وصف جمال دلفریبش از سخت الهام گیرم و از این وصف ، حوریان بهشت را به رشک افگم (۱۵)

ازین منظومه روشن می شود که گوته از اروپای آشفته و مشوش عصر خود و انقلاب های پیایی چقدر مضطرب و پریشان جویای گریز گاهی بود و به نظر او شرق با همه آن وضع افسانوی مهر و محبت برای فرار از آسفتگی و هرج مرج اروپا و ناراحتی روحی بهترین جایی بود که در آنجا دل او می توانست که آرام و راحت پیدا کند . چنانکه گوته خود طی نامه ای به لوتیزا شنیدلز نوشته است :

« شرق در واقع تریاکی است که من در این دوران پُر جنجال برای تخدیر روح خویش به کار می برم » (۱۶)

علاوه ازین در ضمن خاطرات خود در همین باره چنین نیز اظهار کرده است:

« من می خواستم به هر قیمت از دنیای واقع که برایم سخت نامطبوع بود و جسم و روحم را شکنجه می داد بگریزم و به دنیایی افسانه ای پناه برم که کمال مطلوب من بود و در آن می توانستم تا آن حد که یارا دارم از زیبایی و آرامشی محیط بهره مند شوم و لذت ببرم » (۱۷).

همین طور حافظ هم در زمان خود از اوضاع پُر آشوب گوشه ای آرام و راحت در چمنی متلاشی و جويا می باشد، چنانکه گفته است:

دو یار زیرک و از باده کهن دومی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم
ز تند باد حوادث نمی توان دیدن
بین در آئینه جام نقشبندی غیب
ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت
مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ

فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
اگرچه در پیم افتند خلق، انجمنی
در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی
عجب که رنگ گلی ماند و بوی نسترنی
کجاست فکر حکیمی ورآی برهنی (۱۸)

اگرچه زمان اقبال مانند عصر حافظ و گوته هم بسیار پر آشوب، ویرانگر و وحشتناک بود، ولی اقبال به اقتضای روحیه ستیزه جوی هیچ وقت مایل به گوشه گیری نگردید، بلکه همیشه با احوال نامساعد و قوت های طاغوتی زمان خویش به مبارزه و جنگ پرداخت و تادم واپسین از پانه نشست، و یکی از مجموعه های اشعار اردوی خود را «ضرب کلیم» نام نهاد و زیر آن نوشت: «یعنی اعلان جنگ علیه عصر حاضر» و اندیشه های مبارزانه خویش را چنین بیان می کند:

با جهان نا مساعد ساختن
مرد خودداری که باشد پخته کار
گر نسازد با مزاج او جهان
بر کند بنیاد موجودات را
گردش ایام را برهم زند
می کند از قوت خود آشکار
در جهان نتوان اگر مردانه زیست

هست در میدان سپر انداختن
بامزاج او بسازد روزگار
می شود جنگ آزما با آسمان
می دهد ترکیب نو ذرات را
چرخ نیلی قام را برهم زند
روزگار نو که باشد سازگار
همچون مردان جان سپردن زندگیست (۱۹)

اقبال با اشعار حیات آفرین و هیجان انگیز در کالبد مرده مردم روح انقلاب دمیده آن ها را برای جنگ و مبارزه علیه جبر و استبداد آماده کرد و دیدند که بر همین اساس تعلیمات اقبال پر جمعیت ترین مملکت اسلامی در شبه قاره بنام «پاکستان» بوجود آمد و همین نظرات اسلامی روح پرور اقبال می باشند که از مرزها گذشته برای کشورهای همسایه ها نیز راه های انقلاب اسلامی هموار کردند.

در قرن هشتم هجری حمله های سپاهیان وحشی مغول و قوم خونخوار تیمور نظام عالم را درهم کردند و مردم را کشتند ، حافظ زمان خود را زمان قحط الرجال می داند و می گوید که عالمی نو باید ساخت و آدم نو باید بوجود آورد تا کاروان زندگی بتواند سفر خود را ادامه دهد :

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی (۲۰)

درست همین طور اقبال هم از آدم کشی های لا تعداد در جنگ جهانی اول ناراحت شده ، نوشته است :

« جنگ عظیم اروپا محشری بوده که نظام دنیای قدیم را تقریباً از هر جهت برباد داده است و حالا طبیعت در اعماق زندگی از خاکستر آن تهنیب و تمدن آدمی نو و برای اقامت او عالمی نو می سازد » (۲۱)

یکی از انگیزه های مهم نگارش « پیام مشرق » همین اوضاع جهان بود که گوته و اقبال هر دو با آن یک جور مواجه شدند و ازین حواث تاریخی شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتند. زمان گوته پُراشوب و پُراضطراب بود ، بویژه بعد از شکست ناپلئون و سقوط فرانسه اروپا دچار وحشت دردناکی شده بود ، چنانکه سپاهیان روسی از جمله کشورهای اروپا آلمان را گرفته اقتصاد آن را به شدت تهدید نمودند و این وضع وخیم اروپا گوته را تکان داده به وحشت انداخت. او به یکی از دوستان طی نامه چنین نوشته است :

«با بدبختی فرانسه اکنون روسیه بصورت کشوری بزرگ در آمده است که از این پس با روح وحشیگری و استبداد و خشونت فطری خود اروپای متمدن و فرهنگ و هنر و مدنیت بشری آن را پیوسته تهدید خواهد کرد» (۲۲)

گوته و اقبال هر دو علیه تعصب ملی کور کورانه شدیداً قیام کردند ، زیرا که یکی از وجوه مهم اختلافات همین ناسیونالیسم می باشد که جهان بشری را بر بنای رنگ و مذهب و فرهنگ و زبان تقسیم می نماید و وحدت انسانی را پاره پاره می کند. گوته سعی نموده که تعصبات ملی را نابود سازد. او می خواست که همه ملل جهان اختلافات جزئی رنگ و نژاد و زبان و فرهنگ را پشت سر گذاشته طرفداری به اصل انسانیت و بشریت بکنند و به عقیده او باید دائرة ادب را گسترش داده شود که ادب جهانی گردد ، و در سراسر دیوان خود این نکته را روشن نموده می گوید :

«شرق و غرب از هم جدا نیستند و باید خواه ناخواه به هم نزدیک شوند» (۲۳)

او پیوسته به این نکته تأکید می کرد:

«باید درها را کاملاً گشود تا بزرگ ترین شعرای شرق یعنی حافظ و

سعدی نیز در این بزم شرکت جویند» (۲۴)

همین طور در منظومه به عنوان «شرق و غرب» نوشته است:

هر که خود و دیگران را بشناسد، ناچار بدین نکته پی برد که ازین

پس، شرق و غرب جدا نمی توانند زیست.

«دیری است که من در عالم اندیشه میان مشرق و مغرب ره می سپرم.

کاش رهسپاران واقعی نیز به سفر برخیزند و شرق را به غرب نزدیک کنند» (۲۵)

و باز در طی نامه ای درباره این چنین می نویسد:

«آرزو و هدف من این است که با این اثر، شرق را با غرب و

گذشته را با حال و ایرانی را با آلمانی نزدیک کنم و طرز فکر و عادات و

آداب مردم این دو سرزمین را باهم آشنا سازم» (۲۶)

و هم درباره مقصود سرودن «دیوان شرقی» در دفتر خاطرات خود

برای نخستین بار از دیوان آلمانی نام برده نوشته است:

«می خواهم این دیوان را بصورت آئینه دنیا یا جام جهان نما در آورم

و در آن شرق و غرب را در کنار هم به بینندگان نشان دهم» (۲۷)

همانطور افکار اعلی و عمده اقبال هم مبارزه علیه تعصبات و نظریه های

پوچ ناسیونالیسم می باشند، او در کلیه آثار خود احترام آدم را شرط آدمیت

و مقصود اصلی کمال فرهنگ قرار داده است و سر آغاز «پیام مشرق» این آیه

قرآن آورده است:

«و لله المشرق و المغرب»

اقبال طی خطابه ای گفته است:

«وحدت معتبر تنها یکی است و آن وحدت فرزندان انسان است که

از نژاد و زبان و رنگ فراتر قرار می گیرد» (۲۸)

اقبال حتی تعصب وطن پرستی را موجب فساد و اختلاف بین بنی

آدم شمرده است و معتقد است که حتی کفر و دین را باید دو حالت معنوی

و درونی تلقی کرد و احترام آدمی را چه در حالت کفر و چه در حالت

ایمان باید ملحوظ داشت و ملل گوناگون را از تنگنای تعصب ملی باید بیرون کشید. اقبال نظریه وطن پرستی را شدیداً مورد انتقاد قرار داده است و با تضمین مصرع سعدی تلقین می کند :

بنی آدم اعضای یکدیگراند
و باز جایی دیگر اینطور هم گفته است :

همان نخل را شاخ و برگ و برند (۲۹)
آدمیت احترام آدمی
با خبر شو از مقام آدمی
بر طریق دوستی گامی بزن
بنده عشق از خدا گیرد طریق
می شود بر کافر و مومن شفیق (۳۰)
باز می گوید که :

« تا وقتی طوق لعنتی دموکراسی اسمی و ناسیونالیسم ناپاک و امپریالیسم حقیر از هم گسیخته نه شود و تا وقتی که انسان از روی عمل خویش مومن به الخلق عیال الله نگردد و تا وقتی که عقاید پست وطن پرستی جغرافیایی و رنگ و نژاد از بین نرود انسان مطلقاً در دنیا زندگی آبرومندانه را نخواهد داشت و الفاظ گران مایه برادری و استقلال و مساوات نام های بی مسمی خواهد بود » (۳۱)

اقبال تعصبات وطن پرستی را که یکی از موجبات اختلاف بشری است اینطور نیز نکوهش کرده است :

آنچنان قطع اخوت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند
مردمی اندر جهان افسانه است
روح از تن رفت و هفت اندام ماند
بر وطن تعمیر ملت کرده اند
نوع انسان را قبایل ساختند
آدمی از آدمی بیگانه است
آدمیت گم شد و اقوام ماند (۳۲)

اقبال تمام تر تفوق های نژادی، قومی، لسانی، فرهنگی و ملی را یکسر لغو و باطل قرار می دهد و انسان را بر اصل انسانیت دعوت اتحاد داده می گوید :

هنوز از بند آب و گل نرستی
من اول آدم بی رنگ و بویم
تو گویی رومی و افغانیم من
ازان پس هندی و تورانیم من (۳۳)
و باز مخاطب به جوامع بشری مزید گفته است :

به افغانیم و نی ترک و تتاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پروردهٔ یک نو بهاریم (۳۴)

حافظ و اقبال هر دو مسلمان و درک کنندهٔ قرآن و مبلغ تعلیمات اخلاقی ، انسانی ، اجتماعی و اسلامی می باشند. گوته اگرچه مسلمان نیست ولی دین اسلام را بنظر احترام و تحسین می بیند و به عظمت آن ایمان دارد و در دیوان شرقی خود در مورد تعصبات خشک اجتماعی و مذهبی کمال پختگی و رشد فکری خود نشان داده و کوشش کرده که مانند حافظ با این نوع تعصبات بستیزد و بجای حکومت تعصب از حکومت منطق و احساسات عالی بشری دفاع کرده باشد. گوته درباره بزرگی دین اسلام و ابدیت آن را ستایش نموده می گوید :

« اگر معنی اسلام سپردن کارها بدست خداوند و تسلیم در برابر ارادهٔ اوست ، ما همه مسلمان هستیم و مسلمان نیز می میریم » (۳۵)
علاوه ازین گوته در منظومه ای به عنوان « نغمهٔ محمد » اسلام را دین کامل و متحرک می شمارد که دامن آن از هرگونه غبار کهنگی و فرسودگی پاک است و استعداد دارد که در هر زمان خواسته های جدید جامعه را برآورد . درین منظومه گوته تمام مذاهب دنیا را در مقابل دین اسلام ضعیف و محدود می داند و اسلام در نظر او دینی می باشد، که تمام تر رسوم فرسوده اقوام قدیم را رد و باطل قرار داده امتیاز لسانی ، نژادی و اقتصادی هم از بین برده و جهان بشری را بر اساس اصول مساوات و استقلال برخوردار ساخته است. متن قشنگ منظومه گوته درج ذیل می باشد:
آن جویبار را نگاه کنید که مانند شعاع ستاره ای روشن از صخره های بز آمده است . در کودکی قدسیان آن را ماورای ابرها در آغوش خود پرورش دادند.

جوان و تازه رقص کنان از ابرها بیرون آمده و بر صخره های مرمر افتاده دوباره با آوای خوش به سوی آسمان می رود .
در درهٔ لئو هرجا که پا می نهد گل ها می رویند و سبزه زار از دم او زندگی می یابند. اما نه دره سبز می تواند نگهداردش و نه گل هایی که به زانویش می آویزند و با نگاه محبت آمیز او را خوش آمد می گویند.

آب های باریک در او می آمیزند و از این پس با شکوه و جلال می گذرد و میدان نیز از آب و تاب او درخشان می شود.

رودها و جوی ها با همهمه شادی می گویند: برادر! برادر! ما برادران خود را نیز همراه خود پیش خدای ببر. ما را نیز به آغوش اوقیانوس بی پایان برسان. حیف که ما مشتاقان نتوانیم به آغوش او برسیم. ریگ های تشنه ریگزار و اشعه گرم خورشید خون زندگی ما را می خشکاند. کوهی راه ما را بسته و به صورت دریاچه ای در می آورد. برادر! برادران دشت ها و برادران کوهسار را همراه خود پیش خدای خود ببر.

بیائید همه بیائید. اکنون او باشکوهی خاص موج زنان پیش می رود و در کشورها سکه خود را رواج می بخشد. هر جا که پا می نهد شهرها آباد می شوند.

جزیان آن کسی نمی تواند متوقف سازد. باشور و هیجان از مناره های منور و کاخ های مرمر می گذرد. هزاران پرچم به اهتزاز آمده قدرت آن را گواهی می دهند و او با برادران خود و تمام گنج و فرزندان خود نعره زنان به سوی آغوش خدای منتظر خود می رود (۳۶)

این منظومه گوته را اقبال به عنوان «جوی آب» به فارسی منظوم ترجمه کرده است تا بتواند نظر شاعر آلمانی را درباره تخیل اسلامی و شوکت دین اسلام روشن بسازد. متن زیبای منظومه اقبال این چنین می باشد:

بنگر که جوی آب چه مستانه می رود
مانند کهکشان بگریبان مرغزار
در خواب ناز بود به گهواره سحاب
وا کرد چشم شوق به آغوش کوهسار
از سنگریزه نغمه گشاید خرام او
سیمای او چو آئینه بی رنگ و بی غبار

زی بحر بیکرانه چه مستانه می رود

در خود یگانه از همه بیگانه می رود

در راه او بهار پریخانه آفرید
نرگس دمید ولاله دمید و سمن دمید
گل عشوه دادو گفت یکی پیش مابایست
خندید غنچه و سردامان او کشید
نا آشنای جلوه فروشان سبزپوش
صحرا برید و سینه کوه و کمر درید

زی بحر بیکرانه چه مستانه می رود

در خود یگانه از همه بیگانه می رود

صد جوی دشت و مرغ و کهستان و باغ و راغ
گفتند ای بسیط زمین با تو سازگار

ما را که راه از تنک آبی نه برده ایم از دستبرد ریگ بیابان نگاه دار
وا کرد سینه را به هواهای شرق و غرب در برگرفته همسفران زبون و زار
زی بحر بیکرانه چه مستانه می رود.

در خود یگانه از همه بیگانه می رود
دریای پر خروش زبند و شکن گذشت از تنگنای وادی و کوه و دمن گذشت
یکسان چو سیل کرده نشیب و فراز را از کاخ شاه و باره و کشت چمن گذشت
بیتاب و تند و تیز و جگر سوز و بیقرار در هر زمان به تازه رسید از کهن گذشت

زی بحر بیکرانه چه مستانه می رود
در خود یگانه از همه بیگانه می رود (۳۷)

اقبال دین اسلام را تنها دینی می داند که می تواند تحول شگرفی در زندگی اجتماعی بشر به وجود آورد و با بهترین شیوه مردم را با یکدیگر متحد سازد و زندگی مادی و معنوی دین انسانیت رهبری نماید و ملل مختلف عالم را یکجا نموده پیش ببرد. او طی مقاله ای می نویسد:

« اگر هدف جهان بشری برقراری امن و صلح جوامع مختلف انسانی باشد و بتواند هیئت های اجتماعی موجود را دگرگون نموده یک سازمان وسیع اجتماعی ایجاد کند، بجز نظام اسلام هیچ نظام اجتماعی دیگر نمی تواند در دامنه اندیشه جای گزین گردد، زیرا از روی آنچه من از قرآن درک کرده ام، اسلام تنها فرا خواننده اصلاح اخلاقی بشر نیست بلکه در زندگی اجتماعی بشر خواهان یک انقلاب تدریجی و عین حال اساسی نیز باشد که هدف ملی و نژادی آن را یکسر تغییر داده در ضمیر صرف انسانیت را تولید می نماید. تاریخ ادیان هم گواهی می دهد که در ادوار قدیم دین ملی بود، چنانکه دین یونانی ها و هندی ها، سپس نژادی گردید چنانکه دین یهودها و مسیحیت تعلیم داد که دین انفرادی و شخصی است و در نتیجه آن در قاره بدبخت اروپا بحثی بدین قرار شروع شد که دین نام عقاید شخصی است، بنابراین متضمن زندگی اجتماعی بشر فقط دولت است. این اسلام بود که نوع بشر را نخستین بار پیامی به این شرح داد که دین نه چیز ملی است و نه شخصی، بلکه صرفاً انسانی است و هدف آن با وصف کلیه امتیازات طبیعی این است که جهان بشریت را متحد و منظم سازد » (۳۸)

اقبال برای انتشار این عقیده خود که :

« هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست »

نهایت پا فشاری نموده و همیشه خواسته است که این فکر بلند و عقیده را که متضمن نجات عالم انسانی می باشد به مردم بفهماند.

همین طور حافظ هم از همه بیشتر خواهان صلح و آشتی و مهر و محبت بین انسان ها می باشد و حتی آزردن دیگران را گناه کبیره می داند و در شریعت او محبت با انسان ها اصل ایمان و رنجیدن مردم کفر می باشد . چنانکه گفته است :

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در شریعت ما کافری است رنجیدن (۳۹)

اگرچه حافظ درباره اسلام از حیث دین اجتماعی بحثی در میان نیاورده است ولی مبانی اخلاق و بشر دوستی در دیوان او موجود است او به کسانی که محیط اسلامی را با تکبر و تعصب و خشونت در هم کرده باشد نشانه انتقاد می سازد، خواه آنها شیخ و مفتی و واعظ و محتسب باشند ، حافظ بجای درهم زدن محیط بشری اسلامی ، شراب خوردن و مست شدن را ترجیح می دهد:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند (۴۰)

اقبال نیز به این گروه مکار و ریاکاری را مورد انتقاد قرار داده نکوهش کرده است :

شیخ در عشق بتان اسلام باخت ، رشته تسبیح از زنار ساخت

واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت مفتی دین مبین فتوی فروخت (۴۱)

حافظ ، گوته و اقبال هر سه به جاودانگی بشر نیز ایمان دارند و به اعتقاد آنها زندگی همیشه جویای راه تکامل می باشد و بعد از مرگ هم به سوی ابدیت می رود ، و سیل حیات از موانع هم نمی ایستد بلکه به وسیله سعی و کوشش تیز تر گردیده سریع تر جلو می رود . اگر به عبارت دیگر بگویم زندگی بدون تضداد می باشد و تکامل حیات بدون تضداد و موانع ممکن نیست ، چنانکه بدون ظلمت نور را نمی شناسیم و خیر را بدون شر نمی توانیم تمیز کرده باشیم . از این جهت حافظ ، گوته و اقبال تضداد و

موانع را برای ترقی و پیشرفت حیات انسانی مهم و لازم قرار می دهند .
حافظ گفته است :

از خلاف آمد عادت به طلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم (۴۲)

همین طور گوته معتقد است که بدون شیطان قشنگی و زیبایی و رنگینی فطرت انسان و ممکنات جهان نمی تواند آشکار بشود ، او طی نمایشنامه خویش به عنوان « فاؤست » این نظریه را نمایان ساخته است .
وقتی فاؤست به شیطان ملامت می کند و شیطان در جواب به او می گوید :
ای فرزند مجبور زمین ، تو بدون کمک من چگونه می توانستی زندگی کنی و سوز و ساز و شور و هیجان که برای زندگی لازم است از کجا می آوری ؟

اگر من نبودم تو از جهان فرار می کردی و خسته و مانده به غار ها پناه می بردی و یا مانند جغدی روی سنگ لزجی می نشستی (۴۳)

اقبال هم مانند گوته وجود شیطان را برای ترقی و پیشرفت زندگی بشری لازم قرار داده می ستاید و به فرزندان آدم توصیه می نماید:

مزی اندر جهانی کور ذوقی

که یزدان دارد و شیطان ندارد (۴۴)

باز هم اقبال در منظومه ای به عنوان « تسخیر فطرت » به همین مسئله اشاره نموده گفته است که وقتی خداوند متعال آدم را از خاک آفرید و برای بزرگداشت او به قدسیان فرمان داد که آدم را سجده کنند ولی ابلیس انکار کرد و خدا را مخاطب ساخته نقش خویش را در تکامل ذات انسان چنین بیان کرد:

او به نهاد است خاک من به نژاد آذرم
من به دوصرصرم ، من به غو تندر
جان به جهان اندرم زندگی مضمرم
قاهر بی دو زخم داور بی محشرم
زاد در آغوش تو پیر شود در برم (۴۵)

نوری نادان نیم سجده به آدم برم
می تپد از سوز من خون رگ کائنات
پیکر انجم ز تو گردش انجمن زمن
من ز تنک مایگان گدیه نکردم سجود
آدم خاکی نهاد دون نظر کم سواد

گوته و اقبال هر دو تحت تأثیر ادبیات فارسی می باشند، اگر اقبال را مولوی شیدای خود ساخته است، گوته را حافظ مسحور خویش کرده است، چنانکه گوته خود در وصف این جاذبه شگرف نوشته است :

«ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشت ها و بیابان های ایران می وزید آشنا شدم و مرد خارق العاده ای را شناختم که شخصیت شگرف او مرا سراپا مجذوب خویش کرد» (۴۶)

جای دیگر در دیوان شرقی او مخاطب به حافظ گفته است :

« ای حافظ سخن تو همچون ابدیت بزرگ است زیرا آن را آغاز و انجامی نیست » (۴۷)

الغرض حافظ، گوته و اقبال هر سه شاعر جوینده امن و سکون، صلح و آشتی، انصاف و عدل و دوستی بین ملل جهان می باشند. اقبال سعی کرده که در ضمن بیان اندیشه های متفکران مختلف همه را بهم نزدیک سازد و مانند گوته یک ادب جهانی را به وجود بیاورد تا ملل گوناگون را از تنگنای تعصبات ملی، مذهبی، نژادی، فکری و اخلاقی نجات بدهد. لذا تلاش هایی که برای اتحاد اجتماعی بنی نوع انسان حافظ، گوته و اقبال انجام داده اند، قابل ستایش، نهایت شایسته و توجه طلب برای تشکیل یک جامعه پر امن جهانی می باشد.

از شرق شناسی و اسلام دوستی گوته معلوم می شود که او نمی خواست که دیگر جنگی بین شرق و غرب صورت بگیرد و مسیحی ها و مسلمان ها همدیگر را بکشند چنانکه در جنگ های صلیبی کشتند، ولی می بینیم که همان ملت هایی که گوته به آنها درس صلح و آشتی و مهر و محبت می داد کوره های جنگ را روشن کردند و میلیون ها نفر را با کمال تعصب مذهبی و ملی کشتند و سوزاندند و اخیراً هم دیده ایم که در کشور « بوسنیا » که در قلب اروپای متمدن قرار دارد آدم کشی و شهر سوزی را بنام مذهب جایز و روا قرار دادند، و اداره هایی که محافظ حقوق انسانی در جهان به شمار می روند بر این قتل و غارتگری ساکت و خاموش ماندند. گویا سخنان شاعر بزرگ گوته هیچ تاثیری در مردم آلمان یا کشورهای دیگر غرب نگذاشته و افراد آن جامعه نیز حاضر نیستند که ارزش های اخلاقی و معنوی را در نظر داشته باشند، و برعکس این در شرق به ویژه ای جوامع ایران و پاکستان چون

روی اساس دین اسلام استوار اند، لذا این دو ملت تعلیمات عرفانی حافظ و اندیشه های اسلامی اقبال را دوست دارند و در ترویج آن همیشه کوشان هستند.

منابع و مأخذ

- ۱- پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ۱۹۹۴م، ص ۲۹۴
- ۲- پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ۱۹۶۳م، ص ۲۱۴
- ۳- پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ۱۹۹۰م، ص ۳۰۰
- ۴- بانگ درا، کلیات اقبال اردو، لاهور، ۱۹۸۴م، ص ۲۶
- ۵- مقدمه پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ۱۹۹۴م، ص ۱۸۹
- ۶- ایضاً، ص ۱۹۰
- ۷- اقبال و عطیه بیگم، مرتبه عبدالعزیز خالد، لاهور، ۱۹۷۵م، ص ۱۸
- ۸- اقبال نامه، جلد دوم، لاهور، ص ۱۰۶
- ۹- مقدمه پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ۱۹۹۴م، ص ۱۹۱
- ۱۰- دیوان حافظ، به اهتمام ابو القاسم انجوی، ص ۱۳۴۶، ص ۷۶-۷۵
- ۱۱- ایضاً، ص ۱۷۰
- ۱۲- ایضاً، ص ۱۷۲
- ۱۳- ایضاً، ص ۱۴۹
- ۱۴- مقدمه پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ۱۹۹۴م، ص ۱۹۰
- ۱۵- دیوان غربی و شرقی، گوته، ترجمه شجاع الدین شفا، تهران، ۱۳۸۰، ص ۶۲-۶۱
- ۱۶- ایضاً، مقدمه، ص ۳۵
- ۱۷- ایضاً، ص ۳۵
- ۱۹- اسرار خودی، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، تهران، ۱۳۴۳م، ص ۳۵
- ۲۰- دیوان حافظ، به اهتمام ابوالقاسم انجوی، تهران، ۱۳۴۶م، ص ۲۶۰
- ۲۱- مقدمه پیام مشرق، کلیات اقبال فارسی، لاهور، ۱۹۹۴م، ص ۱۹۴
- ۲۲- مقدمه دیوان شرقی، تهران، ۱۳۸۰م، ص ۳۷
- ۲۳- ایضاً، ص ۴۶
- ۲۴- ایضاً، ص ۴۷
- ۲۵- دیوان شرقی، گوته، ترجمه شجاع الدین شفا، تهران، ۱۳۸۰، ص ۶۹

۲۶ - مقدمه دیوان شرقی ، ص ۴۵.

۲۷ - ایضاً ، ص ۴۴

۲۸ - اقبال در راه مولوی ، دکتر سید محمد اکرم ، لاہور ۱۹۷۰م ، ص ۲۴۴

۲۹ - پیام مشرق ، ص ۲۰۲

۳۰ - جاوید نامہ ، لاہور ۱۹۵۹م ، ص ۲۴۲

۳۱ - روح اقبال ؛ از دکتر یوسف حسین خان ، لاہور ۱۹۶۳م ، ص ۲۶۱ - ۲۶۲

۳۲ - رموز بیخودی ، لاہور ۱۹۶۴م ، ص ۱۳۳

۳۳ - پیام مشرق ، لاہور ۱۹۶۳م ، ص ۹۱

۳۴ - ایضاً ، ص ۵۲

۳۵ - مقدمه دیوان شرقی ، ص ۴۷

36 -- Iqbal Review: Karachi, April, 1969, p: 18-19.

۳۷ - پیام مشرق ، لاہور ۱۹۶۳م ، ص ۵۲ - ۱۵۱

۳۸ - اقبال در راه مولوی ، دکتر سید محمد اکرم ، لاہور ۱۹۷۰م ، ص ۴۸ - ۲۴۷

۳۹ - دیوان حافظ ، بہ اہتمام ابوالقاسم انجوی ، تہران ۱۳۴۶ ، ص ۲۱۶

۴۰ - ایضاً ، ص ۶۸

۴۱ - اسرار خودی ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاہوری ، تہران ۱۳۴۳ ، ص ۴۹ - ۴۸

۴۲ - دیوان حافظ ، بہ اہتمام ابوالقاسم انجوی ، تہران ۱۳۴۶ ، ص ۱۸۵

۴۳ - مقدمه فاؤست ، گوته ، ترجمہ فضل حمید ، بہاولپور ۱۹۶۲م ، ص مقدمہ

۴۴ - پیام مشرق ، کلیات اقبال ، تہران ۱۳۴۳ ، ص ۲۳۸

۴۵ - پیام مشرق ، لاہور ۱۹۶۳م ، ص ۹۸ - ۹۷

۴۶ - مقدمہ دیوان شرقی ، تہران ۱۳۸۵ ، ص ۳۹

۴۷ - دیوان شرقی ، ص ۷۴

اندیشه و اندیشمندان (۲)

سبب صفات و ویژگیهای پیامبر اکرم (ص) در باروری و مضمون آفرینی های ادب پارسی

چکیده:

در گروه ادب آفرینان زبان فارسی طی قرنهای متمادی ثنا و نعت حضرت رسول اکرم (ص) یکی از موضوعات محبوب و مورد توجه بخصوص در ابتدای دیوان های شعر و مقدمه کتابهای نثر بوده است. در ضمن ستایش از مقام و منزلت حضرت ختمی مرتبت (ص) شاعران و نویسندگان کوشیده اند که اسامی متنوع مفرد و مرکب حضرت پیامبر اکرم (ص) در شعر بیاورند تا خواننده به مضامین بکری را که سخنوران با بکار بردن صفات و ویژگیهای آن حضرت (ص) گاهی به طور رمز، درک نمایند. در این مقال دیوان هایی از کهن ترین فارسیگویان نظیر نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، عثمان غزنوی، عطار نیشابوری، سعدی شیرازی گرفته تا بهار و سهیلی مورد بررسی قرار گرفته و صفات و ویژگیهای استفاده شده در شعر، اقتباس گردیده بدون این که تمام اشعار مربوطه درج شود که حجم مقاله را به چندین برابر افزون می ساخت. از این که تدوین شماره حاضر مقارن با ماه مبارک ربیع الاول ۱۴۲۹ هـ. ق است، جهت استحضار خوانندگان علاقه مند تقدیم می داریم.

ادب پارسی یکی از پرمضمون ترین ادبیات جهان محسوب می گردد که شاعران و نویسندگان تیزبین و مضمون آفرین آن مضامینی چنان بکر و نو و گاه غریب و دور از ذهن آفریده اند که بی شک در میان مضامین ادبیات جهان کمتر می توان یافت. این مضمونها بکر و نو ساخته که درون مایه و خمیر مایه و هم سرمایه ادبیات پرمحتوا و مضمونمدار ادب پارسی است، در گروه ذهن وقاد مضمون آفرینان و سخنورانی است که به حق فرهنگ و ادب و دین مردم این سرزمین را پاس داشته اند و باعث رونق و شکوه وهم شناساندن و معرفی بیشتر آن در جهان شده اند.

اما یکی از ریشه‌دارترین و انبوه‌ترین مضامینی که از همان آغاز خلق مضمونهای بکر در ادب پارسی دستمایه و حتی سرآغاز دیگر مضامین مخصوصاً در ابتدای دیوانهای شعر و مقدمه کتابهای نثر بوده، موضوعهای مربوط به ویژگیها و صفات پیامبر اکرم (ص) است که با الفاظ و تعبیرات و عبارتهای گونه‌گون در شعر و نثر شاعران و نویسندگان به وفور آمده است. نگارنده در این مقال بر آن نیست تا اصل آن ادبیات یا نوشته‌ها را نقل کند که نه تنها نقل آنها را کتابها باید و هم از حوصله چنین فرصتهایی بیرون است، بلکه علاقه‌مندان می‌توانند به اصل آنها در دیوان شاعران و یا نوشته‌نویسندگان مراجعه فرمایند. هدف ما در این پژوهش اشارتی به بعضی از تعبیرات و ویژگیها و صفاتی است که شاعران و نویسندگان ادب فارسی برای پیامبر اکرم (ص) ذکر کرده‌اند و همین مضمون‌آفرینی‌های ارزشمند سبب بارورتر شدن زبان و ادب فارسی در درازای زمان گردیده و البته پژوهش در همه آن تعبیرات زمانی بیشتر و پژوهشی فراگیر را می‌طلبد اما به گفته مولوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید (۱)

آلا، ای «آمنه» ای مادر پیغمبر خاتم
سرایت خانه توحید ما باد و مشید باد
سعادت همراه جان تو و جان «محمد» باد
بدو بخشیده ایم ای «آمنه» ای مادر تقوا!
صدای دلکش «داوود» و حب «دانیال» و عصمت «یحیا»
به فرزند تو بخشیدیم:
کردار «خلیل» و قول «اسماعیل» و حسن چهره «یوسف»
شکیب «موسی عمران» و زهد و عفت «عیسا»
بدو دادیم: خلق «آدم» و نیروی «نوح» و طاعت «یونس»
وقار و صولت «الیاس» و صبر بی حد «ایوب»
بود فرزند تو یکتا
بود دلبنده تو محبوب
سراسر پاک
سراسر خوب (۲)

ویژگیها و توصیفات پیامبر اکرم (ص) از همان آغاز سرودن شعر فارسی سابقه دارد، در تاریخ سیستان از شاعری به نام محمد بن مخلد سگزی که به قول مؤلف ناشناخته آن کتاب «مردی فاضل و شاعر» بوده و به گفته او از نخستین شاعران پارسی گوی بشمار می رفته ، در خطاب به ممدوح به ویژگیهایی همچون «کنش» و «منش» و گوشت (گوش، گفتار) پیامبر اکرم مثل زده می شود که :

مُعْجَزُ بِيغْمَبِرِ مَكِّي تَوِيي بِه كُنْش وَ بَه مَنْش وَ بَه كُوشْت (۳)

بیان و توصیف این ویژگیهای در دوره های بعد و در سراسر تاریخ ادب فارسی همواره تداوم دارد ، مثلاً نظامی گنجوی (۶۱۴ - ۵۳۰) برای پیامبر اکرم این مضامین را در مخزن الاسرار آورده است (۴) محجوبه احمد (ص ۱۷۱) نقطه روشن تر پرگار کن (۱۷۴) تازه ترنج سرای بهشت (۱۷۲) ، بشیر (۱۷۳) امی (۱۷۳) سرخیل سر خیر (۱۷۵) قطب گرانسنگ سبک سیر (۱۷۵) تخت نشین شب معراج (۱۷۵) نقطه گه خانه رحمت (۱۹۴) مهتر ده (۱۹۴) نور مه (۱۹۶) سایه نور الله (۱۹۶) . نکته پَرگارتَرین سخن (۱۷۴) گهر تاج فرستادگان (۲۰۵) تاج ده گوهر آزادگان (۲۰۵) صبح نجات (۲۱۶) آب حیات (۲۱۶) (اقبالنامه (۵) ص ۷) شاه سدره سریر ، محرم تخت افلاک ، صاحب تاج لولاک (ص ۷) درستی ده دل شکسته، شفاعت کن گناه ، سرآمدترین همه سروران ، گزیده تر شهر جمله پیغمبران و خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵) درباره پیامبر بزرگ اسلام چنین تعبیراتی دارد : سپیده روی ازل (ص ۹ دیوان خاقانی چ دکتر سجادی) خزینه گشای مُجَاهز ارواح (۹) خلیفه کتاب عِلْمِ الاسماء (۹) دوات دار خرد (۹) بهینه سورت (۱۳) مهینه معنی (۱۳) شاهنشہ (۱۷) احمد مرسل (۱۷) رحمت خدا (۱۷) قابل امانت ، عامل ارادت (۱۷).

اما بخشی از این توصیفات و تعبیرات زیبا بی شک از قرآن مجید متأثر است . نامها و صفاتی که پروردگار در خطاب به پیامبر اکرم (ص) ذکر کرده به شرح زیر است که شاعران و نویسندگان ادب فارسی نیز گاه مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تأثیر همان نامها و صفات بوده اند.

احمد (آیه ۶ / سوره ۶۱) امین (۶۸ / ۷) اول العابدین (۸۱ / ۴۳) اول المؤمنین (۱۴۳ / ۷) برهان (۱۷۴ / ۴) بشیر (۱۹ / ۵۹) اول المسلمین (۱۶۳ / ۶) خاتم النبیین (۴۰ / ۳۳) داعیاً الی الله (۴۶ / ۳۳) رحمة للعالمین (۱۰۷ / ۲۱) رحیم (۱۲۸ / ۹) رسول (۱۴۴ / ۳) رسول الله (۱۵۸ / ۳)

رسول امین (۱۰۷ / ۲۶) رسول کریم (۶۹ / ۴۰) رسول مبین (۲۹ / ۴۳) رؤف (۱۲۸ / ۹) . سراجاً منیراً (۳۳ / ۴۶) شاهد (۴۸ / ۸) شهید (۱۴۳ / ۲) صاحب (۵۳ / ۲) طه (۲۰ / ۱) عبدالله (۱۹ / ۳۰) مبشر (۱۰۵ / ۱۷) محمد (۱۴۴ / ۳) المدثر (۷۴ / ۱) مذکر (۸۸ / ۲۱) المزمّل (۱ / ۷۳) منذر (۳۸ / ۶۵) ناصح امین (۷ / ۶۸) النبی (۸ / ۶۴) النبی الامی (۱۵۸ - ۱۵۷ / ۷) نذیر (۵ / ۱۹) النذیر المبین (۱۵ / ۸۹) ولی (۵ / ۵۵) یس (۳۶ / ۱)

عثمان بن عمر مختاری غزنوی (۵۴۸ - ۵۱۲) پیامبر اکرم (ص) را چنین توصیف می کند: سر و سرهنگ روز بازپسین و پشت دولت و دین (۷۱۷) و قوامی رازی (متوفی ۵۶۰) تعبیراتی از این قبیل دارد: (ص ۱۵۴) ک: حبیب ایزد بی چون، رسول باز خدای، محمد قرشی، آفتاب هر دو سرای، چراغ عالم، خورشید شرع، بدر هدی، وزیر عقل، ندیم فرشته، خاص خدای، نیکو خلق، آیت رحمت، رایت حق، امین راه نمای، کریم کارگشای.

زبان و ادب فارسی از برکت تنوع همین مضامین گوناگون بویژه در آغاز مجموعه های شعر یا نثر فارسی، توانایی ویژه ای یافته و می توان گفت بیشترین تعبیرات و زیباترین واژه های کمال بخش و مهمترین مضامین ادب فارسی در بخش ادبیات دینی و مذهبی در مورد پیامبر اکرم (ص) بکار رفته است:

عطار نیشابوری (شهید سال ۶۱۸) عارف نامدار ایرانی در اسرار (۶) نامه اش برای پیامبر اکرم (ص) چنین تعبیراتی دارد (ص ۱۲): نشان آفرینش، اختر برج فتوت، گوهر درج معانی، نظام دین و دنیا، فخر آدم، رقوم آموز سر لایزالی، جهان افروز اقلیم معالی، معمّادان اسرار الهی، صادق القول، امین بهترین هر دو عالم، شاه جهان جان ودل، (ص ۱۷) خسرو نشان عالم خاک سلطان دار الملک افلاک، فاضلترین کس انبیا، محرم ترین شخص خدا، مستحضر سر الهی، مونس حق (ص ۱۸) در شب افروز انبیا، شمع حقیقی اولیا، چراغ چار طاق هشت باغ، در شب چراغ، رهنمای اولیاء و انبیاء، خواجه ثقلین، سلطان جهان، بهترین و مهمترین جزء و کل، مهدی اسلام و هادی سبیل، سایه حق، رحمة للعالمین.

سعدی شاعر بلند آوازه شیراز هنگامی که در بوستانش به مدح پیامبر اکرم (ص) می رسد « بوی گلش چنان مست می کند که دامش از دست می رود» (۷) و چنین در وصفش می سراید (۸)

کریم	السَّجَّایَا	جمیل	الشمیم	(۹)
امام	رُسُل	پیشوای	سبیل	
شفیع الوری	(۱۱)	خواجۀ بعث و نشر	(۱۲)	
کلیمی	که چرخ	فلک	طور	اوست
شفیع	مطاع	نبی	کریم	
نبی	البرایا	شفیع	الامم	
امین	خدا	مهبط	(۱۰)	جبرئیل
امام الهدی	(۱۳)	صدر دیوان	حشر	(۱۴)
همه	نورها	پرتو	نور	اوست
قسیم	جسیم	نسیم	وسیم	(۱۵)

فردوسی پیامبر را « آفتاب» می داند (ج ۱ ب ۱۰۴ چ ژول مول)
 محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۴) پیامبر را « سلطان بارگاه رسالت ، وسیله کل ، هادی سُبُل ، مالک الامم و شاه رُسُل (ص ۱۴۰) می شمارد.
 محتشم کاشانی یا شمس الشعرا کاشانی شاعر اوایل دوره صفویه (متوفی ۹۹۶ هـ . ق) که بیشتر به سرودن مدحیه های اهل بیت می پرداخت ، درباره پیامبر اکرم تعبیرهای در خور توجهی دارد مانند : (ص ۱۴۰) ختمی مآب ، سلطان بارگاه رسالت ، وسیله کل ، هادی سُبُل ، شاه رسل ، سید الرُسُل ، مالک الامم.

اوحدی مراغه ای (متوفی ۷۳۸) پیامبر را چنین می ستاید: (ص ۴۸۸) رادان، هاشمی نسب قریشی اصل ، ابطحی طینت تهامی فضل ، گوهر چار عقد و نه درج ، اختر پنج رکن و نه برج ، و عماد کرمانی (متوفی ۷۷۳) اوصافی مانند : عبیر نسیم (۵) مقصود از آب و گل (۴) چشم و چراغ نسل آدم (۳۴۸) آینه لطف ذوالجلالی ، شاه گزیدگان درگاه ، دارنده تخت و مسند و گاه (۳۴۹) برای پیامبر اکرم می آورد.
 اوحد الدین کرمانی (متوفی ۶۳۵) توصیفهایی مانند : سلطان ملوک ، میر جیش ، سرخیل قبیله قریش (ص ۸۴۸) و سلمان ساوجی (۸ - ۷۷۷) تعبیرهایی مانند رسالت پناه (ص ۳۱۷) فرزند نخست فطرت ، چراغ خانه شرع ، گنج دو عالم (ص ۳۱۹) سلطان رُسُل ، سراج ملت ، هادی سبُل ، شفیع امت (ص ۳۲۰) دیده فطرت (ص ۲۲۲) سردار رُسُل و امام کونین را برای پیامبر اکرم آورده اند.

خواجوی کرمانی (۱۶) (متوفی ۷۵۳) توصیفات نوتری دارد: (ص ۱)
 بلبل بوستان شرع، اختر آسمان دین، کوکب درّی زمین، درّی کوکب سما،
 تاج ده پیمبران، باج ستان قیصران، کارگشای مرسلین، راهنمای انبیا، سید
 اولین رسل، مرسل آخرین زمان، صاحب هفتمین قران، خواجه هشتمین
 سرا، هستی امر گن، مقصد حرف کاف و نون، خاکی عرش متکا، طیب
 طیبہ آستان، طایر کعبہ آشیان، گوهر کان لامکان، اختر برج کبریا، روضه
 آدم صفی، آدم روضه رضا، صوفی صفا صفا، معتکف سراج وحی، مکی
 هاشمی نسب، سرو حدیقه وفا (۵۶۹) شمع بستان فلک (۲۸)، سرو گلستان
 ملک، شفیع المذنبین (۶۰۰)؛ خسرو بطحا، شه یثرب حرم، کھف بشر،
 مہبط روح الامین، ذر یتیم صدف اصطفی، واسطه عقد رسل، شاه فلک تخت
 ملایک سپاہ، شمع فروزنده ایوان راز (ص ۶ خمسہ خواجو)، مقصد گن
 حجّہ حق، خلاصہ کونین، رحمة خلق؛ ہادی ثقلین، شمع بطحا، چراغ
 بیت حرم، صدر و بدر جهان، جهان کرم (ص ۱۰۵)، تیر نیم روز، مشعل
 شام، عالم افروز عصر، اختر بام، شه مکی، شہنشاہ مدنی، خواجه شہ
 نشان فقیر و غنی، جم گردون سریر انجم جیش، مشعل افروز دودمان قریش،
 شمسہ مشرق، مہ مغرب، راہ پیمای الذی اسری، مجلس آرای قصر ما
 اوحی، کماندار قاب قوسین (۱۰۶).

عبدالرحمن جامی (۱۷) (متوفی ۸۹۸) این اوصاف را برای پیامبر
 اکرم (ص) آورده است: مہبط وحی، کاشف سرہدی (ص ۹۸) مطلع صبح
 صفا، منبع احسان و لطف (ص ۹۹)، بحر رحمت، بہ صورت مؤخر بہ معنی
 مقدم (۷۳) و ہمام تبریزی (متوفی ۷۱۳ - ۴) (ص ۲۳۲) تعبیراتی این
 چنین دارد: سگہ دین و دنیا، زبده کاینات، بحر آب حیات، آفتاب سپہر
 دانایی، یار عقل، نور بینایی.

اما شاه نعمت اللہ ولی (متوفی ۸۲۷ تا ۸۳۴) (ص ۲) پیامبر
 اکرم (ص) را: صورت لطف خدا، درہ بیضا، ام الکتاب، مظهر اسمای حق،
 مظهر ذات و صفات نامیدہ است.

اہلی شیرازی (متوفی ۹۴۲) (ص ۵۱۹) او را فخر آدم، بحر عزّت،
 ابر رحمت، سبب نظم عالم، رہبر توحید، سر معراج (۶۲۳) احمد مرسل،
 گلبن دین، بلبل معنی سرای نامیدہ و ہلالی جغتایی (مقتول ۹۳۶) (ص
 ۲۲۰) مطلوب اہل بینش، مقصود آفرینش، شاه ایوان مگہ و یثرب، مہ
 تابان مشرق و مغرب، شرف گوہر بنی آدم، سرور ہمہ عالم، (۲۷۸) سید

کاینات، مفخر موجودات؛ قرۃ العین جان، کمان ابروی بزم، قاب قوسین، (۲۷۹) گلستان سرای آفرینش، سلطان درویشان عالم، دریای حلم، کان الطاف (ص ۲۸۰) رحمة للعالمین، صدر بدر کاینات، مفخر موجودات دانسته است.

وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱) (ص ۲۲۶) از پیامبر اکرم (ص) به : براق سوار (ص ۴۲۱) نقش نگین آفرینش، شه خیل رُسل، سلطان کونین (ص ۴۲۲) قرۃ العین مه، قبله دین (۴۹۹) تاجدار تخت کونین، چراغ انجم افروز (۵۰۳) شبر و اسرا بعبده، نظم عقد روز و شب و زمان، نبی الله . ناصر خسرو (۱۸) (متوفی ۴۸۱ یا ۴۷۱) (ص ۱۲۹) به : رسول خدا، کلید بهشت، دلیل نعیم، حصار حصین (= دین محمد) تعبیر کرده است.

سنایی غزنوی (۱۹) پیامبر بزرگ اسلام را سیف حق، مفتی شرق (ص ۳۷) قرین علم و دین، همنشین علم و آیین (ص ۱۶۵) خواجه لولاک (۳۶۲) خواجه دو سرا، سید کون، (۳۶۳) آفتاب کل مخلوقات (ص ۳۶۴) مهتر اولاد آدم، خواجه هر دو جهان (ص ۳۷۶) عقل کل، خاتم رُسل (۳۷۷) صدر و بدر اولیا، مہر و خاتم انبیا، سلطان اعظم انبیا و شاه داعی شیرازی (متوفی ۸۳۴) (۳۹) خواجه انس و جان، خداوند محراب و سیف و لوا، سید المرسلین، آغاز کار، فتح باب وجودی خراسانی (متوفی ۱۳۰۲) (ص ۵) کلام الله ناطق . مهین مهر (ص ۷) خدیو عالم امکان، فروغ عالم ایجاد (۳۱) بحر وجود شہسوار دانسته اند.

قآنی (متوفی ۱۲۷۰) (۵۶) به : رهنمای هر دو عالم، نقطه پرگار هستی، خط ایوان وجود، قطب گردون کرم، تویق طغرای ثواب و وصال شیرازی (متوفی ۱۲۶۲) (ص ۵) هادی امت، آیت رحمت، مظهر اشیا (۲۲۷) شافع روز جزا (۲۲۸) پناه امت، ماه قریش، شاه عرب، خسرو براق سوار، حامل ام الكتاب (۳۳۲) آزرنسب (۳۳۲) موسی مہش (۳۴۹) تاجدار تخت کونین، چراغ چشم چرخ انجم روز، (۶۵۲) خدیو جان عالم، شاه افلاک، سرور اسری بعبده، بساط آرای خلوتگاه لاریب، سوار ره شناس عالم غیب، جهان گیر، نظم و عقد روز و شب ده زمان تعبیر کرده اند.

عاشق اصفهانی (متوفی ۱۱۸۱) (ص ۳۹۸) شه کونین، منزلگه منظور ملایک، شه لولاک، یکتا گهر نه صدف چرخ معلّا (۳۹۹)، خورشید نبوت، مولای دو عالم (۴۳۶)، کعبه اهل جهان و نظیری نیشابوری (متوفی ۱۰۲۱) (ص ۴۹۱) اعزاز اهل البیت، خیر المرسلین، شفیع المذنبین . و آذر پیگدلی

(ف ۱۱۹۵) (ص ۴۱۰) رؤف ، رحیم ، کریم . کظیم ، به خُلق عظیم ، خدیو جهان ، خواجه کاینات ، نبی الورا ، (۴۱۱) فلک سیر ، روح الامین نامیده اند. فرصت شیرازی (متوفی ۱۳۳۹ هـ . ق) (ص ۲۴۱) او را پیغمبر آخر الزمان (۲۴۵) سرور کائنات ، خلاصه موجودات ، خاتم الانبیاء ، (ص ۲۵۲) شاه دو سرا ، رسول امجد ، سر حلقه انبیا (ص ۳۸۸) مدغم سر خدا ، جمال ، منبع حلال ، مظهر کمال گفته و صغیر اصفهانی (متوفی ۱۳۴۹ ش) (ص ۶) مایه امید دل ، اولین تجلی حق ، ختم انبیاء ، رحمت خدا دانسته اند.

نسیم شمال ، اشرف الدین حسینی (۱۳۱۳ ش) تعبیرات نوتری دارد (ص ۶ و ۷) از قبیل : احمد مختار ، ختم انبیا ، فیض بخش اولیا ، آفتاب لامع برج حیا ، نوگل خوشبوی صحرای وجود ، رسول هاشمی ، زینت غیب و شهود ، احمد ، محمود . ابوالقاسم ، مصطفی .

حاج ملا هادی سبزواری (م ۱۲۹۰) (ص ۲۲) نورثانی ، ختم انبیا (۱۴۹) ، بدر ازهر (۱۴۹) مهر انور دانسته و قوام الشعراء یزدی (متوفی ۱۳۵۸) (خلدبرین ۲۵۳) شاه سوار دو سرا ، خواجه دوسرا (۳۰۹) شه دو کون گفته است.

وبالآخره ملک الشعراء بهار (۲۰) (متوفی ۱۳۳۰ ش) این تعبیرها را دارد: روشن آفتاب ، ایمن زانکساف و مبراز احتجاب ، شمس رسل ، محمد مرسل.

اما در ادبیات فارسی معاصر در توصیف ویژگیهای پیامبر اکرم گاه به تعبیرهای نو و تازه ای بر می خوریم که بی شک از اعتقاد راستین و ذوق سرشار و هم خلوص و ایمان عمیق بعضی گویندگان آنها به ساحت قدس آن راد مرد بزرگ جهان سرچشمه می گیرد مانند : همای (۲۱) عرش پرواز ، خدا سیر فلک پیما ، ابر مرد جهان ، آموزگار ما ، فلک سیر خدا پیوند. (دارنده) روانی روشن از کروبیان عرش اعلا (۲۶۶) آشنای راز سرمد ، مجرد از دل بستگیها و تعلق ها ، سرآمد پاکان جهان آفرینش (۲۱۰) بیانگر روشن رای بطحایی ، زنده جاوید ، تابنده چون خورشید ، مهین پیغمبر عالم (۲۷۰) مهین فرزانه عالم ، مهترین بنده بارگاه کبریا ، امی مکه ، فرزانه ترین پهن دشت آفرینش (۲۷۲) نوین پیغمبر پاک خداوند (۲۰۷)

کوتاه سخن اینکه اوصاف و تعبیرات و معرفی شخصیت پیامبر اکرم (ص) در درازای قرون و اعصار گذشته وسیله شاعران و نویسندگان ادب فارسی در گوشه گوشه کشور پهناور ایران که به معدودی از آنها اشارت

رفت سبب غنا و باروری و تنوع مضامین ادب فارسی گردیده که نشانگر اوج ایمان، اخلاص و عمق مقبولیت آن بزرگترین راد مرد جهان هستی است و همین تعبیرات و اوصاف بسیار متنوع پیامبر اکرم (ص) که زینت بخش دیوانها و به طور کلی متون ادب فارسی گردیده و همچنین معانی و مفاهیم مندرج در گنجیه الفاظ و عبارات شاعران و نویسندگان زبان فارسی نمایانگر مقام والا و مقبولیت عام و کم نظیر پیامبر عظیم الشان جهان اسلام است که تا جهان باقیست خورشید وار بر تارک جهان معنا خواهد درخشید و راه و رسم انسانیت و معرفت و کمال و حق پرستی را به جهانیان خواهد آموخت.

روانت شادمان باد!!

کجایی ای عرب ای ساربان پیر صحرائی؟!

کجایی ای پیابانگرد روشن رای بطحایی؟!

که اینکه بر فراز چرخ، یابی نام « احمد » را

و در هر موج بینی اوج گلبانگ « محمد » را

« محمد » (ص) زنده و جاوید خواهد ماند

« محمد » (ص) تا ابد تابنده چون خورشید خواهد ماند

- جهانی نیک می داند -

که نامی همچو نام پاک « پیغمبر » مؤید نیست

و مردی زیر این سبز آسمان همتای « احمد » نیست

زمین ویرانه باد و سرنگونه باد آسمان پیر

اگر بینیم روزی در جهان نام « محمد » (ص) نیست (۲۲)

منابع و پانوشتها:

۱- مثنوی مولوی، دفتر پنجم به تصحیح محمد رمضانی، چ کلاله خاور ۱۳۱۹ تهران
بیت ۱۹.

۲- طلوع محمد، مهدی سهیلی، انتشارات ثنایی، چ یازدهم، ص ۶-۲۰۵.

۳- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرای بهار، کتابخانه زوار، ۱۳۱۴، تهران،
ص ۲۱۲.

۴- شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، دکتر برات زنجانی، از انتشارات دانشگاه تهران،
۱۳۶۸.

۵- اقبالنامه حکیم نظامی، با حواشی و حید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی تهران.

- ۶- اسرار نامه عطار نیشابوری ، دکتر صادق گوهرین ، انتشارات صفی علیشاه ، ۱۳۳۸ - تهران.
- ۷- شیخ اجل سعدی ، گلستان به کوشش دکتر مظاهر مصفا ۱۳۸۳ ص ۲.
- ۸- همانجا ص ۸ - ۱۵۷.
- ۹- دازای سرشت نیکو ، خلق پسندیده ، پیامبر مردم ، شفاعت کننده گروههای مردم .
- ۱۰- جای فرود آمدن.
- ۱۱- شفاعت کننده مردم.
- ۱۲- سرور بر انگیختن و زنده گردانیدن.
- ۱۳- پیشوای راه راست.
- ۱۴- بالانشین دیوان قیامت .
- ۱۵- شفاعت کننده ، فرمانروا ، اطاعت شده ، پیامبر ، بخشنده و بزرگوار ، صاحب جمال ، خوش اندام ، خوش بوی ، زیبا روی
- ۱۶- خمسة خواجهوی کرمانی ، چاپ دانشگاه کرمان ، ۱۳۷۰.
- ۱۷- دیوان کامل جامی ، ویراسته هاشم رضی ۱۳۴۱ ، تهران.
- ۱۸- دیوان ناصر خسرو به تصحیح مجتبی مینوی - دکتر مهدی محقق ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۳.
- ۱۹- دیوان حکیم سنایی غزنوی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی ، کتابخانه سنایی ، ۱۳۶۲ ، تهران.
- ۲۰- دیوان اشعار محمد تقی بهار « ملک الشعراء » ۱۳۳۵ ، چاپخانه فردوسی ، تهران.
- ۲۱- ۲۲- مأخذ شماره ۲ ص ۲۱۰.
- ۲۳- دیوان کامل نسیم شمال ، با مقدمه سعید نفیسی چ سوم ۱۳۷۰ ، انتشارات سعدی ، تهران.
- ۲۴- دیوان شاه داعی شیرازی به کوشش محمد دبیر سیاقی ج اول ، کانون معرفت . بهمن ماه ۱۳۳۹ ، تهران.

بررسی کوتاه از احوال و افکار امام محمد غزالی

چکیده:

امام محمد غزالی، زاده ۴۵۰ هـ در طابران طوس است. وی پیش علمای جید عصر در جرجان و نیشابور به تحصیل پرداخت. در ۴۵۶ هـ هنگام درگذشت، پدر وی هر دو فرزند را بدست ابو حامد احمد بن محمد رادکانی سپرد. پس از تکمیل آموزشهای اولیه به درگاه خواجه نظام الملک پیوست و جهت تدریس در مدرسه نظامیه به بغداد اعزام گردید. تا یک دهه بهمین شغل ماند. در ۳۹ سالگی دگرگونی بزرگی در روح غزالی پدید آمد. شغل تدریس را رها کرد، راهی حجاز گردید اما در حدود یک دهه در سوریه، بیت المقدس و حجاز بسر برد. بدعوت یوسف بن تاشفین عازم مراکش گردید. در اسکندریه خبر رسید که یوسف بن تاشفین به لقاء الله شتافته بنابراین در ۴۹۹ هـ به موطن برگشت و در مدرسه نظامیه نیشابور به تدریس پرداخت و ضمناً اماکن خیریه مثل مدرسه، رباط و خانقاه بنا کرد. در سال ۵۰۵ هـ به ۵۵ سالگی چشم از جهان برپست. در ضمن بررسی و ارزیابی افکار غزالی، مطالبی مختلف باعنوان عصر غزالی، مخالفان غزالی و موافقان غزالی مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته است.

شد از غوغای شیطان و ز سودای هوی خالی

بعهد علم غزالی بعلم عهد غزالی

(ملک عماد زوزنی)

خرد را دوش گفتم که این کهنه جهان تاکی

خرد گفتا عجب دارم که می دانی و می بررسی

امام محمد غزالی ملقب به حجة الاسلام یکی از فقیهان نامور اکابر

ملت مسلمانان است که در سال ۴۵۰ هـ / ۱۰۵۸ م در طابران که از توابع

۱ - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - مشکوٰۃ الانوار، محمد غزالی ترجمه برهان الدین حمدی ص و، انتشارات اداره کل آموزش

و پرورش، آذربایجان شرفی، ۱۳۵۱

طوس است ، چشم بجهان گشود . تحصیلات ابتدائی خود را در طوس که زادگاه فردوسی و نظام الملک طوسی است فرا گرفت و در جرجان و نیشابور نزد استادانی مانند احمد رادکانی و ابو نصر اسماعیلی جرجانی و امام الحرمین ابوالمعالی جوینی که بزرگترین علمای نیشابور و خراسان بشمار می روند بتحصیل پرداخت و معروف است که در میان سائر شاگردان از قبیل کیای هراسی ابوالمظفر ایوردی خوافی و ابوالمظفر ایوردی ، ابوالقاسم حاکمی ، ابوالقاسم انصاری تفوق داشت . بنا بگفته مورخان اسم و شهرت کامل این نابغه روزگار حجة الاسلام زین العابدین ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد بود^۱ اما پدرش محمد بن محمد یک مرد درویش و صالح ، پیشه بافندگی داشت اغلب در مجالس وعظ شرکت می جست . منی گویند که قبل از مرگ در سال ۴۶۵ هـ ، فرزندان خود را (محمد و احمد) بدست ابو حامد احمد بن محمد رادکانی سپرد و گفت من این فرزندان را بخدا وبخداوند می سپرم . و برای تربیت سفارش کرد و رادکانی که یک مرد فقیر و صوفی بود پیاس دوستی که با پدر غزالی داشت در تربیت این دو پسر دقیقه ای فرو نگذاشت چنانکه غزالی که دارای بی اندازه هوش بوده علوم دینی و ادبی را از همان استاد فرا گرفت و سپس در جرجان از امام ابونصر اسماعیلی استفاضه نمود و تعلیقه نوشت و درباره همان تعلیقات روایتی هست که چون از جرجان به طوس مراجعت می کرد رهنمان هرچه بود ستیدند ، غزالی گریه و زاری کرد و التماس کرد که فقط توبره اش را بوی پس دهند . بزرگ رهنمان تعجب کرد و پرسید . آخر در آن توبره چیست که تو اینقدر زاری می کنی و مال خود را نمی خواهید . گفت که در آن توبره فقط کاغذ چیز دیگر نیست که بدرد شما ها بخورد . بزرگ پرسید که چرا برای آن کاغذ ها دل بسته اید . گفت آنچه که در تعلیقات آموختم و نوشتم که در نوشتن آن ها بسیار رنجی برده ام و دانش من در آنجا محفوظ است راهزن لبخندی زد و دستور داد توبره اش را پس دهند اما گفت آخر چه آموختی ؟ چه دانشی یاد گرفته بودید ، که ما اگر آن کاغذها را پس ندهیم بی دانش شده ای «! غزالی می گوید که من پس از شنیدن آن سخن هدایتی

۱ - غزالی نامه ، استاد جلال الدین همایی کتابفروشی فروغی ، ص ۷ ، طبع دوم ۱۳۴۲

گرفتم که خداوند بمن ارزان کرد و سعی کردم که هرچه آموختم چنان پیاموزم که کسی از من نستاند.^۱

واژه غزالی

اینجا لازم بتذکر است که پیرامون واژه غزالی که اغلب بدون تشدید زاء تلفظ می شود، شرحی داده شود. این واژه در اصل با تشدید «زاء» اصح است که منسوب بیک روستائی در طوس است به «غزاله» نام دختر کعب الاحبار و سلسله نسب غزالی باو می رسد. سمعانی در کتاب الانساب و شیخ بهائی در کشکول همین عقیده دارند که منسوب به یکی از قرای طوس بنام غزاله اما دیهی بدین نام در طوس ندارد^۲ غزال بمعنی ریسنده است^۳

بعد از طی مراحل تحصیلات ابتدائیه، غزالی در سال ۴۷۸ هـ بدرگاه وزیر سلجوقیان خواجه نظام الملک (۴۰۸ - ۴۸۵ هـ) پیوست و بنه عالی ترین منصب آن زمان رسید و فضل و دانش این فقیه، متکلم، شاعر، محدث و مفسر بر زبان دوست و دشمن جاری بود. و این منصب درس و تدریس در مدرسه نظامیه بغداد بوده. غزالی از سال ۴۷۸ تا ۴۸۸ در این مدرسه بتدریس مشغول بوده و می گویند که در حدود سیصد تن فضیلابی در حلقه درسش گرد می آمدند. و غزالی بالباس فاخره باغرور و تمکنت به کرسی تدریس می نشست. و دروس بویژه فلسفه را رنگ عجیبی می داد. چنانچه شهرت علم و دانش، جاه و مقام دنیوی او بحد اعلی رسیده بود. غزالی با همین منوال در حدود یک دهه در آن مدرسه معروف شاگردان را علم و دانش تدریس کرد اما بعد از ۳۹ سالگی یکدفعه روحیه دگرگون شد و این دگرگونی تحول شگفت آور در روح غزالی پدید آورد.

۱ - این داستان را خواجه نظام الملک طوسی از غزالی نقل کرده است و اسعد میهنی متوفی ۵۲۰ هـ

نیز از غزالی نقل کرده است. و طبقات الشافیه ج ۴، ص ۱۰۳، نقل از غزالی نامه، ص ۱۱۹.

۲ - غزالی نامه، ص ۲۲۰

۳ - راه روشن ترجمه کتاب المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۱، ص ۱۳ ترجمه سید محمد

صادق عارف ۱۳۷۲ مؤسسه و انتشارات آستانه قدس

دیگر دانشمندی که فقیه و متکلم و مدرس بوده بصورت یک متفکر بزرگ جلوه گر شد .

چنانچه شغل استادی را ترک نمود و بهانه زیارت خانه خدا بغداد را ترک کرده و تقریباً یک عشره یعنی تا ۴۹۸ در مسافرت سوریه (شام) بیت المقدس و حجاز بسر برد و آنجا با صوفیان صافی و خرقه پوش مدتی با قلندران و خانه بدوشان بسر برد و بیشتر اوقات خود را در ریاضت مشغول ساخت . در عصری که پر از هیاهو و جدال مذهبی بوده عارف ما خود را در گوشهء تنهایی و حال در سکوت گذاشت و در تألیف و تصنیف آثار گرانبها گذرانید. دو سال در جامع دمشق معتکف بود و آنکس که زمانی لباس زربفت تن می کرد و سوار اسپ نظام الملک طوسی سفر می کرد اینقدر درویشی و فقر اختیار کرد که نه فقط رفت و روب مسجد می کرد بلکه از دست خود زباله کشی طهارت گاه انجام می داد در این مسجد اغلب در زاویه شیخ نصر مقدسی که یکی از علمای عصر بوده ، می نشست روزی عده از مفتیان شام در آن مسجد بودند ، روستایی آمد و مسأله ازینها پرسید. آنها در جواب دادن عاجز ماندند. غزالی هم آنجا بصورت مجهول نشسته گوش می داد.

چون روستائی می خواست برگردد ، غزالی بلند شده وی را متوقف ساخت و باسانی جواب مسأله را بگوش او رسانید. روستائی اول بالبختند استهزائی به غزالی نگاه کرد که این مرد عامی چطور ممکن است جواب این مسأله را خواهد داد که مفتیان معروف در جواب دادن آن عاجز ماندند. اما چون جواب غزالی را شنیدند و متوجه شدند فقیهان بزرگ نیز تائید کردند. آن گاه متوجه شدند که مرد مجهول نبوده بلکه یک عارف حقیقی و دانشمند سترگی است . غزالی در همین ایام «احیاء العلوم را نگاشته است که پُر از حکمت بالغه موعظه و اخلاق حسنه است.

نمی دانم کدام جذبه ای بوده که غزالی را از آرایشهای دنیوی دور کرده بعالم وارستگی کشیده بود. گفته اند که امام ابوبکر بن ولید اندلسی که یکی از علمای عصر غزالی بوده . چون در شام با غزالی برخورد کرد. خواست مباحث علمی و مذهبی برای مناظره دعوت کند غزالی گفت « هذا

پشتی تر کنه بصیبه فی العراق « یعنی هوا و هوس مناظره را در عراق که اقامت داشتم بکودکان آنجا واگذاشتم » آزاد وار از بغداد بیرون شده ام « بی مناسبت نیست اگر اینجا یکی از وقایع مهم عصر غزالی را تذکر دهیم. در سال ۴۹۳ جنگهای صلیبیان شروع شد. آنها بیت المقدس را در همین سال فتح کردند غزالی در آنموقع در قبه الصخره مشغول ذکر و فکر بوده. مسیحیان چنانکه در صفحات تاریخ منعکس است ، در شهر بیت المقدس قتل عام کردند و هزارها مسلمانان و کودکان را ته تیغ کردند. چنانچه یکی از اسقف مسیحی می نویسد وقتی من وارد مسجد اقصی شدم پای من تا قوزک در خون فرو رفت و از مشاهده اجساد کشتگان و لاشه کوزدکانی که در میان آنها دیدم دچار اندوه شدم ^۲ اما آنهائیکه در قبه صخره بودند جان سالم بردند و غزالی هم در میان آنها بوده . چنانچه در سال ۴۹۸ هـ تا غزالی از آنجا به حجاز رفت . و بعد از ادای مناسک حج به اسکندریه رخ نمود . آنجا یوسف بن تاشفین که امیر مراکش بوده از وی دعوتی دریافت کرد. می گویند که غزالی به کشتی سوار شد. اما در اثنای راه خبر رسید که یوسف بن تاشفین لبیک بداعی اجل گفته پس ، از ادامه دادن سفر مغرب منصرف شد و بر خواش زن و فرزند به طوس باز گشت (سبکی نیز این را در طبقات الشافیه ج چهارم تذکره داده است) و بقیه عمر را در قناعت گذرانید و دیگر از مال دیوان یک دینار هم نمی گرفت فقط از اجرت کتابت بسر می برد، حتی از تقرب امراء و سلاطین نیز اجتناب کرد. و فقر و قناعت را کیمیای سعادت و بهار بی خزان گردانیده .

دست گیر و جرم ما را در گذار
ایمنی از تو مهابت هم ز تو
گرچه جوی خون بود ، نیلش کنی
این چنین اکسیرها اسرار تست

ای خدای پاک و بی انباز و یار
هم دعا از تو اجابت هم ز تو
کیمیای ^۳ داری که تبدیلیش کنی
این چنین میناگری ها کارتست

۱ - غزالی نامه ، حاشیه صفحه ۹-۸ .

۲ - راه روشن ، گفتاری از مترجم ، ص ۱۲ و نیز غزالی در بغداد نوشته ادوارد توماس ترجمه

ذبیح الله منصور ج ۲ ، ص ۶۰۹

۳ - اشاره بآیه قرآنی اولئک الذین یبدل الله سیناتهم.

اما پس از مراجعت از مسافرتهاى طولانى مدتى در سال ۴۹۹ هـ مدرسۀ نظامیہ نیشاپور بتدریس پرداخت و این هم بدرخواست سلطان سنجر و اصرار وزیر باتدبیرش خواجه نظام الملک طوسی بوده. غزالی در کتاب المنقذ نوشته است « سلطان وقت مرا ملزم بقبول این دعوت کرد^۱ کتاب المنقذ در نیشاپور تالیف کرده بوده و سنش از پنجاه سال گذشته بود. ابن جوزی می نویسد که چون بنحانه خود در طوس باز گشت نزدیک خانه خویش مدرسۀ ای برای طلاب و رباط و خانقاهی و خانه و بستان زیبا بساخت و خود بحفظ قرآن و درس و حدیث پرداخت^۲ اما متأسفانه این نابغه روزگار عمر طولانى نداشت و در سال ۵۰۵ که هنوز عمرش به شصت هم نرسیده بود در سن پنجاه و پنج سالگی به لقاء الله شتافت و در زادگاه خود طابران به خاک سپرده شد و در بازماندگان دو دختر و یک بیوه باقی گذاشت.

مذهب غزالی

مورخان عقیده دارند که غزالی از حیث اصول اشعری و در فروع شافعی^۳ بود اما در طریقت پیرو شیخ ابو علی فارمدی بوده.

عصر غزالی :

درین مورد جای تردید نیست که عصر غزالی را اگر یکی از دوره های درخشندۀ ایران بشمریم ، رواست . از حیث وفور علما ، کثرت تصانیف ادبیات فارسی در معارف فقه ، اصول ، حدیث کلام حکمت الهی تفسیر بی نظیر بوده است. بویژه برای غزالی شادروان استاد جلال الدین همائی عقیده دارند که اگر فردوسی عجم را زنده کرد، غزالی ، فارسی را در آن عصر که عربی رواج داشته، ادبیات فارسی را زنده کرده است. نه فقط این بلکه استاد همائی

۱ - غزالی نامه ، ص ۱۸۴ (حاشیہ)

۲ - همان ، ص ۳۱۲.

۳ - راه روشن ج ۱ ، گفتاری از مترجم ، ص ۱۳

بر این عقیده است که غزالی بزرگترین مجاهد حقیقت اسلام بوده^۱ عراقی متوفی ۶۸۸ هـ شیخ الاسلام امام غزالی را با این کلمات تمجید می کند:

آن صفا بخش حالی و قالی
در ره عشق و دوست پویان بود

شیخ الاسلام امام غزالی
واله حسن ماه رویان بود

و عطار عقیده دارد:

عالم ز یقین او ز شک خالی بود
اسرار پدید کرد غزالی بود

صدری که سرای علم از و عالی بود
از قعر هزار قلزم بی سروپا
دیگر

در کل جهان یگانه ایام است
دریای علوم حجة الاسلام است^۲

صدری که ز علم عالم علام است
کان گهر عالم جان غزالی

مخالفان غزالی

چنانکه قبلاً عرض کردیم که از آغاز تالیف احیاء العلوم ، مخالفین و موافقین وی در دو دسته منقسم بودند. یکی مداحان و دومی مخالفان که از آن زمان تا امروز پدید آمده اند. چنانچه در سال ۵۰۲ هـ برای سوزاندن این کتاب دستور دادند و در مسجد قرطبه ، نسخه های این کتاب را جمع آوری کرده به طعمه آتش زدند و ورود این کتاب را تحریم کردند. ما اینجا فقط اسامی مخالفان را نقل می کنیم و وارد بحث نمی شویم. ابو عبدالله محمد بن ابو الفرج مالکی متوفی ۵۱۰ ، ابو الفتح اسد بن محمد میهنی ، م ۵۲۰ ابوبکر طرطوشی (۴۵۱ - ۵۲۰) مازری م ۵۳۶ ، ابن رشد ۵۹۵ خواجه زاده م ۸۹۳ ، ابن تیمیه ۷۲۴ و ابن قیم م ۷۵۱ و ابو الفرج ابن جوزی ۵۹۷ که بر عقاید غزالی اعتراضات وارد کرده و در رد کتاب المنقذ و تلبیس ابلیس اما غزالی همیشه اعتراضات مخالفان را با متانت پاسخ^۳ می داد و می سرائید.

۱ - غزالی نامه ، ص ۱۶۱

۲ - غزالی نامه ، ص ۲۲۳

۳ - همان ، ص ۱۶۹

هرکرا اسرار حق آموختند
گرچه تفسیر زبان روشنگر است
هرچه گویم عشق را شرح و بیان

مهر کردند و زبانش دوختند
لیک عشق بی زبان روشن تراست
چون بعشق آیم خجل باشم ز آن^۱

اما این امر هم مسلم است که از مناظره و جدال پرهیز و در آثار خود مذمت آن کرده است. اگرچه از فن مناظره بخوبی آگاه بود. و پیش از سفر ده ساله کتابها مانند المنتحل (منتخل؟) در این فن نوشته بود. گفته اند که ابوبکر بن ولید قریشی (م ۵۲۰) در سفر شام خواست با غزالی مناظره کند اما غزالی گفت که من مناظره وجدل را به کودکان عراق باز گذاشتم^۲ غزالی در محافل وجد و حال هم می نشست. می گویند که غزالی پس از دگرگونی حال از کبر، خود خواهی و شهرت و جاه طلبی دست کشید و تواضع و زهد قناعت را پیشه گرفت و از سلاطین هدیه نمی گرفت و فقط از اجرت کتابت گذران می کرد. چنانچه ابو منصور رزاز فقیه روایت می کند که غزالی بار اول که برای تدریس به نظامیه بغداد می آمد. آن وقت مرد بسیار مجلل بود که لباس و مرکب او به پانصد دینار تقویم می باشد اما پس از زهد بار دیگر که باین مدرسه آمد لباس او پانزده قیراط بر آورد می شد^۳ و این تواضع و زهد تقوای کیمیائی است که سنگ را به پارس مبدل می کند اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم حسنات

ای خدای پاک و بی انباز و یار
هم دعا از تو اجابت هم ز تو
کیمیا داری که تبدیلیش کنی
این چنین میناگری ها کارتست

دست گیر و جرم ما را در گذار
ایمنی از تو مهابت هم ز تو
گرچه جوی خون بود نیلش کنی
این چنین اکسیرها اسرار تست^۴

۱ - همان ، ص ۳۸۶.

۲ - یافعی در وقایع سال ۵۲۰ هـ ، استفاده از غزالی نامه ص ۱۶۶.

۳ - همان ، ص ۱۷۲

۳ - همان ، ص ۱۷۳ - ۱۷۲

اما اینجا باید تذکر داده شود که یکی از علت مخالفین غزالی غیر از احادیث مجهول یکی از فتاوی غزالی است که پیرامون لعن یزید است که آنرا جائز نمی شمرد و بر مسلمانان آن را حرام شمرد، و این امر اغلب علمای حنفی، حنبلی، مالکی، حتی شافعی را خشمگین ساخت. و دیگر طرفداری وی برای ابلیس بوده. چنانچه می بینیم که باوجود آن علم و عرفان، زهد و تقوی، حکمت و بیانات اخلاقی مورد انتقاد نویسندگان و سخنوران سترگ شده.

علیه این افکار ابیاتی سروده اند چنانکه سنائی که همعصر غزالی است می گوید.

که او و سه کس او به پیمبر چه رسید
مادر او جگر پیمبر بمزید
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
لعنت الله یزیداً و علی آل (حب) یزیداً

داستان پسر هند مگر نشنیدی
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد

و امیر علیشیر نوائی این دو بیت را گفته:

زانکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش
هم ببخشاید مرا گر کرده باشم لعنتش

ای که گفتم بر یزید و آل او لعنت مکن
آنچه با آل نبی او کرد ببخشد خدای

و صاحب روضات در ضمن ترجمه احوال غزالی این رباعی نوشته:

چون مهر علی که از غزالی دور است
کی در گلشن از بار ولایت نور است

شهد عسلی ز حنظلی مهجور است
خاری که دهد بار عداوت سی سال

ابن جوزی که در کتاب المنتظم و تلبیس ابلیس بر عقاید که غزالی اعتراضات وارد کرده اینجا باختصار فقط دو را نقل می کنیم و بنا بعقیده او غزالی احادیث مجهول و حکایت دروغ و معانی فاسد را بیان کرده است مثلاً ضمن حکایت حضرت موسی چون ارنی گفتند و از طرف خداوند «لن

ترانی « شنیدند، گفتند بار الها تو حضرت آدم را اول برگزیدی سپس از بهشت رانیدی و رویش سیاه کردید و مرا به کوه طور خواندید و آنگاه دشمنم را کامم می کنی اینست معاملات تو به نیکان و دوستان، پس به دشمنان چه خواهی کرد؟ و نیز غزالی گفته است که چون حضرت اسرافیل مفاتیح کنوز را بر پیغمبر اکرم بیاورد. جبرائیل هم نشسته بود. رنگش زرد شد پیغمبر به اسرافیل گفتند آیا از آنچه پیش اوست چیزی کم کرده است. گفت نی - گفت آنچه را یکی کم نیارد من نمی خواهم
اما ابن اثیر بر ابن جوزی خرده می گیرد و می گوید که اعتراضات وی بی اساس است.

موافقان غزالی - اما موافقان غزالی حسب ذیل هستند: ابن عساکر دمشقی (۴۹۹ - ۵۶۳ هـ) و ابن نجار محب الدین محمد (م ۶۴۳) و سمعانی ابو سعید عبدالکریم (۵۰۶ - ۵۶۲ هـ) و سبکی و یافعی و ابن خلکان (م ۶۸۱ هـ) و محبی و محی الدین عربی و صلاح الدین صفدی (م ۷۶۴ هـ) و امام فخر الدین رازی (۶۰۶ هـ) و شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی و رضی الدین نیشابوری که دو معاصر امام فخر الدین رازی بوده اند. و محمد حضرمی و عبدالوهاب شعرانی و قطب الدین محمد عسقلانی و ابوالفضل عراقی و فاضل نوری و مناوی و شیخ عبدالقادر مولف تعریف الاحیاء بفضائل احیاء و از علمای متاخرین شیخ بهائی (۱۰۳۰) و زبیدی (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ م) صاحب تاج العروس و شرح احیاء العلوم و سعدی شیرازی و دولت شاه سمرقندی^۲ نیز در ردیف مداحان غزالی هستند و جلال الدین همائی غزالی را مجاهد اسلام دانسته است و می گوید که اگر فردوسی عجم را زنده کرده است غزالی اسلام را زنده کرده است.

بعضی از داستانهای کرامت امام غزالی نیز در تاریخ دیده می شود سبکی آنها را در طبقات الشافعیه ج چهارم نقل کرده است و یافعی در جلد

۱ - امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ نیشابور و عین القضاء همدانی و استفاده از غزالی نامه

ص ۳۰۳

۲ - رک تذکره الشعراء صفحه ۹۹ چاپ لیدن.

پیوم مرآة الجنان نقل کرده است . ما بعضی از آنها را اینجا بطور اختصار نقل می کنیم .

شیخ عارف ابوالعباس احمد ابوالخیر یمنی معروف به صیاد یمنی روایت کرده است که وی در واقعه دید سبز پوشان آسمانی بر سر قبری آمدند، مردی از گور بر آمد خلعتهای فاخر بروی در پوشیدند و او را بر مرکبی بر نشانند و همچنان از آسمانی به آسمان دیگرش سیر دادند (تا هفت آسمان بگذشت و هفتاد حجاب بردرید. پرسیدم این مرد بزرگوار کیست گفتند امام ابو حامد غزالی است ^۱

از شیخ تاج الدین ابوالفضل احمد بن محمد بن عبدالکریم معروف به عطا الله اسکندرانی شاذلی مالکی (متوفی ۷۰۹ هـ) روایت شده است که ابن حرزم در بلاد مغرب فتوی بسوختن کتاب غزالی احیاء العلوم داد و پادشاه وقت را برانگیخت تا فرمان جمع آوری نسخه های این کتاب را اجرا کند . و آنهایی که نسخه این کتاب را پنهان کرده بودند تهدید به قتل نمودند. پس روز پنجشنبه نسخه ها را از هر جا جمع کردند و فقها بر سیاست ابن حرزم اجتماع کردند و همگی فتوی دادند که احیاء العلوم غزالی مخالف شریعت محمدی است پس فتوی بسوختن نسخه ها دادند و قرار شد فردای آنروز پس از نماز جمعه کتابها را بسوزانند . ابن حرزم می گوید که شب جمعه در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با شیخین نشسته اند امام غزالی برابر ایشان ایستاده کتاب احیاء العلوم در دست داشت و گفت یا رسول الله این کتاب من و آن دشمن من است. اگر درین دفتر چندی بر خلاف شریعت تو نوشته ام توبه ام بپذیر و گرنه داد من از دشمن من بستان ! پیغمبر کتاب را گرفت و به صفحاتش یکایک یکایک نگه کرد و بسیار تحسین کرد. شیخین نیز تمجید کردند. پس پیغمبر فرمود تا ابن حرزم را برهنه کنند و پنج تازیانه بزنند چون بیدار شدم در حالیکه از صدمه تازیانه سخت دردمند بودم و تا یک ماه اندامم درد داشت ^۲ یافعی نیز این داستان را در مرآة الجنان ج ۳ ، ص ۳۳۲ چاپ هند) و در کتاب مرهم العلل المعضلة نظماً و نثراً بیان کرده است .

۱ - غزالی نامه ، ص ۴۴۵ .

۲ - همان ، ص ۴۴۴ .

ما اینجا اندیشه های هر دو دسته ، بعضی هائی که در ستایش راه مبالغه را پیموده اند و او را بر اسپ تحسین و تمجید سوار کرده به اوج ثریا رسانیدند و بعضی ها آثار وی را از ناپسندیدگی دیده ویرا مجوسی و کافر گردانده اند . « چون نقل کفر، کفر نباشد » تبیین نموده ایم .

اما حقیقت امر اینست که آنجا که به دانائی و تبحر علم و فضل غزالی تعلق دارد، از آن انکار نیست و بعضی از آثار وی مانند کیمیای سعادت و خود احیاء العلوم الدین در همه ممالک دنیا مانند خورشید درخشش دارد و خواندن برای آخرت سودمند و سبب رستگاری می شود . همین سبب است که بعد از مرگ غزالی شعرای معاصرش مرثی غرا نوشتند مانند ابوالمظفر ابیوردی و قاضی عبدالملک بن احمد بن معافی معروفند . ازین بیشتر ما صفحات را سیاه نمی کنیم ، و از خداوند رحیم و کریم مسئلت داریم ما را از حقایق دین آگاه سازد و روی صراط مستقیم گامزن نگه دارد و از انوار جمال و جلال خود هدایت کند تا به نقطه آن سعادت جاویدانه برسیم که وعده به پیمبران و ائمه اطهار داده است . آمین

منابع و مآخذ

۱ - تذکرة الشعراء، دولتشاه سمرقندی ، چاپ لیدن

۲ - راه روشن ترجمه کتاب المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیا ، ترجمه سید محمد صادق عارف ، انتشارات آستان قدس رضوی ، ۱۳۷۲ ش .

۳ - غزالی در بغداد نوشته ادوارد توماس ترجمه ذبیح الله منصورى ج ۲ .

۴ - غزالی نامه ، استاد جلال الدین همایی ، کتابفروشی فروغی ، تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۲ ش .

۵ - مشکوة الانوار ، محمد غزالی ترجمه برهان الدین حمدی ، انتشارات اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی ، ۱۳۵۰ ش .



نقش زبان فارسی در پیدایش زبانهای محلی اسلامی در چین

اشاره:

پس از ورود اسلام به چین توسط ایرانیان، فارسی به عنوان زبان اول دینی آموزشی و محاوره ای آنان مطرح گردید. بگفته پرفسور لیوانگ شنگ، اجداد قوم هوی (مسلمانان) بزبان فارسی حرف می زدند و باوجود زبان خارجی بودن، فارسی زبان اقلیت قوم هوی هم محسوب می گشت. زبان جینگ تانگ و شیائو ارجینگ زبانهای خاص مسلمانان چین می باشد. در این پژوهش لغات و ترکیبات فارسی، عربی و چینی مورد استفاده در این زبانها مورد بررسی قرار گرفته. همچنین درباره زبان نوشتاری و موارد استفاده «شیائو ارجینگ» سخن بمیان آمده. غیر از کتابهایی در این زبانها، به سنگ نوشته های زیادی از مساجد، قبرستانها و بناهای اسلامی بر جای مانده است که در آن یادداشتهایی به زبان های فارسی و عربی و کلماتی به خط شیائو ارجینگ دیده می شود آن گاه از کتابهایی که در ۱۹۳۵ و ۱۹۵۴م در مورد احکام اسلام و اعتقادات منتشر شده و شرح مبسوطی از شیائو ارجینگ دارد، تذکر بمیان آمده. در آخر هم شرحی پیرامون شیائو ارجینگ قدیم و جدید درج شده است که شایسته استفاده خوانندگان علاقه مند می باشد.

زبان فارسی و فرهنگ ایرانی - اسلامی در چین سابقه ی بسیار طولانی دارد. تجار و اندیشمندان ایرانی در اواخر دوران ساسانیان و به ویژه پس از پذیرش اسلام به عنوان دین عامه ی مردم، روابط گسترده و همه جانبه ای با مردم و سرزمین چین داشته و در کنار مبادلات تجاری به تبادل فکری و فرهنگی می پرداختند. حضور و فعالیت گسترده ی مبلغین ایرانی آیینهای بودایی، نسطوری، زرتشتی و مانوی و در نهایت اسلام در بخشهای

مختلفی از کشور چین ، و همچنین مسافرت منظم کاروانهای تجاری و بازرگانان ایرانی و اقامت طولانی مدت آنان در شهرها و باراندازهای مبادله کالاهای بازرگانی و بالاخره ازدواج و اقامت دایمی برخی از آنان در چین ، و سپس تشکیل جوامع کوچک ایرانی و ایرانی زبان در شهرها و مناطقی که در مسیر جاده ی ابریشم قرار داشتند ، کم کم زبان و ادبیات فارسی نیز به این کشور راه یافته و ماندگار شد. با گسترش تجارت بین شرق و غرب و فزونی رفت و آمد ها بین مردم چین و ایران ، تأثیر و نفوذ متقابلی بین زبان این دو کشور به وجود آمد و رفته رفته گسترش چشمگیری یافت. به ویژه تأثیر زبان فارسی بر زبانهای ترکی اویغوری ، مغولی ، منچوری و تبتی بسیار عمیق و واژه های زیادی از فارسی را در این زبانها می توان یافت.^۱ این زبان ابتدا به یکی از زبانهای رسمی تجاری و پس از راه یافتن برخی از ایرانیان به دربار امپراتوران چینی و علی الخصوص در دوران حاکمیت مغولان، در کنار زبانهای رسمی چینی و مغولی به عنوان یکی از زبانهای رسمی دربار در آمد.^۲ در آن دوران زبان فارسی زبان ادبی و دینی شرق جهان اسلام محسوب می شد ، چرا که اکثریت مسلمانان مهاجر به شرق را ایرانیان تشکیل می دادند و می توان گفت که زبان فارسی پس از ورود اسلام به چین فرهنگ زبانی مردم مسلمان و علی الخصوص مسلمانان شمال غربی آن کشور شده بود.^۳

پس از ورود اسلام به چین توسط ایرانیان و افزایش جمعیت مسلمانان در این کشور، زبان فارسی علاوه بر رواج در بازار و دربار امپراتور، در بین مسلمانان این کشور که اغلب یا اصالتاً ایرانی و یا ایرانی مقیم بوده و یا تحت آموزش و تربیت آنان بزرگ شده بودند نیز به عنوان زبان اول دینی و آموزشی و محاوره ای آنان مطرح گردید . با گذشت زمان زبان و ادبیات فارسی آنچنان در سه بخش بازار تجاری، دربار امپراتوری و جامعه ی مسلمانان چین گسترش

۱ - امیری ، کیومرث / زبان فارسی در جهان - چین ص ۱۵۷

۲ - لیو اینگ شنگ / تاریخ و نحوه ی شکل گیری خط نژاد هوی و سایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین / مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲ .

۳ - امیری ، کیومرث / زبان فارسی در جهان - چین ص ۱۵۶

یافت که موجب شد در بخش تجارت و بازرگانی و گمرکات و ادارات مالیاتی، خط استیفی یا همان خط سیاق که نوعی خط حساب و کتاب ایرانی است متداول شود^۱ و در بین مسلمانان به ویژه در بخش آموزش و سیستم آموزش مسجدی، اغلب متون درسی به زبان فارسی تألیف و تدریس شود^۲ و در دربار امپراتوری نیز برای تسهیل در روابط سیاسی بین دربار چین و پادشاهان ایرانی، موسسه رسمی آموزش زبان فارسی و تربیت مترجمین و دیپلماتهای زبردست و مسلط به زبان فارسی به وجود آید.^۳

آنچه که از آثار برجای مانده از دورانهای مختلف اسلامی پیش از همه توجه محققین و پژوهشگران علاقمند را به خود جلب می کند، گستردگی به کارگیری زبان فارسی در اسناد و مدارک و کتابهای خطی و لوح ها و سنگ نوشته های اسلامی باقیمانده از دوران سلسله های مختلف امپراتوران چینی است. هادی العلوی یکی از نسخه شناسان معروف عرب که کتابهای خطی مسجد دونگ سه درپکن را مورد بررسی قرار داده، در این خصوص می گوید: زبان فارسی و آشنایی با این زبان در کلیه کتابهای خطی عربی سایه انداخته است. در کتابهای خطی عربی، اغلب توضیحات و تفسیرهای ابتدا و انتهای کتاب به زبان فارسی است و علاوه بر آن متن بسیاری از کتابهای خطی عربی به سبک فارسی است.^۴

پرفسور لیو اینگ شنگ استاد تاریخ دانشگاه نانجینگ، در مقاله ای تحت عنوان "تاریخ و نحوه شکل گیری خط ملت هوی و سایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین" می گوید: در دوران حاکمیت سلسله های تانگ، سونگ و یوان، اجداد قوم هوی (مسلمانان) بیشتر به زبان فارسی

۱ - لیو اینگ شنگ / تاریخ و نحوه شکل گیری خط نژاد هوی و سایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین / مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲.

۲ - ابراهیم فنگ جین یوان / الاسلام فی الصين / ص ۱۹۸ تا ۲۰۱.

۳ - لیو اینگ شنگ / تاریخ و نحوه شکل گیری خط نژاد هوی و سایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین / مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲.

۴ - هادی العلوی / المخطوطات العربیه فی جامع بکین / ۱۹۷۸، ص ۴۷۵.

حرف می زدند و زبان فارسی در عین اینکه یک زبان خارجی بود، زبان اقلیت قوم هوی هم محسوب می شد. این امر قرن‌ها به همین وضع ادامه داشت ولی پس از گذشت صد ها سال به تدریج زبان چینی جایگزین زبان فارسی شد، اگرچه هم اکنون نیز تعداد زیادی از واژه های فارسی همچنان مورد استفاده ی قوم هوی می باشد که محافل اسلامی این واژه هارا " زبان مسجدی" می گویند.^۱

پرفسور در ادامه می افزاید: نیروهای چنگیز و فرزندان او امپراتوری وسیع مغولی را تأسیس کردند. در این سرزمین پهناور زبانهای مغولی، چینی و زبان هوی (زبان فارسی) زبان رسمی بودند... دولت یوان برای برقراری ارتباط بین مقامات مسلمان فارس زبان و مردم چین، درسازمانها و ادارات دولتی مترجم هوی (فارس زبان) استخدام می کرد، و لذا در سال ۱۲۸۹ میلادی برای تربیت مترجمین مورد نیاز، مدرسه آموزش زبان فارسی دولتی را دایر کرد. در این مدرسه نه تنها زبان فارسی تدریس می شد، بلکه زبان دیگری بنام استیفی که علایم نوشتاری خاصی برای کتابت اسناد رسمی دولتی است هم تعلیم داده می شد.^۲

پس از تأسیس دودمان مینگ، مدرسه ی آموزش زبان فارسی توسعه ی بیشتری یافت و در آکادمی امپراتوری، موسسه ای بنام سی ای گوان (انستیتو آسیا) با هشت مدرسه زبانهای خارجی شکل گرفت که عبارت بودند از زبان فارسی، تاتاری، نوزن، شی فان، شی تیان، بسای ای، گائو چانگ، و برمه ای.^۳

در ابتدا مدرسین این زبانها اغلب از کسانی انتخاب می شدند که زبان مادری آنها بود و زبان آموزان بیشتر چینی بودند، ولی به مرور زمان معلمین و دانشجویان همگی چینی شدند. این موسسه حتی پس از برکناری

۱ - لیو اینگ شنگ / تازیخ ونحوه شکل گیری خط نژاد هوی و سایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب

چین / مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲.

۲ - همان.

۳ - همان.

هردمان مینگ و روی کار آمدن سلسله ی چینگ و تا سال ۱۷۳۶ میلادی یعنی به مدت ۴۴۷ سال به فعالیت آموزشی و تربیت مترجمین همزمان و مترجم اسناد و مدارک دولتی به زبان فارسی خود ادامه داد.^۱

"طبق نوشته های جهانگردانی همچون پادری اودوریک، مارکوپولو و ابن بتوته، در دوران فعالیت راه ابریشم، زبان فارسی زبان بین المللی و بازرگانی در مناطق چینی راه ابریشم بوده و به دستور امپراتوران چینی، در چین قدیم مدرسه هایی برای تدریس زبان فارسی و تربیت کارمندان فارسی دان تاسیس شده بود که در اسناد تاریخی و رویداد های چین به آن اشاره شده است."^۲

محصول این مدارس به ویژه بخش مترجمین آن، تربیت افرادی مسلط به زبان و ادبیات فارسی بود که نه تنها مکاتبات شاهان و حکومت های مختلف فارس زبان ایرانی مستقر در هرات، سمرقند، اصفهان و... را برای امپراتور ترجمه می کردند، بلکه نامه های ازسالی از طرف امپراتور چین را هم به سه زبان فارسی، چینی و مغولی نگاشته و به دربار ایران ارسال می کردند.^۳

عبدالرزاق سمرقندی در کتاب "مطلع السعدین" می گوید: "سه نامه همراه سفیران بود، یکی نامه ی امپراتور چین به شاه رخ، دیگری صورت تحفه ها و هدایا و سومی نقشه ی راه و هریک از این نامه ها به سه زبان بود. زبان و خط فارسی، زبان و خط ترکی مغولی و زبان و خط چینی."^۴

پرفسور لیو اینگ شنگ نیز در این زمینه می گوید: "اینک در منابع چینی مسلم است که نخستین نامه ی خاقان چین به دربار پاپ در اروپا به زبان فارسی بوده و گویا مارکوپولو نیز با استفاده از زبان فارسی می توانسته در تمام مناطق چین به راحتی با مقامات محلی ارتباط برقرار کند."^۵

۱ - همان.

۲ - امیری، کیومرث/ زبان فارسی در جهان - چین / ص ۱۵۵.

۳ - همان.

۴ - سمرقندی، عبدالرزاق / مطلع السعدین / صص ۲۲۰ و ۳۸۶ ذیل حوادث سال ۸۱۵.

۵ - پوجان / تاریخ مختصر چین / ص ۲۳.

دستاورد دیگر مدرسه ی آموزش زبان فارسی آکادمی امپراتوری چین ، تهیه و تألیف " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی " بود که مورد استفاده ی اساتید، دانشجویان و مترجمین زبان فارسی قرار می گرفت . طبق اسناد و مدارک تاریخی برجای مانده از آن دوران ، توسط اساتید و معلمین زبان موسسه ی سی ای گوان ، مجموعاً ۱۳ فرهنگ لغت چینی به زبانهای مختلف و بالعکس تألیف شد که یکی از آنان " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی بود " .^۱ با توجه به این که زبان چینی حروف و الفبای مشخصی ندارد، لذا این فرهنگها بصورت موضوعی و تحت مدخلهایی همچون نجوم ، جغرافیا ، داروهای گیاهی ، کشاورزی و ... تألیف و تحت هر موضوع لغتهای مربوط به آن آورده می شد .^۲ در این فرهنگها کلمات خارجی بصورت آوا نویسی شده به زبان چینی با ذکر معانی چینی آنها نوشته شده و مورد استفاده ی مترجمان قرار می گرفت.

آقای جیانگ زنگ مجموعه دار کتابهای دوران سلسله ی چینگ در خصوص کتاب " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی " می گوید : این لغتنامه به بخشهای مختلفی تقسیم شده و در بالا کلمات فارسی با حروف فارسی ، در وسط معانی چینی کلمات و در پایین کلمات فارسی با آوا نویسی چینی نگاشته شده است .^۳

بر اساس پژوهشهای انجام گرفته توسط یکی از محققین ژاپنی بنام آقای بان تیان شی شین، هم اکنون شش نسخه از " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی " در کتابخانه های آلمان، ژاپن ، فرانسه ، انگلستان و کتابخانه ی دانشگاه پکن موجود است که هر کدام دارای امتیازات و نواقصی است که از مجموع آنان می توان متن اصلی این لغتنامه را به دست آورد .^۴ محقق ژاپنی دیگری

۱ - لیو اینگ شنگ / پژوهشی پیرامون لغتنامه مدرسه هوی هوی ، و فرهنگ مدرسه هوی هوی / مجله

پژوهشهای تاریخ دودمان یوان و تاریخ ملی / شماره ۱۵ سال ۲۰۰۲ .

۲ - همان .

۳ - همان .

۴ - همان .

بنام تیان بان شینگ دا ئو ، در این زمینه تحقیقات مفصلی به عمل آورده و ظرف هشت سال از دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ چهار رساله ی علمی و پژوهشی پیرامون " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی " منتشر ساخت که اطلاعات ارزشمندی از دوران فعالیت مدرسه ی آموزش زبان فارسی و لغتنامه ی مذکور در اختیار علاقمندان قرار می دهد.

شخص پرفسور لیو نیز پژوهش مفصلی در دو زمینه " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی " و " فرهنگ مدرسه ی هوی هوی " انجام داده که نتایج آن در مقاله ای تحت عنوان " پژوهشی پیرامون - لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی - و - فرهنگ مدرسه ی هوی هوی - در مجله ی پژوهشهای تاریخ دودمان یوان و تاریخ ملی به شماره ۱۵ سال ۲۰۰۲ منتشر شده است .^۱ براساس نوشته ی پرفسور لیو " باتوجه به اینکه نسخه ها و مدارک مربوط به مدرسه ی هوی هوی در کتابخانه های کشورهای مختلف جهان نگهداری می شود ، از سوی محققین و مراکز پژوهشی انگلیس ، آلمان ، ژاپن ، فرانسه و چین پژوهشهای مختلفی در این زمینه در حال انجام است که برای تبادل اطلاعات و نتایج پژوهشهای به عمل آمده و نتیجه گیری بهتر ، بین محققین این کشورها همکاری و هماهنگی های خوبی در حال انجام است ، و خود من چندین بار بنا به دعوت دانشکده آسیا و آفریقا و دانشکده باستان شناسی لندن در سال ۱۹۹۳ به این کشور مسافرت نموده و دو بار نیز در سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ به دعوت بنیاد هامبورگ به آلمان سفر کرده ام .^۲ هم اکنون نیز موسسه پژوهشی مستقلی در دانشگاه نانجینگ به ریاست پرفسور لیو اینگ شنگ برای تحقیق و پژوهش پیرامون " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی " ، " نامه ها و مکتوبات مدرسه ی هوی هوی " و " خط نوشتاری شیائو ارجینگ " که ترکیبی از واژه های فارسی ، عربی و چینی

۱ - برگردان کامل این مقاله به فارسی در مجله - رویدادهای فرهنگی چین - شماره های رایزنی فرهنگی ایران در چین چاپ شده است .

۲ - لیو اینگ شنگ / پژوهشی پیرامون - لغتنامه مدرسه ی هوی هوی - و - فرهنگ مدرسه ی هوی هوی / مجله پژوهشهای تاریخ دودمان یوان و تاریخ ملی / شماره ۱۵ سال ۲۰۰۲ .

است و اغلب نسخه های برجای مانده از آن دوران به این سبک و سیاق نوشته شده است ، ایجاد و به فعالیت پژوهشی خود ادامه می دهد^۱.

توسعه ی فراگیری زبان فارسی و سپس ترکیب آن با زبان چینی، موجب شد که در طول چندین قرن تعامل و در هم آمیختن این زبانها با یکدیگر، کلمات و واژه های ترکیبی جدیدی از فارسی عربی و چینی متولد شود . افزایش تعداد مسلمانان در سرتاسر سرزمین پهناور چین، و به دنبال آن پیدایش فرهنگ و ادبیات و زبان خاص مسلمانان چینی ، به ویژه پس از روی کار آمدن سلسله مینگ، و آغاز سخت گیری آنان نسبت به مسلمانان و خاندانهای اصیل ایرانی مقیم چین، و قطع ارتباط آنان با سرزمین های فارس زبان، و از همه مهمتر تغییر اجباری زبان گفتاری و آموزشی مسلمانان از فارسی به چینی ، همگی زمینه را برای پیدایش زبانهای جدید محلی به نامهای "جینگ تانگ" و "شیا ئو ارجینگ" فراهم ساخت که این زبانها تا چندین قرن به حیات خود ادامه داده و آثار متعددی علی الخصوص در زمینه های دینی و مذهبی به وجود آید که هم اکنون به عنوان میراث پرافتخار فرهنگ اسلامی و مسلمانان چین از آنها یاد می شود.

زبانهای "جینگ تانگ" و "شیا ئو ارجینگ" زبانهای خاص مسلمانان چین.

زبان جینگ تانگ ، زبان محلی خاص با حروف و الفبای فارسی است که در میان مسلمانان چین صد ها سال رایج بوده و با دیگر زبانهای موجود در این کشور فرق زیادی دارد . مصادر کلمات و واژه های این زبان را ، واژه های فارسی ، عربی و چینی تشکیل داده و یا ترکیبی از آنها است . ترکیبهای مختلف فارسی - عربی ، عربی - چینی و فارسی - چینی . از آنجا که از ابتدا واژه ها و کلمات دینی مورد استفاده ی مسلمانان در چین اکثرا فارسی و عربی بوده است ، لذا غالب لغات و واژه های زبان جینگ تانگ را لغات و کلمات فارسی تشکیل داده و یا معنا و مفهوم کلمات فارسی و عربی در قالب لغات چینی بیان شده است . کلماتی همچون (نماز ، روزه ، بامداد ،

^۱ - Institute of Ethnic Minorities and Chinese Bordering Areas Studies - Nanjing University

دشمن ، پیشین ، خفتن و ...) کلمات خاص فارسی ، و لغاتی چون (ایمان ، حج ، زکات ، خلیفه ، امام و ...) کلمات خاص عربی ، و واژه هایی مثل (وانگ رن به معنی مرگ ، جیوی کونگ به معنای رکوع ، وانگ شیانگ به معنی امیدواری و ...) کلمات خاص چینی هستند که در زبان جینگ تانگ از آنان استفاده می شود . همچنین کلمات ترکیبی مثل " بی نصیب " ، " رباشی بوده " به معنای ربا حرام است ، " بیمار لیاوو " به معنی مریض شدم ، نمونه ای از کلمات ترکیبی فارسی ، عربی و چینی است که در این زبان از آنها استفاده می شود .^۱ برخی از کلمات مورد استفاده در این زبان هم واژه های خاص آیین بودایی است که جهت بازگویی و انتقال مفاهیم اسلامی به عاریت گرفته شده اند . برخی از کلمات و واژه ها نیز ترکیبی از مفردات عربی - چینی ، و یا فارسی - چینی است که بازمعنایی خاصی دارد که با معانی اصلی آن مفردات فرق دارد . گاهی در یک جمله ابتدا کلمه ای فارسی و یا عربی است در حالیکه خبر کلمه ای چینی است ، و یا بالعکس . در پاره ای از موارد فاعل کلمه ی فارسی و یا عربی است و فعل از واژه ای چینی تشکیل شده است ، و یا بالعکس . همچنین در بعضی از موارد مسند جمله کلمه ای فارسی یا عربی است و مسند الیه چینی است و یا بالعکس .

با همه ی این آشفتگی ها و تلفیق ها و ترکیبها ی نامتجانس ، این زبان صدها سال بین مسلمانان مناطق مختلف متداول بوده و بخشی از هویت تاریخی ، دینی و فرهنگی آنان را شکل می دهد . علی رغم اینکه تعداد کلمات و واژه ها و اصطلاحات این زبان محدود است ، ولی یک واقعیت انکار ناپذیری است که صدها سال حتی تا نیمه ی دوم قرن بیستم ، بین مسلمانان رواج داشته است . برخی از تعابیر و اصطلاحات شایع در این زبان ، در ادبیات و فرهنگ مکتوب و شفاهی مسلمانان جنبه ی حیاتی پیدا کرده و اثر تاریخی مهمی در اسلام خاص چین و ادبیات نژاد هوی برجای گذاشته که در حال حاضر هم از آنان استفاده می شود .^۲

۱ - ابراهیم فنگ جین یوان / الاسلام فی الصين / صص ۲۰۱ تا ۲۰۴ .

۲ - همان .

زبان نوشتاری "شیائو ارجینگ"

زبان نوشتاری شیائو ارجینگ (به معنی آسان کننده ی فهم کتب دینی که به فارسی و عربی است)، بخشی از تاریخ مکتوب مسلمانان و تاریخ اسلام در چین را تشکیل می دهد. مسلمانان چین از این زبان برای فهم آسان محتوای کتب دینی استفاده می کردند. در مناطقی از چین همچون استانهای گانسو، نینگ شیا، چینگ های و ... مدرسین علوم دینی و مولفین آثار اسلامی برای آسان ساختن فهم مطالب و عبارتهاییکه آموختن آنان از زبانهای فارسی و عربی مشکل بود، شرح و تفسیری به زبان چینی با استفاده از حروف و الفبای فارسی و عربی می نوشتند که این نوع نوشته هارا شیائو ارجینگ (نوشته های آسان کننده و خود آموز) و یا (نت برداری و یادداشت) می گفتند، و در واقع از این نوشته ها برای کمک در امر آموزش و یادگیری استفاده می شد. در حقیقت می توان گفت: زبان شیائو ارجینگ زبانی است که کلمات چینی با حروف فارسی و مخلوطی از کلمات فارسی و عربی است که در بین آنها از کلمات چینی هم استفاده می شد^۱.

در خصوص تاریخ و نحوه ی به وجود آمدن این زبان، پژوهشگران دو احتمال را ذکر کرده اند.

- الف - احتمال داده می شود که این زبان نوشتاری همزمان با ورود مسلمانان به چین در دوران حاکمیت سلسله های تا نگ و سونگ (۱۲۷۱ - ۹۰۷ میلادی) برای توضیح کلمات چینی با الفبای فارسی و عربی ایجاد شده است. البته برای اثبات این ادعا سند و مدرک قابل قبولی وجود ندارد.
- ب - احتمال دوم اینکه این زبان همزمان با آغاز دوره ی آموزشهای مسجدی به وجود آمده است. معلمین و مدرسین آموزش مسجدی برای تشریح و تفسیر متون درسی و آسان شدن فهم و حفظ آن، از کلمات و الفاظ چینی که با الفبای فارسی نوشته می شد استفاده می کردند. دلیل صحت این ادعا و نظریه، وجود یادداشتها، کتابها، جزوات کمک آموزشی فراوانی است که توسط علما و مدرسین علوم دینی در دوران

۱ - همان.

سلسله های مینگ و چینگ (۱۹۱۱ - ۱۳۶۸) نوشته شده وهم اکنون قابل دسترسی است . فراوانی اثار مکتوب تاریخی موجود ، می تواند دلیل محکمی بر صحت این نظریه باشد . از قدیمی ترین سند مکتوب به زبان شیائو ارجینگ می توان به سنگ نوشته ی موجود در مسجد جامع شهر شی ان اشاره کرد که در تاریخ ۷۴۰ هجری قمری (۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ میلادی) نوشته شده و در آن شرح مفصلی از اسامی افراد خیری که در ترمیم و بازسازی مسجد مشارکت نموده اند را بیان و در آن تاریخ باز سازی و اطلاعات مفید دیگری ارایه شده است . گفته می شود که مسلمانان از اواسط قرن چهاردهم میلادی در مکتوبات خود استفاده از این خط و نگارش را آغاز کردند .

موارد مورد استفاده از زبان نوشتاری شیائو ارجینگ

۱- از ابتدای ورود اسلام به چین اغلب کتابهای اسلامی و آموزشهای دینی، به فارسی نوشته می شد، و بخش اعظمی از کتابهای درسی مدارس مسجدی را هم کتابهای نوشته شده به زبان فارسی تشکیل می داد . کتابهایی همچون (عوامل فی النحو) ، (ضوء المصباح) ، (عوامل زنجانی) ، (شرح الکافیة) ، (تلخیص المفتاح) ، (عقاید الاسلام) ، (شرح الوقایه) ، (الخطب) ، (المرصاد) ، (الاربعون) ، (اشعه اللمعات) ، (گلستان) ، (بوستان) و (منهاج الطلب) که یکی از کتابهای درسی آموزش زبان فارسی است و اولین کتاب آموزش زبان فارسی برای غیر فارسی زبانان محسوب می شود ، نمونه ای از کتابهای درسی اخلاقی و اعتقادی مسلمانان چین به شمار می آیند که همگی به زبان فارسی بوده و بیشترین حجم کتابهای درسی مدارس مسجدی را به خود اختصاص می دادند . حتی برخی کتابهای آموزشی هم که به زبان عربی نوشته شده بود معمولا نویسندگانش ایرانی بوده و فرهنگ ایرانی در آنها به وضوح مشاهده می شد .^۲ معمولا در این

۱- همان .

۲- ابراهیم فنگ جین یوان / الاسلام فی الصين / صص ۱۹۸ تا ۲۰۱ .

کتابها از واژه ها واصطلاحات عربی و آیات قرآنی واحادیث زی استفاده می شد که مدرسین علوم اسلامی درحاشیه ی آنها مطالبی را زبان شیائو ارجینگ به عنوان ترجمه و تفسیر عبارات عربی درج می کردند علاوه بر توضیحات مورد اشاره ، مطالب دیگری هم به همراه جدا کلمات عربی وفارسی در توضیح بیشتر آن مطالب می نگاشتند. آقای فن چنگ لیه یکی از دانشمندان اسلامی در این زمینه گفته : در گذشته ها خیلی دور کتابهای ملا جامی ، البیان ، الوقایه و برخی دیگر از کتب عربی وفارسی به زبان شیائو ارجینگ ترجمه و چاپ شده بود . هم این مطالب بیانگر این واقعیت است که شیائو ارجینگ وسیله ای برای تدریس آسان کتب فارسی وعربی برای طلاب و دانشجویان علوم اسلامی مدارس مسجدی بوده است . این افراد با اینکه به زبان چینی تکلم می کردند ولی نوشتن و خواندن خط چینی برایشان سخت بود به همین دلیل برای شرح وتفسیر عبارات ولغات مشکل از نوشتار شیائو ارجینگ استفاده می کردند .

۲- سنگ نوشته های زیادی از مساجد ، قبرستانها و بناهای اسلامی برجای مانده است که در آنها یادداشتهایی به زبان فارسی وعربی وکلماتی به خط شیائو ارجینگ دیده می شود . اخیرا یک کتاب بسیار قدیمی در شهر شی ان به دست آمده که توسط یکی از روحانیان دوران حکمرانی امپراتور شون چی (۱۶۶۰-۱۶۴۴) نوشته شده و در آن از کلمات شیائو ارجینگ استفاده شده است . همچنین کتابی تحت عنوان " سؤال و جوابهایی پیرامون احکام اسلام " در سال ۱۹۳۵ در شانگهای به زبان چینی منتشر شده که شرح مبسوطی به زبان شیائو ارجینگ دارد . کتاب دیگری با عنوان " پرسش و پاسخیهای پیرامون اعتقادات " در سال ۱۹۵۴ به زبان عربی چاپ شده که ترجمه ی آن به زبان شیائو ارجینگ است . این نوع نوشته ها و کتابها از گذشته های دور در استانهای چینگ های ، نینگ شیا ، گنسو و های نان شایع ومتداول بوده وحتى هم اکنون نیز در برخی مناطق دور افتاده توسط روحانیون مسن تدریس می شوند .

۳- در قرون گذشته زبان شیائو ارجینگ در محاورات اجتماعی قوم هوی بصورت وسیعی مورد استفاده بوده و از آن به عنوان وسیله ای برای بیان مفاهیم دینی و تدریس به زبان چینی و تألیف و تدوین کتب مذهبی و اسناد و نامه ها استفاده می شد. در جلد سیزدهم کتاب " نهضت های قوم هوی " که زیر نظر پروفیسور بای شویی نوشته شده ، تصاویر متعددی از اسناد تاریخی نوشته شده به زبان شیائو ارجینگ نیز مشاهده می گردد.

شیائو ارجینگ قدیم و شیائو ارجینگ معاصر

الف - در شیائو ارجینگ اصلی ، از کلمات فارسی و عربی بسیار همراه با کلمات چینی نوشته شده با الفبای فارسی استفاده شده و یا ترکیبی از واژه های این سه زبان است که با کاربرد های خاصی همراه است ، و تعداد زیادی نیز کلمات ابداعی بدون هیچگونه قاعده و قانون در آن به کار رفته است . این نوع از زبان شیائو ارجینگ ، با اسلوب های لغوی خاص شایع در مدارس مسجدی تمیز داده می شود که دارای الفاظی دشوار و غیر قابل ترجمه است .

ب - در شیائو ارجینگ معاصر ، بیشتر از لغات چینی استفاده شده که با حروف فارسی نوشته شده و کلمات و واژه های فارسی و عربی در آن به ندرت به کار رفته است . در این نوع از شیائو ارجینگ ، کلمات سخت و غیر قابل فهم خیلی کمتر استفاده شده و معانی واژه ها دقیق و بیان و یاد گیری آنان سهل تر است .

البته اختلاف لهجه ی مسلمانان مناطق مختلف و نبود قاعده و قانون واحد در نوشتن و استفاده از حروف و الفبای مشخص برای کلمات چینی ، اعمال سلیقه فردی در کتابت و ثبت کلمات ، و ناتوانی الفبای عربی و فارسی برای ضبط و نشان دادن واژه ها و اصوات چهارگانه ی تلفظ کلمات چینی که با هر تغییر صوت معانی آنان نیز تغییر می یابد، و پاره ی

دیگری از مسایل، موجب شده که این زبان نوشتاری فاقد رسم الخط و شیوه ی نگارشی واحد شده و از خلاقیت و پویایی و توانایی لازم برای حل مشکلات و بیان و کتابت دقیق واژه ها عاجز و در بین زبانهای رسمی پیرامونی خود از جایگاه ارزشی کمتری برخوردار شود. ولی با همه ی این نواقص، این زبان بخشی از تاریخ و میراث مکتوب و هویت زبانی قوم هوی و مسلمانان چین را تشکیل می دهد که اساس آن را بیشتر حروف و الفبا و واژه های فارسی تشکیل می دهد.

با عنایت به اهمیت این زبان در شناخت هرچه بیشتر تاریخ اسلام و مسلمانان چین، و نقش و جایگاه زبان، کلمات و حروف الفبای فارسی در تکوین و توسعه ی زبان شیائو ارجینگ، جا دارد که محققین و پژوهشگران و زبان شناسان ایرانی با همکاری محققین (به ویژه پژوهشگران مسلمان) چینی، مشترکا در این زمینه به تحقیق و پژوهش پردازند تا ضمن دستیابی به شناخت بیشتر به این زبان وابسته به زبان فارسی کمتر شناخته شده در ایران، هویت تاریخی و ادبی و فرهنگی خاص مسلمانان چینی را نیز احیاء نمایند. بهترین شخصی که می تواند در این زمینه با محققین ایرانی همکاری کند، پروفیسور لیو اینگ شنگ و بهترین موسسه، همان موسسه ی مطالعات اقلیتهای قومی و مناطق مرزی دانشگاه نانجینگ است که آمادگی لازم را برای هر نوع همکاری چه از نظر نیروی انسانی و چه از لحاظ اسناد و مدارک، دارند.

غزل سرایی بیدل

چکیده:

بیدل یکی از تواناترین سخنسرایان دوره تیموریان شبه قاره و صفویه بوده است. وی زاده ۱۶۴۴م در دوره حکومت شاه جهان بوده. پس از درگذشت اورنگ زیب (۱۷۰۷م) سلطنت تیموری به وضع رکود و انحطاط گرائید. آن گاه قبل از این که ویژگیهای شعر بیدل مورد بررسی قرار گیرد تحلیل سبک هندی در دو بخش صورت گرفته است. یعنی از نظر روش در مورد ویژگی های خیال پردازی، تجسم کردن، موسیقی و سپس از لحاظ معنویت در عالم مطالعه، فلسفه هندی، وحدت در کثرت شعر بیدل ارزیابی گردیده است دو بیت بیدل که در این بخش به آن اشاره شده به شرح زیر می باشند:

آن پری روی که من دیوانه اویم منم
من روم جایی که خود را او تماشا می کنم

مباش غافل از انداز شعر بیدل ما شنیدنی سنت نوایی که کم نواخته اند می گویند که بیدل یکی از تواناترین شاعران عهد مغول و صفوی بوده است، اما با وجود این که خود در هندوستان شاعران فارسی و اردو زمان بعدی چون غالب و اقبال و دیگران از او پیروی کردند و هم به موفقیت رسیدند، اما در قرن بیستم بخصوص در هند او مورد بی اعتنائی قرار گرفته است و اهل ادب ایران و هند او را نادیده گرفتند (۱) خوشبختانه، الآن به سبب کوشش های بیدل دوستان ایران و هند، دوباره توجه فراوان به بیدل شناسی به نظر می خورد که مورد تحسین و تمجید است (۲)

وقتی ما در سخن شاعران بزرگ حسن معنی و بیان عالی می بینیم، معمولاً فکر می کنیم که تمام مسائل خرد (Minute) یا باریک درباره اصل و اساس انسان از افکار و الهامات او برخاسته است. و مزید بر آن اینکه صریح خامه ایشان چون نوای سروش بوده، به همین دلیل، درباره مسایل عمیق

۱ - استادیار، مرکز مطالعات فارسی و آسیای میانه - دانشکده مطالعات زبان و ادب و فرهنگ،

دانشگاه جواهر لال نهرو، دهلی نو - ۶۷

وجود و ماوراء اشعار الهامی به صفحه کاغذ رقم گردیده . با وجود اینکه هیچ کس نمی تواند از این حقیقت منکر باشد که حالتی که در آن شاعر شعر می سراید، نزدیک یا مثل کیفیت الهام می باشد و به هنگام سرودن شاعر را در حلقه خود می گیرد . علاوه بر این ، خود شخصیت یا ذات شاعر به زبان «الهامی» او در شعرش تراوش می کند و هم هویدا می گردد. طوری که زیب النساء مخفی گفته :

در سخن پنهان شدم ، مانند بو در برگ گل هر که می خواهد مرا، گو در سخن بیند
اما خود ذات و شخصیت شاعر که وجود خیلی پیچیده ای دارد و عظمت فکری و شخصی در وجودش از طرف فطرت به او تحمیل می گردد، در رشد شخصیتش ، تجربیات و احساسات باطنی و ظاهری نیز نمایان می شود و امتیازات و ویژگی او از همین طریق هویدا می شود، بیدل خودش می گوید :

صد قطره و موج محو طوفان گردد کز دریا گوهری نمایان گردد
فطرت عمری کند تگ و تاز هوس تا نقش ادب بندد و انسان گردد

این جا سوالی بوجود می آید که در شخصیت بیدل کدام عوامل خارجی و داخلی سهمی داشته اند و اصولاً و اساساً در پاسخ همین سوالها رموز و اسرار عظمت بیدل پنهان است.

بیدل در سال ۱۶۶۴ میلادی تولد یافت که اواخر عهد شاه جهان (متوفی ۱۶۶۶ م) بود (۳) در سن بیست سالگی بیدل به دهلی رسید ، آن موقع آباد کننده این شهر مثل یک زندانی منتظر مرگ بود. اشخاص نامدار و محبوب آن زمان چون دارا شکوه و سرمد در حالت رنج آور کشته شده بود و ملا شاه بدخشی و جهان آرا بیگم برای توضیحات عقاید خود مجبور گشتند. سپس اورنگ زیب هم به دکن منتقل گردید. بعد از هجرت اورنگ زیب حالت دهلی تغییر یافته بود ، و بیدل خیلی دل شکسته و غم زده بود و آه و ناله او کاملاً در اشعارش محسوس می شود ، درد شدید احساس فراق است مثل همان دردی که عاشق بعد از دفن محبوب و عزیرش ، خود را تنها می بیند . این گونه مشهودات ذهن حساس بیدل را تجربه جولان قرون را فراهم آورد.

پس از وفات اورنگ زیب (در سال ۱۷۰۷م) سلطنت مغولها در حالت رکود و زوال بود زیرا که وفات اورنگ زیب خلاء بزرگی را در

دستگاه قدرت به وجود آورد و تدریجاً شاهان مغولی بعد از این پادشاه ، سرزمین های تحت سیطره امپراطوری خود را در اثر فشار داخلی اعم از جات های پنجاب و مراتاهای دکن و همچنین با وجود فشار خارجی اعم از نادر شاه افشار و احمد شاه ابدالی ، از دست دادند. بیدل به عنوان یک مشاهد حساس حالت بی نظمی و افزایش عناصر زوال را در طول سلطنت دید، و چون در دهلی مقیم بود ، آن حالت بی نظمی را بخصوص در زمان جهاندار شاه ، و فرخ سیر و برادران سید بشدت احساس کرد و بدقت درک نمود. اما از طرف دیگر اهل عرفان ، علم و فلسفه چراغ وجدان و تصور را روشن کرده بودند و بیدل نه تنها یکی از برجستگان بوده بلکه زادگاهش برای آنان چون طور معرفت تلقی می شد این همه مشهودات و تجربیات ، ذهن و شخصیتش را طرح داد و در اشعارش می توان احساس کرد. به همین دلیل ، علاوه بر این ، یک گونه واخواهی ، جوش و جنبش ، و اعتراض شدید علیه ضعف و رکود در لحن شعرش به گوش می رسد.

در تاریخ شعر به نظر می رسد هر گاه یک سبک یا شیوه بیان بوجود می آید بعدها عده بی شماری از آن پیروی می کنند و بعضیها در آن شیوه به کمال می رسند، اما زمانی می رسد که یک نفر آن شیوه را به اوج می رساند و آن کلام الهامی است که آشکار می گردد. و این کمال بیان و شیوه ، شامل کوشش ها و تلاش های همه سخنوران آن سبک می باشد. بنابر این ، ما پیروی شاعران قبلی آن شیوه را در اشعار شاعران بعدی می بینیم . اما وقتی که تلاش های مرتب و متواتر به نقطه اوج کمال خود می رسد و همه زیباییهای آن سبک و شیوه ، با بیان و معنا جلوه می نماید و در این هنگام است که سخنی چون فردوسی و حافظ و بیدل بوجود می آید و حقیقتاً اشعار ایشان به کمال رسیدن آن شیوه را نشان می دهد که آنها پیروی کردند و نه اینکه آنها خود بنیان گذاران این شیوه بودند. از آن به بعد زوال و رکود آن شیوه به نظر می آید و این حقیقت در مثالهای ذکر شده هویدا است. ازین لحاظ می توانیم بگوییم که شاید سبک جدید تا الآن در جستجوی کمال خود است که نیما بنیان گذار آن بوده .

تاریخ هزار و صد ساله شعر فارسی هم شاهد این حقیقت است که هر دوره سبک شعر فارسی توسط یک نابغه آن سبک خاص ، باوج خود می رسد. مثلاً خود نویسنده « سبک شناسی » ملک الشعراء بهار طوری سبکهای مختلف

را در تقسیم بندی آورده است که اگر همان را در نظر داشته باشیم ، باز هم می بینیم که در عهد سبک خراسانی شعر فردوسی یا در عهد سبک عراقی شعر حافظ ، سخنی است که به درجه کمال و الهام رسیده است . به همین دلیل ، در زمان سبک هندی یعنی از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم میلادی شعر سبک هندی در اشعار بیدل باوج کمال رشد یافته است . بیدل نابغه بی عدیل عهد سبک هندی است و کل عناصر مختصات شعر آن دوره با همه خوبیها و ابداعات خود در شعرش جلوه می نماید.

اینجا باید نکاتی را متذکر شویم که اصلاً دلیل این عظمت و بزرگی بیدل چیست ؟ و چرا ما غزلیات بیدل را بهترین نمونه «سبک هندی» قرار می دهیم.

اما ، قبل ازین که ذکر مختصات اشعار بیدل مورد بحث و تحلیل قرار داده شود ، باید اشاره ی اجمالی درباره مختصات اساسی «سبک هندی» آورده شود و هم اینکه کدام از آن مختصات است که در شعر بیدل به صورت زیباتر جلوه نموده و قبل از بیدل چه کسانی بوده اند که او از آنها پیروی کرده و چطور و چقدر به مقابله آنها به مقام ارفع رسیده.

در آغاز ذکر مختصات سبک هندی باید یک نکته کوچک ، اما مهم ، در خور توجه ما باشد. معروف است که سبک هندی در هند آغاز یافته ، اما این عقیده کاملاً درست نیست. چون اصل سبک هندی در زمان سلجوقیان ترکستان روم که ربطی به سلجوقیان ایران داشتند و شاعرانی چون شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی ، بهاء الدین پدر مولانا رومی را دعوت کردند و فارسی آنجا رواج پیدا کرد و بعداً در نتیجه اختلاط روش شعری ترکی و فارسی سبک تازه فارسی بوجود آمد و رشد کرد. می توان بنیان گذار این سبک را سلطان ولد پسر مولانا رومی قرار داد. خوبی این روش این بود که کلمات ، ترکیبات و اصطلاحات شعر ، کهنه بود اما روش فکری ، ترکی بود یعنی خیال بندی و این شیوه خیال بندی نزدیک به روش فکری هندی ها است ، به همین دلیل در شبه قاره هند پرورش و پیشرفت کرده و بعنوان «سبک هندی» معروف گشته (۴) شعر فارسی که ششصد سال پیش تحت تأثیر صرف و نحو و عروض عرب پا به عرصه وجود گذاشته بود و از آن دیار بیگانه تغذیه می شد ، این بار میهمان دربار مغول شده بود و شانه به شانه ی شعر هند ، در این دربار رشد می نمود . در این ضیافت اگر فرهنگ فارسی توانست توانایی زبانش را به رخ بکشد ، فرهنگ هندی نیز در مقابل ، توانست موسیقی ، رقص و عرفانش را بنمایاند (۵) و این طور هند عهد

مغول صحنه بزرگ اختلاط فرهنگهای مختلف و تجربیات ادبی گوناگونی گشت که دارای عناصر کل جهان فارسی شامل ایران و افغانستان و آسیای مرکزی و هند می باشد. علت غریب شدن سبک هندی در ایران با زوال و رکود امپراطور مغول در هند بی ارتباط نبوده چنانچه روابط شاعران هند و ایران قطع شده و به همین دلیل ، سبک هندی عهد بعد با سبک هندی قبل متفاوت شد و برای ایرانیها غریب گردید.

تحلیل « سبک هندی » در دو بخش است .

(الف) از نظر روش :

۱ - خیال پردازی اساسی ترین اختصاص سبک هندی است . شاعر در پرده خیال خود نکته های گوناگونی را می آفریند و شعر مانند یک تار عنکبوت در هم می پیچد. میان شاعران سبک هندی، عرفی در هنر خیال پردازی مهارت بسزایی دارد . مثلاً می گوید :

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند
بیدل می گوید :

این صیدگاه کیست که از جوش کشتگان
بسمل چو رنگ در جگر خون طپیده است

۲ - تجسیم کردن - تجسیم شخصیت طبیعی یا ما فوق طبیعی یکی از مختصات فرهنگ هند است و به خصوص ایشان صفت های خدا را تجسیم می کنند و به شکل مختلف می آریند. حتی بودا که علیه تجسیم و خرافات مذهبی دیگر بوده ، می بینیم که پس از مرگ او مجسمه هایش بیش از دیگران ساخته شده . و همین روش بخصوص در شعر شاعران عهد مغول به نظر می آید که ایشان معاملات وجدانی و ذوقی را تجسیم کرده اند و حتی ناز و غمزه محبوب را هم مجسم ساخته اند. مثلاً در شعر معروف نظیری :

ز فرق تا به قدمش هر کجا که می نگرم
کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

یک صورت تجسیم کردن را بعنوان تمثیل می شناسیم که اصلاً از هند آغاز گردید. در شعر فارسی اولاً رومی از این شیوه بخوبی استفاده کرد ، اما شاعران سبک هندی عهد مغول چون عرفی ، نظیری ، کلیم ، طالب و صائب در این هنر مهارتی پیدا کردند و بیدل آن را به کمال رسانید. با مثالهای شعر زیر پیشرفت این شیوه به روشنی دیده شود :

مولانا رومی می گوید :

در شب بد رنگ بس نیکی بود

ابو طالب کلیم می گوید :

قطع امید کرده نخواهد نعیم دهر

صائب می گوید :

تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل

که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را

و مثلاً در این مصرع زیر دو واژه « امید » و « انتظار » را بیدل به چه خوبی به

کار برده است که هر دو مثل شخصیت متحرک به نظر می آید:

بر آستان امید باطل خجل مکن انتظار خود را (۶)

و جای دیگر:

خمار جام تسلی شکستن آسان است

ز ناله تا بخموشی هزار تشنه لبی است

و اساساً وجود تجسیم ، تمثیل ، محسوس و نامحسوس در شعر ربطی با

همین شیوه سخنوری دارد (۷)

۳ - موسیقی - در هند رواج موسیقی خیلی رواج داشت . اگرچه طبعاً

موسیقی توجه همه چه خرد و کلان و چه پیر و جوان به طرف خود جلب

می کند ، اما در هند بخصوص در هر جا اهمیت و ارزش و محبوبیت

موسیقی به نظر می آید و از سحر انگیزی موسیقی محافل اصفیاء تا مرتاضها

و دربارهای پادشاهان تا بزمهای شاعران بسیار بوده اند . اما بعد از رواج

غزل فارسی و اختلاط آن با موسیقی روش تازه ای که در خود موسیقی

هندی رخ داد آن بود که قبلاً موسیقی هندی آواز خوانی شعری را ارایه نمی

داد و موسیقار کلاسیکی هند با گلویش آوازهای را می کشید که مایه از

عرفان بودایی گرفت و این گونه آوازه را « تان » می گفتند . اما احتمالاً

کسی که این روش را رواج داد امیر خسرو بود که در موسیقی هم مهارت

تامه داشت ، در اشعارش انتخاب واژه ها و اوزان طوری است که کیفیت

ترنم و سرود پیدا می کند مثلاً:

خبرم رسید امشب که نگار خواهی آمد

همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر کف

به همین علت شاعران عهد مغول که از جاهای دیگر آمدند ، با

موسیقی آشنایی خوبی پیدا کردند . موسیقی یکی از عمده ترین اختصاصات

اشعار شاعران این دوره چون نظیری ، فیضی ، عرفی ، طالب ، کلیم و صائب

بوده . عرفی حتی در قصاید خود نیز همان رنگ و آهنگ غزل را آورده است . مثلاً شعر زیر نظیری :

چه خوش است از دو یکدل سر حرف باز کردن سخن گذشته گفتن گله را دراز کردن
 اما موسیقی در غزل های بیدل نقش بیشتر ایفاء کرده است و او نه تنها مانند شاعران قبلی از طریق انتخاب الفاظ و اوزان در شعر خود موسیقی آورده بلکه اوزان تازه را هم اختراع کرده است . علت ابداعات تازه در اوزان اشعار بیدل هم این بوده که او ادراک عمیقی از موسیقی هندی داشت که این همه مبنای ضرب بود و آن را « تال » می نامیدند که تعداد آن بیش از سی صد و پنجاه می آید . و شناساندن این تال ها مرزهای محکم عروض را عقب زد و در شعر های آن زمان رنگ وزن پیدا کرد . بیدل با بهره گیری از « موسیقی ضربی هند » طوری در ساخت وزن های خودش استفاده کرده که معلوم می گردد که دستور عروضی « موسیقی ضربی » را تطبیق می کند . و دلیل ایجاد اوزانی تازه که در دیوان او بنظر می رسد ، همین بوده است . مثلاً از این اوزان جدید این طور است :

چه ظلمت است اینکه گشت غفلت به چشم یاران ز نور پیدا
 همه به پیش خودیم اما سرابهایی ز دور پیدا
 چه فسردگی بلد تو شد که به محفل من و ما بیا
 که گشود راه غنودنت که در این فسانه سرا بیا

علاوه بر این ، او آشنایی با رقص کلاسیک هند بخصوص « کتهک » داشت که مبنای موسیقی بود و به هنگام خواندن شعرهایش طوری کنه مناسبات رقص و موسیقی و شعر به نظر می آید ، بی نظیر است و اصلاً ایجاد این شیوه در شعر کارنامه خود بیدل است . (۸) مثلاً در شعر زیر تناسب فطری هر سه هویدا است :

قدمی به پرسش من گشا، نفسی چو جان بیدن در
 چه قیامتی که نمی رسی، ز کنار ما به کنار ما
 تو بهار عالم دیگری ز کجا باین چمن آمدی

غم انتظار تو برده ام ، بره خیال تو مرده ام
 همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما
 که کشید دامن فطرت که بسیر ما و من آمدی

(ب) از لحاظ معنویت ؛

مطالعه - در عالم مطالعه می توان میرزا بیدل را یکی از خوشبخت ترین افراد جهان شمرد . عواملی که سبب دشمن فراغت خاطر و آسایش نفس

انسانی است ، در هیچ دوره از ادوار حیات وی ، حتی در زمان جوانیش به چشم نمی خورد . علاوه بر این که او هزارها اشعار اساتید را به یادداشت ، در تمام علوم رایج ، قدرت و اطلاعات وسیع و خارق العاده داشت . به همان دلیل ، دانش وران و اهل ذوق دهلی در خدمت او مرتباً حاضر می شدند (۹)

فلسفه هندی - عقاید و نگاه بیدل مجموعه فلسفه ها است و تأثیرات فلسفه هند خیلی عمیق است . از میان آن خصوصاً فلسفه « مایا » یعنی هستی را فریب دانستن جایگاه اساسی دارد و تراکیب نادر و اصطلاحات جالب چون « موج فریب نفس » ، « هستی موهوم » و « غبار بال عنقا » ، « حیرت کده دهر » ، و غیره بفرآوانی بکار می برد مثلاً :

مائیم و همین موج فریب نفسی چند سرچشمه مگوئید سراست دل ما
 هستی موهوم ما یک لب گشودن بیش نیست چون حباب از خجالت اظهار خاموشیم ما
 ز صفحه راز این دبستان ز نسخه رنگ این گلستان نگشت نقش دگر نمایان ، مگر غباری بیال عنقا

بحث « مایا » یا فریب هستی یا همچنین خیال های دیگر که در کتابهای مذهبی و فلسفی قدیم هند مورد بحث بوده است ، و ارتباطی با فلسفه های متصوفانه و « بهکتی » یا تصوف هندی دارد ، در اشعار بیدل بخوبی بیان و تشریح شده است . او خود مثل مرتاضها و یوگی های هندی سلوک خلوت گزیدن و چشم بستن و خاموش نشستن و نفس و دم کشیدن و یا مثل صوفیان کناره جو و گوشه نشین ؛ حامی « مراقبه » است و « سیر باطن » (۱۰) را در جهت جستجوی حقیقت ذات و پرده گشایی راز هستی تلاش عمده تصور می کند و درباره آن اشارات لطیف می آورد - مثلاً :

ستم است اگر هوست کشد که بسیر سرو سمن درآ تو ز غنچه کم ندیده ای ، در دل کشا بچمن درآ
 ز وصال بی حضورم ، به پیام ناصبورم چقدر خویش دورم که به من رسد صدایت
 سخت دشوار است چون آئینه خود را یافتن عالمی را در سراغ خود دچارم کرده اند
 مژگان نه کشودم به تماشای تعین سیر عدم و هستی بی فاصله کردم
 ناله در دم بساز خاموشی گم گشته ام شوق غماز است می ترسم مرا پیدا کند
 یار را باید از آغوش نفس کرد سراغ آنقدر دور متازید که فریاد کنید

همان طور که فلسفه « آدویت واد » یعنی جهان محسوسات مجاز است و در همه آنها جوهر الهی وجود دارد و نزدیکی به عقیده فلسفه وحدت الوجود است و در هند معمولاً همه صوفی ها از هر دو استفاده می کنند، بیدل هم از آن استفاده می کند :

کدام قطره که صد بحر در رکاب ندارد کدام ذره که طوفان آفتاب ندارد

و تصور « خودی » و از خود رفتن ، و همان طور شهود و تجلی ذات مطلق و احساس پنهان تشنگی هم بفرآوان متذکر شود :

بسکه از خود رفته ام بیدل بجست و جوی خویش
نشئه از خود ربای مجرم و بیگانه ام
هر که بر گم گشته نالیده دانستم منم
گردش رنگم بدست بیخودی پیمانہ ام
و همان طور ذکر شهود و تجلی ذات مطلق و احساس پنهان تشنگی:
همه عمر با تو قدح زدیم نه رفت رنج خمار ما
و بالاخر گم شدن وجود فانی در وجود باقی یعنی قطره را دریا شدن و فانی
را باقی شدن:

غیر در عالم تحقیق ندارد اثری
بیدل آئینه ما صورت ما می بیند

وحدت در کثرت :

با که گویم ور بگویم کیست تا باور کند
هر شاعر بزرگ و قریحه مند برای تصویر کردن افق ذهنی و فکری
خود نیاز اصطلاحات و رمزها و سمبل های گوناگونی دارد. بیدل وقتی که
این گونه نمادها را می آورد ، در آن یک عالم معنوی و فکری جاگزین می کند.
از میان این گونه سمبل ها باید بخصوص ذکر آئینه، رنگ، غبار ، دل ، گل ،
غنچه، چمن، شمع ، خلوت و غیره را ذکر کرد که اشاره کننده عظمت شعری
و وسعت فکری و نبوغ بیدل است .

بنابراین ، غزلیات بیدل باوجود این که در سبک هندی بوده و در
تطبیق اختصاصات سبک هندی سروده شده و زیبایی های سخن های اساتید
کهن را پیروی کرده ، باز هم یک راه تازه را گشوده و رنگ و آهنگ و جلوه
نوین را نموده است . علل عدم توجه یا توجه فراوانی در نکات مختلف
قلمرو فارسی ، دلیل تاریخی و فرهنگی گوناگونی دارد که یک بحث
جداگانه است. غزل که از مهد قصیده زائیده بود و دارای موضوعات حسن
وزینائی ظاهری بود ، توسط شاعران عرفانی عهد سبک عراقی وسعتی پیدا
کرد و رموز تصوف را توضیح داد ، و سپس در عهد سبک هندی از طریق
خیال پردازی و تازه گوئی و دخول عناصر معنی و بیان و فکر ترکی و هندی
دارای وسعت بیشتری گشت ، اما شعر بیدل معراج شعر فارسی است و
مجموعه خوبی های سفر هزار ساله شعر فارسی که آن همه در شعرش به
کمال رسیده است .

حیرتم بیدل سفارشنامه آینه است می روم جایی که خود را او تماشا می کنم

مراجع و حواشی:

۱- این بحث در مضمون راقم حروف در مقاله ای بعنوان « سهم اقبال در شناخت بیدل در ایران » آمده است که به موقع دومین همایش ایران شناسی خوانده شده و در جلد بخش ادبیات چاپ شده .

۲- در این جهت باید برگزاری سمینار بزرگداشت بیدل در هند و ایران توسط کوششهای خانم قمر غفار و همکارانش بشمول راقم حروف در هند و مدیر کانون ادبیات آقای هادی کیاسری ودوستانش در ایران و تلاش های شاعران و منتقدانی چون علی معلم و احمد عزیزی و ولی الحق انصاری و عبدالغنی و خالد عینی و صلاح الدین سلجوقی و عبادالله اختر و نبی هادی و شفیع کدکنی و احسن الظفر و لطف الرحمن و عبدالحلیم اخگر و غیره یاد آور شود.

3 - Rypka, Jan, History of Iranian Literature, Dordrecht, 1968, Page 516.

۴- بدخشانی ، مرزا مقبول بیگ ، « فارسی غزل : لغت و تاریخ کی روشنی مین » ، صحیفه ، لاهور ، جولائی ۱۹۶۲م شماره ۲۰ ، ص ۳۸ - ۴۰ .

۵- مورخین معاصر پادشان مغول چون ابوالفضل نویسنده « اکبر نامه » ، ملا عبدالقادر بدایونی نویسنده « منتخب التواریخ » ، نظام الدین احمد نویسنده « طبقات اکبری » ، محمد قاسم فرشته نویسنده « تاریخ فرشته » و غیره و هم تاریخ نگاران و منتقدان عهد جدید چون شبلی (شعر العجم) ، سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی) ، سید صباح الدین عبدالرحمن (بزم تیموریه) ، گلچین معانی (کاروان هند) و غیره درباره این مفصلاً ذکر کرده اند .

۶- مصرع اول : بدر زن از مدعا چو بیدل ز الفت و هم پوچ بگسل

۷- برای تفصیلات این بحث باید ملاحظه کنید : آهن ، اخلاق احمد ، مسأله تمثیل در ادبیات فارسی ، دهلی ، ۲۰۰۰م .

۸- نبی هادی در کتاب خود بعنوان « میرزا بیدل » ، چاپ دانشگاه علیگر (ص ۱۴۶) درین باره ذکر کرده است . بشیر شخاورد در کتاب خود « چند مقاله » ، ص ۵۹ ، ذکر می کند که عقیده هم بر این است که بیدل هشت وزن جداگانه را معرفی کرده است . اما این نیاز به تحقیق دارد .

۹- هادی ، نبی ، متذکره ۱۴۹ .

۱۰- طوری گفته شده است : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

محبت در آئینه اخلاق ناصری

چکیده:

خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ علوم ایرانی و فلسفه اسلامی مقام والایی دارد. او در سال ۵۹۷ هـ / ۱۲۰۱ م در طوس متولد شد. بیست و دو ساله بود که نیشابور مورد تاخت و تاز مغولان قرار گرفت. خواجه به خواهش ناصر الدین، محتشم قهستان کتاب الطهاره ابو علی مسکویه رازی را ترجمه و با افزودن ابواب و فصولی، کتاب اخلاق ناصری تألیف کرد که میان ۶۳۰ تا ۶۳۲ هـ بوده است. سایر آثار او شامل ۱ - اساس الاقتباس ، ۲ - تجرید العقاید ، ۳ - اوصاف الاشراف ، ۴ - رساله در وجود جوهر مجرد ، ۵ - رساله در اثبات عقل ، ۶ - رساله علل و معلولات ، ۷ - فصول ، ۸ - تصورات ، ۹ - حل مشکلات اشارات و... می باشند. رئوس مسایل و مطالب علم اخلاق که حکیمان بزرگ در تالیفات خویش نوشته اند ، خواجه در این کتاب جمع کرده است. خواجه در مقاله سوم ، فصل دوم به فضیلت محبت می پردازد. به عقیده وی محبت بر عدالت افضل است. به نظر او محبت دو گونه است. یکی طبیعی و دیگری ارادی. به عقیده او افراط محبت عشق است و بقول او ارزش محبت از تمامی گنجها بیش تر می باشد.

و اندر صف عارفان سرافراخته ام
بشناخته ام که هیچ نشناخته ام

اندر ره معرفت بسی تاخته ام
چون ده روزی دلی بر انداخته ام

قرن هفتم بدون شک یکی از سخت ترین ایام در تاریخ ایران است، چه این ایام مصادف با حمله قوم مغول به سرزمینهای اسلامی ، به خصوص ایران است. هر چند که باوجود حمله مغول ، قرن هفتم یکی از بهترین دورانی است که نوابغ و بزرگان علم و حکمت و تاریخ ، شعر و ادب ایران

در آن به عرصهٔ ظهور رسیده اند بزرگانی چون: عطار، مولانا، سعدی، حافظ و ... بسیاری دیگر در همین روزگار تار و ظلمانی چون خورشیدی تابان درخشیدند، و بی تردید بزرگترین نمایندهٔ حکمت و ریاضی و اخلاق در این قرن، خواجه نصیر الدین طوسی، ملقب به استاد البشر است.

خواجه نصیر الدین طوسی دانشمند بزرگ و نویسندهٔ مشهور قرن هفتم هجری که در تاریخ علوم ایرانی و فلسفهٔ اسلامی مقام والایی دارد. وی به سبب تلاشی که در برافراختن کاخ فروریختهٔ دانش در عهد استیلای مغول به کار برد و با آثار ارزشمندی که از خود بر جای گذاشت، همچنین با تأسیس رصدخانهٔ مراغه و کتابخانه و خدماتی از این دست در شمار کسانی در آمد که ارزش جهانی یافته و مورد احترام همهٔ جوامع بشری قرار گرفته است. خواجه در سال ۵۹۷ هـ ق (۱۲۰۱ میلادی) در طوس خراسان چشم به دنیا گشود، « اصل خواجه از جهرود (= چاه رود) قم بوده و چون نیاکانش به طوس رفته و در آنجا توطن اختیار کرده بودند، خواجه همانجا از مادر بزاد و از این رو به « طوسی » مشهور گشت.^۱

پدرش از فقها و علمای طوس بود و نصیرالدین از کودکی با علوم شرعی و ادبی آشنایی یافت و سپس به تحصیل علوم مختلف عقلی از حکمت و ریاضیات تا طبیعیات پرداخت و در آغاز جوانی راهی نیشابور شد و در آنجا محضر استادان بزرگ خراسان را درک کرد. نیشابور تا روزگار خواجه با وجودی که چندین بار مورد تهاجم و تاخت و تاز قرار گرفته بود به ویژه در حملهٔ غزان و خرابی بسیار بدان راه یافته بود، باز هم از مهمترین مراکز علم و حکمت به شمار می رفت.

خواجه تازه به کسب علم و دانش در نیشابور مشغول شده بود که مغولان به سان بلایی آسمانی سر رسیدند و شهر را در محاصره گرفتند. اهالی نیشابور بسیار مقاومت کردند، اما این مقاومت دیری نپایید و سرانجام نیشابور تسلیم مغولان شد و آنها « آمدند و کردند و سوختند و بردند و رفتند! »^۲

۱ - تاریخ فلاسفه ایرانی، ص ۴۱۷.

۲ - تاریخ جهانگشا، جلد ۳، ص ۱۳۱.

نصیر الدین بیست و دو ساله بود که نیشابور مورد تاخت و تاز و غارت قرار گرفت. خواجه حیرت زده و سرگردان پی مأمنی می گشت، قضا را « ناصر الدین عبدالرحیم، محتشم قهستان* که خود از دانشمندان عهد بود^۱ او را به قهستان دعوت کرد و در اکرام و احترام او بسیار کوشید. » در همین دوران خواجه بنا به خواهش ناصر الدین محتشم، کتاب الطهاره ابو علی مسکویه رازی را به فارسی ترجمه کرد، بر آن نیز مطالبی افزود و آنرا اخلاق ناصری به اسم ناصر الدین نامید، تاریخ تألیف این کتاب در حدود سال ۶۳۰ تا ۶۳۲ بوده است^۲.

آورده اند که: « خواجه در اثناء اقامت خویش در قهستان قصیده ای در مدح مستعصم خلیفه عباسی ساخت و با نامه ای به بغداد فرستاد، وزیر مستعصم که آوازه فضل و کمال خواجه را شنیده بود و نزدیکی او را به خلیفه به صلاح خود نمی دانست، صورت این حال را به ناصر الدین محتشم اطلاع داد و او از این معنی بدگمان شد و خواجه را به قلعه الموت نزد علاء الدین محمد برد و به حکم همو خواجه در آنجا ماند و پس از آن در قلعه « میمون دژ» می زیست و پیش رکن الدین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی اقامت داشت تا آنکه هلاکو خان مغول در سال ۶۵۴ قلاع اسماعیلی را فتح کرد و خورشاه تسلیم او شد^۳ »

به نظر می رسد که خواجه در قلاع اسماعیلیان همچون زندانی سیاسی نگهداری می شد و « چون هولاکو خان این سلسله را منقرض کرد، خواجه را به خدمت خود اختصاص داد^۴ » و بعد از آن همواره در سفر و حضر در خدمت هولاکو بود.

به سبب آنکه هولاکو به نجوم و احکام آن بسیار اعتقاد داشت و در هر کاری با منجمان مشورت می کرد و به حکم آنها به کارهای خود می پرداخت.

* - ولایتی در خراسان جنوبی بین یزد و خراسان.

۱ - تاریخ ادبیات، جلد ۵ بخش ۲، ص ۱۲۰۱.

۲ - احوال و آثار...، صص ۸ - ۹.

۳ - تاریخ فلاسفه ایرانی، ص ۴۱۹.

۴ - تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۱۳۷.

آورده اند که : « خواجه چنان عقل او را ربوده بود و بر او مسلط شده که هولاکو سوار نمی شد و مسافرت نمی کرد و دست به کاری نمی زد مگر وقتی که خواجه تعیین می کرد...^۱ » خواجه نفوذ خود را حتی بعد از مرگ هولاکو تا زمان اباقا، جانشین وی حفظ کرد، و تا هنگام مرگ از چنین مقامی برخوردار بود.

بعد از فتح بغداد در سال ۶۵۷ هـ از جانب هولاکو مأمور بنای رصدخانه مراغه^{*} شد. پس در مراغه مرکز علمی بزرگی تشکیل داد، و عالمان بزرگ را در پناه ایلخانان گردآورد؛ هولاکو در این راه تمام اوقاف ممالک ایلخانی را تحت اختیار خواجه قرار داد، و در کنار رصدخانه، کتابخانه ای عظیم برپا کرد. « مخزنی از گنجینه های زوال ناپذیر علم بود که در جریان حملات مغولان و تاتارها به عراق، بغداد، سوریه و سرزمینهای دیگر به دست آمده بود. آورده اند که این کتابخانه بیش از چهار صد هزار جلد کتاب داشت^۲ »

نتیجه کار خواجه و دوستان او در این رصدخانه و کتابخانه باعث «تنظیم زیج ایلخانی گردید که از جمله زیجهای معروف و از آثار بسیار مهم خواجه نصیر الدین است^۳»

زندگی خواجه از این به بعد در خدمات علمی گذشت و باوجود تقریبی که در خدمت هولاکو و جانشین وی داشت و نفوذی که در بین اطرافیان آنها داشت، هیچگاه گرد مقامات دنیوی نگشت و از قدرتی که به دست آورده بود برای اشاعه علوم و تشویق علما و تربیت شاگردان و تألیف کتاب استفاده کرد. بنای این رصدخانه نزدیک به ۱۵ سال طول کشید و سرانجام با پایان یافتن کار در سال (۶۷۲ هـ. ش - ۱۲۷۶ میلادی) خواجه

۱ - تاریخ فلاسفه ایرانی، ص ۴۲۳.

* - از شهرهای استان آذربایجان - ۷۶۰ کیلومتری تهران.

۲ - تاریخ فلسفه در اسلام، ص ۸۰۶

۳ - تاریخ ادبیات جلد ۳ بخش ۲، ص ۱۲۰۱.

نیز در همان سال وفات یافت. « خواجه نصیر در ۷۵ سالگی در بغداد درگذشت »

خواجه از جمله دانشمندانی است که به مقتضای زمان پیش از همه به زبان فارسی کتاب نوشته است. « خواجه به زبان فارسی آثار متعدد و متنوعی دارد. تبحر او در علوم مختلف : فلسفه ، ریاضیات ، نجوم ، طبیعیات ، طب ، تاریخ ، ادبیات و اصول دین و... به راستی مایه حیرت همگان است. برخی از آثار وی عبارتند از : ۱. اساس الاقتباس ۲. تجرید العقاید ۳. اخلاق ناصری ۴. اوصاف الاشراف ۵. رساله در وجود جوهر مجرد ۶. رساله در اثبات عقل ۷. رساله علل و معلولات ۸. فصول ۹. تصورات ۱۰. حل مشکلات اشارات و...

« مشهورترین تألیفات او در فارسی ، کتاب « اخلاق ناصری » است که در نهایت نیکویی ، سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی جمع کرد و آراء متقدمین را شرح و شبهات متأخرین را رد نموده است »^۱

اخلاق ناصری در حکمت عملی از کتب مشهور اخلاق است و آنرا به هنگام اقامت در قهستان به خواهش ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان تألیف کرد.^۲ « ناصر الدین از خواجه خواست تا کتاب الطهاره ابن مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه کند، « چون این کتاب فاقد دو قسم مدنی و تدبیر منزل بود ، خواجه این دو باب را خود بر آن افزود و به نام « اخلاق ناصری » نامید.

خواجه این کتاب را به دو پادشاه تقدیم کرد، سپس دیباچه ای برای کتاب ترتیب داد که با اسلوب و فکر به باطنیان نزدیک و در آن از علاء الدین محمد و ناصر الدین محتشم با تجلیل و احترام تمام نام برد و ناصر

۱ - گنجینه فرهنگ و علوم ، جلد ۱ ، ص ۶۱۱.

۲ - فرهنگ معین ؛ جلد ۶.

۳ - مقدمه اساس الاقتباس ، ص ۲۳.

۴ - تاریخ فلاسفه ایرانی ، ص ۴۳۲.

الدین محتشم را « ملک الملوک العرب و العجم ، خسرو جهان و شهریار ایران ^۱ » خوانده است.

اما پس از آنکه ستاره قدرت و دولت ناصر الدین غروب کرد و اسیرخان مغول شد و خود از چنگال ملاحده و قلعه میمون دژ رهایی یافت: « دیباچه ای را که به نام علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلی و ناصر الدین محتشم ساخته بود به دیباچه ای دیگر بدل کرده و قسمت مدح و ستایش بزرگان اسماعیلیه را حذف نموده و آن را به مقدمه دیگری تغییر داد ^۲ ».

علاوه بر تغییر مقدمه کتاب و حذف قسمت آخر آن ، پس از مدت سی سال از تألیف * یعنی در سال ۶۶۳ باز بر حسب تذکر « ملک الامراء ... جلال الدوله والدین ... عبدالعزیز (نیشابوری) ^۳ » اصلاحی در آن نموده و بابی دیگر « در ذکر رعایت حقوق پدران و مادران و زجر از حقوق ایشان ^۴ » در آخر فصل چهارم از مقاله دوم که در « سیاست و تدبیر اولاد » است ، اضافه کرد.

هیچ چیز بیشتر از این دور از حقیقت نخواهد بود که گفته شود : اخلاق ناصری تنها « ترجمه » کتاب « الطهاره » است ، بدون شک خواجه از جانب ناصرالدین محتشم قهستان مأمور ترجمه این کتاب از عربی به فارسی شده است. اما به بهانه ترس از خدشه و تحریف اصل کتاب ، پیشنهاد ترجمه را نمی پذیرد. چنانکه در مقدمه اخلاق ناصری به این مطلب اشاره می کند: « معانی بدان شریفی از الفاظ بدان لطیفی که گویی قبایی است بر بالای آن دوخته ، سلخ کردن و در لباس عبارتی واهی نسخ کردن ، عین مسخ

۱ - تاریخ فلسفه ایرانی ، ص ۴۳۳.

۲ - احوال و آثار... ص ۴۵۲.

* - تألیف اخلاق ناصری در سال ۶۳۳ هـ ق بوده است .

۳ - اخلاق ناصری ، ص ۲۳۶.

۴ - همانجا ، ص ۲۳۷

کردن باشد و هر صاحب طبع ، که بران وقوف یابد از عیب جویی و غیبت گویی مصون نماید^۱ »

البته سعی ناصر الدین منحصر به ترجمه « الطهاره » بوده و از تدبیر منزل و سیاست مدن غافل بوده است . پس خواجه در این باب تذکر می دهد: « هر چند آن کتاب مشتمل بر شریف ترین بابی است از ابواب حکمت عملی اما از دو قسم دیگر خالی است ، یعنی حکمت مدنی و حکمت منزلی ، و تجدید مراسم این دو رکن نیز که به امتداد روزگار اندراس یافته است ، مهمست و بر مقتضای قضیه گذشته واجب و لازم^۲ »

پس از ناصر الدین اجازه می خواهد که ضمن ترجمه و شرح مختصر الطهاره این دو بخش را که جنبه های مهم از مباحث « حکمت عملی » است ، هم بر آن بیفزاید ، و خواجه دست به کار ترجمه و شرح می شود . توجه دقیق در کتاب « اخلاق ناصری » و « الطهاره » ابن مسکویه خواننده را به این نکته مهم متوجه می سازد که بخش مربوطه به فلسفه اخلاقی ، تنها خلاصه ای از کتاب ابن مسکویه است ، نه ترجمه لفظ به لفظ آن . اما ترتیب مباحث و طبقه بندی موضوعات که به این اثر اصالت می بخشد از خود خواجه است .

خواجه با افزودن بخشهای مربوط به تدبیر منزل و سیاست مدن ، حکمت عملی را به تفصیل کامل می کند و این ادعای خواجه را که اخلاق ناصری به راستی « اثری اصیل » نه « تقلید » یا « ترجمه ای محض » به اثبات می رساند .

رئوس مسائل و مطالب علم اخلاق و حکمت عملی که حکیمان بزرگ درباره هر سه قسمت : تهذیب اخلاق ، تدبیر منزل و سیاست مدن ، به طور جداگانه در تألیفات خویش نوشته اند ، خواجه در این کتاب جمع کرده و در قسمت مبادی این کتاب هم آنچه از مسائل فلسفه برای فهم مطالب لازم بوده ، به نیکوترین وجهی نگاشته است .

۱ - همانجا ، ص ۳۶ .

۲ - اخلاق ناصری ، ص ۳۶ .

نثر خواجه در اخلاق ناصری به شیوه نثر عالمانه یعنی ساده و روان و در حقیقت زبان رایج عصر اوست و خواجه در صدد ترجمه ترکیبات و تعبیرات علمی به زبان فارسی نیست بلکه به استعمال آنچه درین ابواب میان علمای عهد رواج داشته قناعت کرده است، با این حال ترکیبات فارسی، تعبیراتی که ترجمه های درست و روانی از تعبیرات علمی عربی باشد، کم نیست.

مقاله سوم که در سیاست مدن است، شامل هشت فصل می باشد، خواجه در فصل دوم به « فضیلت محبت که ارتباط اجتماعات بدان صورت بندد و اقسام آن ^۱ » می پردازد.

او در شرح محبت چنین می گوید: « چون مردم به یکدیگر محتاجند و کمال و تمام هر یک به نزدیک اشخاص دیگر است از نوع او، و ضرورت مستدعی استعانت، چه هیچ شخص به انفراد به کمال نمی تواند رسید، پس احتیاج به تالیفی که همه اشخاص را در معاونت به منزلت اعضای یک شخص گرداند ضروری باشد؛ و چون انسان را بالطبع متوجه کمال آفریده اند پس بالطبع مشتاق آن تالیف باشند؛ و اشتیاق به تالیف، محبت بود ^۲ »

خواجه معتقد است که محبت بر عدالت افضل است زیرا که عدالت «مقتضی اتحادیست صناعی، و محبت مقتضی اتحادی طبیعی ^۳» و البته و صد البته که اتحاد طبیعی برتر و افضل تر است از اتحاد صناعی. اینکه در جامعه نیاز به اجرای عدالت است، به جهت آنست که محبت بین افراد جامعه وجود ندارد، برای اینکه اگر محبتی وجود داشت نیازی به انصاف و انتصاف نبود.

خواجه اقسام محبت را دوگونه می داند: « یکی طبیعی و دیگر ارادی» محبت طبیعی چون محبت مادر فرزند را که اگر این محبت در مادر موجود نبود به تربیت فرزند همت نمی گماشت و بقای نوع صورت نبستی ^۴»

۱ - اخلاق ناصری، ص ۲۵۸.

۲ - همانجا، ص ۲۵۸.

۳ - همانجا، ص ۲۵۸.

۴ - همانجا، ص ۲۶.

و محبت ارادی را به چهار نوع تقسیم می کند: یکی آنکه زود ایجاد می شود و زود گسیخته می شود و دوم آنچه دیر ایجاد می شود و دیر گسیخته می شود و سوم آنچه دیر ایجاد می شود و زود گسیخته می شود و چهارم آنچه زود ایجاد می شود و دیر گسیخته می شود.

وی مقاصد مردم را در ایجاد دوستی ها در سه چیز می داند: « اول لذت؛ دوم نفع و سیم خیر^۱ » و هر یک از این مقاصد را سبب محبت ارادی می داند. خواجه معتقد است: « محبتی که زود ایجاد می شود و زود گسیخته می شود زیر بنای آن لذت است پس دوامی ندارد. و محبتی که دیر ایجاد می شود و زود گسیخته می شود پس زیر بنای آن نفع است. اما خیر زیر بنای آن محبتی است که زود ایجاد می شود و دیر گسیخته می شود و هرگاه زیر بنای محبتی هم نفع باشد هم خیر باشد هم لذت، پس محبتی ایجاد خواهد شد که دیر ایجاد می شود اما دیر هم گسیخته می شود.^۲ »

خواجه عشق را افراط محبت می داند و علت عشق را یا فرط لذت می داند و یا فرط طلب خیر و معتقد است که طلب نفع به هیچ عنوان در عشق دخالتی ندارد. و معتقد است که عشق بر دو نوع است. یکی عشق مذموم که از فرط طلب لذت است و دیگر عشق محمود که از فرط طلب خیر است.

خواجه می گوید: « محبتی که مقتضای آن لذت بود در غایت افراط بود و شبیه به وکله، آن را عشق تام و محبت الهی خوانند^۳ ». و این عشق بالاتر از آنست که موجودات فانی بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند، پس این نوع عشق مخصوص عده معدودی می باشد. خواجه میان محبت فرزند به پدر و محبت شاگرد به استاد مقایسه کرده می گوید: محبت شاگرد به استاد والاتر و با بخشندگی بیشتر همراه است، زیرا استادان نفوس ما را تربیت می کنند و ما از طریق هدایت آنها سعادت واقعی را کسب می کنیم. خواجه معتقد

۱ - اخلاق ناصری، ص ۲۶۰.

۲ - همانجا، ص ۲۶۱.

۳ - همانجا، ص ۲۶۲.

است که : « معلم ربی جسمانی و ابی روحانی بود ^۱ » خیر یا نفع او برای شاگرد خیر مقدس است ، زیرا او شاگرد را برای کسب فضائل اخلاقی تربیت می کند و با علم و دانش او را تغذیه می کند و برای ورود به حیات ابدی و نعیم سرمدی هدایت می نماید.

خواجه می گوید : « خیانت در صداقت از خیانت زر و سیم تباه تر بود ^۲ » برای اثبات مدعای خویش از قول حکیم اول نقل می کند : « محبت مغشوش زود انحلال پذیر چنانکه درم و دینار مغشوش زود تباه شود ^۳ »

دوستی و صداقت برای تمام انسانها لازم و ضروری است پس کسی که در رفاقت خیانت میکند، شریر تر از کسی است که سکه تقلبی می سازد. انسان خوب هم خود یار خویش است و هم دیگران دوست او هستند. او جز آدم بد ، دشمنی ندارد. پس سعادت مند واقعی کسی است که دوستان فراوان دارد و سعی می کند برای آنها سودمند باشد.

خواجه در مقاله سوم در فصل ششم « در فضیلت صداقت و کیفیت معاشرت با اصدقا » بحث مفصلی درباره دوستی و صداقت دارد و به چگونگی معاشرت با دوستان می پردازد. او معتقد است : از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است پس در هر حال چه در خوشی و چه در ناخوشی به دوست نیازمند است. « تمام سعادت او به نزدیک اصدقای اوست... پس کامل و سعید کسی بود که در اکتساب اصدقا غایت جهد بذل کند و خیراتی که بدو تعلق گرفته باشد ایشان را شامل گرداند، تا به معاونت ایشان آنچه به افراد حاصل نتواند کرد، حاصل کند ^۴ »

خواجه بر این عقیده است که دوستان حقیقی تعدادشان بسیار اندک است و هر آنچه که نادر باشد ارزشمند و گرانبهاست و از آنجا که محبت حقیقی جز میان دو نفر اتفاق نمی افتد به همین سبب دوستان حقیقی تعدادشان بسیار نیست . اما همانگونه که با دوستان حقیقی رفتار می کند باید

۱ - اخلاق ناصری ، ص ۲۷۱.

۲ - همانجا ، ص ۲۷۱.

۳ - همانجا ، ص ۲۷۱.

۴ - همانجا ، ص ۳۲۱.

با سایر دوستان نیز رفتار کند ، زیرا که عاقل کسی است که در معاشرت با کلیه دوستان همانگونه رفتار کند که با دوستان صمیمی رفتار می کند در این صورت از دوستان خود انتظار صمیمیت داشته باشد . و برای اثبات مدعای خود از گفته های ارسطاطالیس دلیل می آورد : « مردم به دوست محتاج بود در همه احوال، اما در حال رخا از جهت احتیاج به ملاقات و معاونت ایشان ، و اما در حال شدت از جهت احتیاج به مواسات و مواسست ایشان ^۱ .»

در ادامه دلایل خود می گوید : حتی سلطان نیز به دوست نیاز دارد، زیرا او نمی تواند نیازهای مردم خود را بداند مگر از راه دوستان صمیمی ، چون دوستان اطلاعات لازم را در اختیار او قرار می دهند و در اجرای دستورات او به او کمک می کنند.

انسان باید پیوسته به دوستان خود خدمت کند و بی آنکه ریا ورزد با ایشان موافقت و همراهی کند. و خواجه بر این عقیده است که : « ارزش مودت و محبت از تمامی گنجها و دقایق عالم و خزانه پادشاهان بیشتر بود ^۲ و تمامی آنها در مقابل فضیلت صداقت و دوستی هیچ ارزشی ندارند.

و در فصل پایانی اخلاق ناصری خواجه چنین می گوید : خواستیم که ختم کتاب بر فصلی باشد از سخن افلاطون که عموم خلق را نافع بود، و آن وصیتی است که شاگرد خود ارسطاطالیبس را فرموده است ، می گوید : معبود خویش را بشناس و حق او نگهدار ، همیشه بیدار باش که شرور را اسباب بسیار است و آنچه نشاید کرد به آرزو مخواه، حکیم مشمر کسی را که به لذتی از لذتهای عالم شادمان بود یا از مصیبتی از مصائب عالم فزع کند و اندوهگین شود . بارها اندیشه کن، پس در قول آر، پس در فعل آر که احوال گردان است . این است وصایای افلاطون که خواستیم این مقال را بر آن ختم کنیم و بعد ازین سخن قطع کنیم . خدای متعال همگنان را توفیق اکتساب خیرات و اقتنای حسنان کرامت کناد بمنه و کرمه....

۱ - اخلاق ناصری ، ص ۳۲۱.

۲ - همانجا ، ص ۳۲۲.

منابع و مآخذ:

- ۱- احوال و آثار قدوه ... محمد بن الحسن الطوسی ؛ محمد تقی مدرس رضوی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ، چاپ اول ، تهران ۱۳۵۴.
- ۲- اخلاق ناصری؛ خواجه نصیر الدین طوسی ، تصحیح مجتبی مینوی ، علیرضا حیدری ، انتشارات خوارزمی ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳۵۶.
- ۳- اساس الاقتباس ؛ خواجه نصیر الدین طوسی ، تصحیح مدرس رضوی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۵۵.
- ۴- تاریخ ادبیات ایران ، ذبیح الله صفا ، ۸ جلد، انتشارات فردوس ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۶۳.
- ۵- تاریخ فلاسفه ایرانی ؛ علی اصغر حلبی ، انتشارات زوآر ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۶۱.
- ۶- تاریخ فلسفه در اسلام ؛ (دو جلد) میر محمد شریف ، ترجمه نصر الله پور جوادی ، مرکز نشر دانشگاهی ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳۶۲.
- ۷- تاریخ جهانگشا؛ عطا ملک جوینی ، (۴ جلد) ؛ تصحیح سید جلال تهرانی ، چاپ اول ، تهران ۱۳۱۲.
- ۸- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ؛ سعید نفیسی ، کتابفروشی فروغی ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳۴۴.
- ۹- فرهنگ معین ؛ (۷ جلد) محمد معین ، انتشارات امیر کبیر ، چاپ هشتم ، تهران ، ۱۳۷۱.
- ۱۰- گنجینه فرهنگ و علوم (۲ جلد) مهرداد مهرین ، انتشارات جاویدان ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۶۳.

مقایسہ داستان های عشقی شاهنامه فردوسی با مثنوی مهر و ماه از جمالی دهلوی

چکیده :

سالهاست که ادبیات تطبیقی در بسیاری از کشورها، مدنظر محققان و منتقدان قرار گرفته است. اشعار عاشقانه و غنایی در شعر فارسی از اواسط قرن سوم دیده می شود. شاهنامه بیانگر اصلی داستانهای عاشقانه نیست بلکه ابراز کننده داستانهای پهلوانی و تاریخی سرزمین ایران است. مثنوی مهر و ماه اثر مولانا جمالی دهلوی (م ۹۰۵ هـ. ق) جهت یک مقایسه تطبیقی با داستانهای عشقی شاهنامه مورد توجه است. مثنوی مهر و ماه سرگذشت دلدادگی «ماه» شاهزاده بدخشان است که در رؤیا شاهزاده خانمی به نام مهر را دیده و شیدای او گردید. چارچوب مقایسه را می توان از عناوین بحث درک نمود از جمله خواب موجب آغاز عشق، دلبستگی مهر و رودابه، شخصیت گشتاسپ، مقایسه با ماه؛ نقش کنیزان، سیندخت و سمن بانو، مرگ اندوهناک عاشق و معشوق، خرد، نکوهش دنیا، اوصاف جشنگاه، عفت لسان، آینده نگری. درباره دانش و خرد در شاهنامه سام به زال چنین می گوید :

بیابی ز هر دانشی رامشی
همه دانش و داد دادن بسیج

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
ز خورد و زبخشش میاسای هیچ

در مثنوی مهر و ماه به زبان خردمندی داستان آغاز می شود :

که در اوراق دانایی زد این فال

چنین گفت آن خردمند کهن سال

که گویا و بینا کند خاک را

نیایش کنم ایزد پاک را

فردوسی

بیش از یک قرن از مطالعات ادبیات تطبیقی، در جهان می گذرد و کارهای قابل تقدیری چه از جهت نظری و تئوریک و چه از جهت عملی در این حوزه صورت گرفته است. در دوران معاصر که ادبیات ملل به هم

نزدیک تر شده ، ضرورت مطالعات ادبیات تطبیقی به ویژه در بین کشورهای مسلمان پیش از پیش حس می شود.

« از رهگذر یک رشته مقدمات گسترده که در زمینه « نقد ادبی » و « تاریخ ادبیات » با کوشش پژوهشگران اروپایی شروع شده بود ، ظهور علم « ادبیات تطبیقی » اعلام گردید و کسی که برای اولین بار در سال ۱۸۸۶م در باب این موضوع مطلب نوشت فردی انگلیسی به نام پازنت (M.H.Posnett) بود، کتاب او تحت عنوان ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) نقطه آغاز پژوهش های تطبیقی به شمار می آید در همان سال یک دانشمند سویسی به نام راد (Edouard Rod) پژوهش های خود پیرامون « تاریخ تطبیقی ادبیات » را در ژنو شروع کرد، و در آلمان ماکس کوخ (Max Koch) مجله ادبیات تطبیقی را به نام (Revue de Literature Comparee) در سال ۱۸۸۷م، منتشر کرد

سالها است که ادبیات تطبیقی در بسیاری از کشورها ، مدنظر محققان و منتقدان قرار گرفته است و حتی در بعضی از کشورهای اروپایی و آفریقایی یک رشته تحصیلی محسوب می شود. اما متأسفانه در کشورهای آسیائی هنوز گامهای آغازین خود را بر می دارد. ادبیات تطبیقی ، به طور کلی، ادبیات و مسائل مربوط به آن را از چهار چوب تکراری نقدهای بلاغی و غیره خارج کرد و بابتی نو و گسترده ای فرا روی ادبیات و نقد ادبی باز کرده است. واضح است که اگر ادبیات یک ملت از جریانات ادبی ملل دیگر بی خبر باشد و در بر خورد با ادبیات دیگر ملل و تأثیر پذیری مثبت از آن، دور بماند از شکوفایی و بالندگی محروم خواهد شد ، که در این مورد نمونه های فراوانی در تمام ادبیات جهان وجود دارد واضح است که تأثیر پذیری های کور کورانه و بی هدف که مضر هم هست ، مدنظر ما نیست .

در ذیل به عنوان « تحلیل تطبیقی آثار غنایی ایران و شبه قاره هند و پاکستان » داستان های عشقی شاهنامه فردوسی را با مثنوی مهر و ماه از جمالی دهلوی ؛ مقایسه می نمایم.

ادب غنایی یا لیریک (Lyric) شعری است کوتاه و لطیف که احساسات و افکار و هیجانات شاعر را بیان می کند. این احساسات ممکن

۱ - السامرائی ، ابراهیم ، زبان شناسی تطبیقی ، مترجم : سید حسن سیدی چاپ اول، انتشارات

دانشگاه تربیت معلم سبزوار ۱۳۷۶ ش ، ص : ۱۵۳.

اپست عاشقانه ، مذهبی ، فلسفی ، عرفانی یا اجتماعی باشند^۱ . در ادبیات فارسی آنچه به منظوم هایی ، غنایی معروف شده است ، منظومه هایی است که در آن ماجراهای عشقی و زندگی قهرمان هایی (که اغلب شاهان و شاهزادگان هستند) توصیف می کند. در یونان قدیم ، لیریک به شعری گفته می شد که همراه با لیر که نوعی آلت موسیقی شبیه چنگ است ، خوانده می شد ، در دوران اخیر در زبان فارسی ، شاید به تبع عرب ها که به شعر عاشقانه و عاطفی « الشعر الغنایی » می گویند ؛ به غنایی ترجمه نموده اند^۲ گاه اصطلاح تغزلی و بزمی نیز برای «غنا» به کار رفته است ، زیرا شعر هایی غنایی در شرح عوالم و احساسات عاشقانه و هیجان های عاطفی شاعر است. « عشق » اسم است از مصدر عشق و آن به معنی افراط است در حُب و یا فسق و گویند اشتقاق آن از عشقه است به معنی لبلاب که بر درخت می پیچد و ملازم آن است^۳ اشعار عاشقانه و غنایی در شعر فارسی از اواسط قرن سوم یعنی از نخستین روزگار پیدایش شعر دری دیده می شود و قدیم ترین آنها را در ابیات بازمانده از حنظله بادغیسی می یابیم.

از سوی دیگر مثنوی به دلیل توانمندی بی همتایش در ادامه داستانهای عشقی و عرفانی از مهم ترین قالب های شعر غنای فارسی است که حتی بزرگترین حماسه سرای پهنه شعر و ادب فارسی فردوسی طوسی در اثر جاودان خود در بیان داستانهای غنایی و عاشقانه قهرمانان خود از همین قالب بهره برده است . به گفته مهدی محبتی « یکی از مهم ترین و زیباترین مفاهیم همیشه مطرح شاهنامه عشق و احوال و اطوار آن است . عشق شاهان و پهلوانان و بزرگان و مردمان در شاهنامه نیازهای واپس خورده و آه و ناله های محرومانه در ماندگیها و ذلت پذیریهای عاشق در برابر معشوق نیست. عشق در شاهنامه اوج گره خوردگی جمال جسم و جلال روح است. شیدایی زاده

۱ - میر صادقی ، جمال و میر صادقی میمنت « واژه نامه هنر داستان نویسی » کتاب مهناز تهران

۱۳۷۷ ش ، ص : ۶ .

۲ - شمیسا ، سیروس « انواع ادبی » انتشارات فردوس ، تهران ۱۳۷۶ ش ، ص : ۱۱۹ .

۳ - دهخدا ، علی اکبر « لغت نامه دهخدا » زیر نظر دکتر معین ، دانشگاه تهران ۱۳۳۰ ش ، شماره

۷۶ ، ص ۲۶۵

بی خردی نیست . بلکه شیفتگی ها ، تعقلی است که جرأت ابراز خویش را یافته است

بدون شک و تردیدی شاهنامه بیان گر اصلی داستانهای غنایی و عاشقانه نیست بلکه ابراز کننده داستانهای پهلوانی و تاریخی سرزمین ایران می باشد اما چون فردوسی نبض شناس خوبی می باشد می دانست که این دسته گل شاهنامه نیاز به باران احساسات لطیف عاشقانه دارد . « پس داستانهای عشقی شاهنامه را خاصه در قسمت پهلوانی این کتاب نمی توان از داستان های پهلوانی و حماسی جدا شمرد و اصولاً باید دانست که در این عاشقیها زبونی و شیفتگی عشاق که به ضعف تن و پریشانی فکر و خفت عقل کشد وجود ندارد و پهلوانان عاشق تا آخرین نفس سجایای پهلوانی و مردانگی خود را نگاه می دارد .^۲

نفوذ و غلبه زبان و ادب فارسی از دیر باز در شبه قاره چنان عمیق و گسترده بوده که کمتر آثاری اعم از حماسی ، غنایی و عرفانی را در این سرزمین می توان یافت که تحت تأثیر قرار نگرفته و وجوه مشترک فراوانی در زبان ، کلام و اندیشه با آثار ایرانی نداشته باشند . مثنوی « مهر و ماه » اثر مولانا جمالی دهلوی (۹۰۵ هـ . ق) مجموعه غنایی حماسی است که در این مقاله جهت یک مقایسه تطبیقی با داستان های غنایی شاهنامه فردوسی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است . جمالی کنبوی دهلوی در دوران سیاحت از راه هرات به تبریز آمد و بنا به توصیه اهل ادب تبریز مثنوی « مهر و ماه » را سرود . این مثنوی در تاریخ ادب فارسی شبه قاره هند از حیث قدمت دارای اهمیت خاصی است زیرا پس از امیر خسرو دهلوی ، که سکوتی دو بیست ساله بر ادب فارسی حاکم گشته را درهم شکست و یکی از زیباترین مثنوی های حماسی غنایی به نام « مهر و ماه » را سرود .

این اثر آینه ی داستان های غنایی شاهنامه می باشد چنانکه وی در این اثر پذیری چنین می گوید :

ز فردوسی و استاد نظامی به نظم آمد معانی را تمامی
بدان خوان کرم چیزی که بگذاشت از آن جای نصیب خویش برداشت^۳

۱ - محبتی ، مهدی « سیمرغ در جستجوی قاف » انتشارات سخن ، تهران ۱۳۷۹ ش ، ص : ۲۶۷ .

۲ - صفا ، ذبیح الله « حماسه سرایی در ایران » انتشارات امیر کبیر ۱۳۳۳ ش ، ص ۲۷۵ .

۳ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه سید حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۳ ش ، صص : ۲۵ - ۲۸ .

مثنوی مهر و ماه که سرگذشت دلدادگی «ماه» شاهزاده بدخشان است که در رویای خود شاهزاده خانمی به نام مهر را دیده و شیدای او گردید و برای رسیدن به مطلوب خود با اتفاقات مختلف مواجه شد و به گونه ای تراژیک ، به پایان داستان خود رسید.

خواب موجب آغاز عشق :

سرآغاز این داستان شباهت بسیاری با داستان دلدادگی گشتاسپ و کتایون دارد که قهرمان در رویای خود شیفته و شیدای محبوب خود می گردد:

شبی خرم ، چو روز نوبهاران زیبیداری که شب در عین خوش خواب نه حوری ، بلکه خورشیدی پری رنگ همه نامهربان و «مهر» نامش	مهرش فرخنده چون رخ تازه باران بخواب اندر حصاری دید؛ در آب که از عکس رُخش ، گوهر شود سنگ به مهرش گشته مهر و مه غلامش
--	--

و همین موضوع را در شاهنامه ملاحظه فرمایید:

کتایون چنان دید یک شب بخواب یکی انجمن مرد پیدا شدی بیالای سرود و بدیدار ماه یکی دسته دادی کتایون بدوی	که روشن شدی کشور از آفتاب پانبوه مردم ثریا شدی نشستن چون بر سرگاه شاه ازو بستدی داسته رنگ و بوی ^۱
--	---

دل بستگی مهر و رودابه :

«مهر» همچون رودابه که باشنیدن وصف زال ، عاشق او می گردد، باوصف وزیر از جمال «ماه» ندیده دل بستگی او می گردد در این مورد فردوسی می گوید :

چه نیکو سخن گفت آن رای زن دل زن دهن دیورا هست جای	ز مردان مکن یاد در پیش زن ز گفتار باشند جوینده رای ^۲
--	--

۱ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش ، ج ، ۳ ، ص ۱۲۷۳.

۲ - همان ص : ۱۲۶.

جمالی دهلوی نیز توصیف حالات ماه بر مهر و عاشق شدن آن دختر
بر شاهزاده را چنین می گوید :

دگر اقوال درد انگیز قابل
عجب حالیست کار عشق بازی
چو دارد عاشق و معشوق یک عین
بگردان مهر را بر ماه مایل
اگرچه باشد از روی مجازی
کجا گنجد در ایشان کاف کونین^۱

شخصیت گشتاسپ مقایسه با ماه :

اینجا باید شخصیت گشتاسپ و ماه را تطبیقی نمود که دانشمند
توس خرد و دانش را برای شاه و شاهزاده لازم می داند و کسی که لگام فهم
را از دست بدهد، اگر شاهزاده ای هم باشد نکوهش می کند. گشتاسپ هم
دارای همین گونه ضعف بود که در زمان حیات پدر شراب خورده خواهش
شاهی نمود و به سبب عدم رضایت پدرش از ایران به روم رفت :

از ایران سوی روم بنهاد روی
پدر چون ز گشتاسپ آگاه شد
پدرگاه جوی و پسر راه جوی
بیچید و شادیش کوتاه شد^۲

اما در مقابل این ماه یک شاهزاده بسیار دانشمند و فهمیده می باشد
که وقتی با پدرش راجع به عشق خود بیان می کند چنین با احترام سخن بر
لب می آورد:

زبان بگشاد مه، چون شمع کافور
تو شمعی، و ز تو روشن شد چراغم
که : از رویت دلم را دیده پرنور
ز سوز من، خوری آخر چرا غم؟
تو شمشادی، وجودم سایه تست^۳

۱ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی انتشارات مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ ش، ص: ۱۷.

۲ - شاهنامه فردوسی به کوشش دبیر سیاقی، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش، ج: ۱، ص: ۹۳۷.

۳ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی انتشارات مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش، ص: ۳۰.

نقش کنیزان :

در بیشتر منظومه های غنایی واسطه هایی هستند که به معشوقه و عاشق در رسیدن به یار ، کمک می کنند. واسطه میان عاشق معشوقه معمولاً دایه ای یا کنیزی هست^۱ در داستان بیژن و منیژه هم کنیزی بود که پیام منیژه را به بیژن می رساند:

فرستاد مز دایه را چون نوند
نگه کن که آن ماه دیدار کیست
پرسیدش که چون آمدی آیدرا
که رو زیر آن شاخ سرو بلند
سیاوش مگر زنده شد یا پریست
که آوردت ایدون بدین جادرا^۲

همچنین مهر کنیز خود به نام ناهید را از حال خود آگاه ساخته او را وسیله می سازد :

کنیزی داشت مهر عالم افروز
مر او را خواند پیش خویش بنشانند
پس آنگه ، ماجرای حالت دوش
که رویش ، ظلمت شب را، کند روز
(به) تخت از چرخ خونین گوهر افشانند
ز دل بیرون نهاد آن چشمه نوش^۳

سیندخت و سمن بانو:

شخصیت پردازی جوهر گرانبایه فردوسی می باشد و سیندخت یکی از چند بانوان غیر ایرانی می باشد که فردوسی از آن توصیف نموده و به قول جمال الدین حائری « این بانو زنی خردمند و تیز هوش بود و دور اندیش و مشاور شوهرش و باتدبیر و زرنگی عروسی زال و رودابه رابه راه انداخت^۴ »

۱ - دانش نامه فارسی به سرپرستی حسن انوشه ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۷۵ ش ، ج : ۲ ، ص : ۲۵۸ .

۲ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش ، ج : ۱ ، ص : ۹۳۷ .

۳ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۰۰ .

۴ - حائری ، جمال الدین « زنان شاهنامه » انتشارات پیوند نو ۱۳۸۳ ش ، ص : ۵۷ .

اما در « مهر و ماه » سمن بانو (مادر مهر) یک زن بسیار ساده به نظر می رسد و وقتی شبی مهر به علت دوری و فراق از ماه گریه می کند ، به راحتی با یک بهانه مهر ، حرفهای شاهزاده خانم را باور می کند که سبب گریه او فقط نیش عقرب بود.

چو مادر دید آرام و قرارش
بگفت از جان و دل ، شکر الهی
جواهر کرد بر بالین نثارش
روان فرمود سوی قصر شاهی^۱

مرگ اندوهناک عاشق و معشوق :

داستان های عاشقانه ای که ریشه هندی دارد ؛ بیشتر به مرگ عاشق و معشوق می انجامد گاهی معشوقه و عاشق اندکی پس از وصال می میرند مثل مهر و ماه جمالی دهلوی^۲ وقتی ماه از مرگ پدر خود اطلاعی بدست آورد بعد از مدتی جان خود را به جان آفرین سپرد.

گذشت از منزل این دیر فانی
قدم زد در سرای جاودانی^۳
زمانی مهر از این آگهی یافت سرو سینه خود را کوبید و جهان را بدرود گفت:

چو رفت آن ماه در خاک، ای دریغا
فلک را دل بشد چاک، ای دریغا^۴
اما در داستان های غنایی شاهنامه علاوه بر شیرین هیچ زن دیگری وجود ندارد که خود را بکشد و آن هم به سبب وفای شیرین بود که فقط خسرو پرویز را صاحب روح و بدن خود می دانست و نمی خواست که با شیرویه (قباد) ازدواج کند.

۱ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات و پاکستان، ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۱۹.

۲ - دانش نامه فارسی به سرپرستی حسن انوشه ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش ، ص : ۲۵۹.

۳ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۶۰.

۴ - همان ، ص : ۶۰.

خرد:

زیبایی کلام فردوسی در این امر پنهان است که وی شاهنامه خود را برای ابراز قدرت شعر گوئی خود استفاده ننموده است بلکه در هر شعر وی دنیای حکمت و دانش پنهان است و او به زبان دیگران هم به لباس لطیف به خواننده خود پندهای فراوان نموده است که نمونه ای از زبان سام به زال ملاحظه فرماید:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی

بیابی ز هر دانشی رامشی

ز خورد و زبخشش میاسای هیچ

همه دانش و داد دادن بسیج^۱

ولی در مثنوی «مهر و ماه» چنین بیانی به چشم ما نمی خورد الا جایی که جمالی مثل فردوسی داستان را به زبان خردمندی آغاز می نماید: چنین گفت آن خردمند کهن سال که در اوراق دانایی زد این فال^۲

نکوهش دنیا:

فردوسی همیشه دنیا و فلک را مورد نکوهش می داند و هیچگاه امیدی به این عالم فانی نمی بندد و این را بی وفا می داند و نشیب و فراز این را موجب اذیت آدمها می داند: جهان را چنین است رسم و نهاد بر آرد ز خاک و دهد شان به باد^۳

در این زمینه نیز جمالی دهلوی پیروی فردوسی می نماید و به روش خود دنیا را چنین بی وفا می گوید:

سرابست این جهان و تشنگانش

درین خشکی بظن بسپرد جان

وفا را دان سه حرف اتصالی

یکی منقوط دان دیگر دو خالی

چو از واو و الف ، ساقط کنی «فا»

نماند زین دو دیگر ، بر تو جز وا^۴

۱ - شاهنامه فردوسی به کوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش ، ج : ۱ ، ص : ۱۳۱.

۲ - جمالی دهلوی «مهر و ماه» با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۳ ش ، ص : ۲۱.

۳ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش ، ج : ۱ ، ص : ۲۶۶.

۴ - جمالی دهلوی «مهر و ماه» با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۵.

اوصاف جشنگاه :

تعیین تعداد صحیح ابیات شاهنامه که در آنها وصف طبیعت می شود مشکل است اما تشبیهات و اصطلاحات که از طبیعت گرفته شده، کنار گذاشته شود تقریباً در دو یست و پنجاه موضوع شاهنامه بدرستی وصف طبیعت می کند

همه بیشه و باغ و آب روان
یکی جایگاه از در پهلوان
زمین پر نیان و هوا مشکبوی
گلابست گویی مگر آبجوی^۲

اگرچه جمالی دهلوی در این زمینه بد طولایی همچون فردوسی ندارد اما اوصاف جشنگاه و مجالس نشاط در «مهر و ماه» هم به خوبی دیده می شود:

بهار آمد، گلستان حلقه پوشید
بنار گل ، دل بلبل بجوشید
بجام لاله کرده می پرستی
دو چشم نرگس اندر عین مستی
کشیده غنچه بر گل تاج کاووس
گشاده شاخ سنبل بال طاووس^۳

عفت لسان :

از خصایص فردوسی پاکی زبان و عفت لسان اوست . در تمام شاهنامه یک لفظ یا یک عبارت مستهجن دیده نمی شود و هر جا که به مقتضای داستان سرایی مطلب شرم آمیزی می بایست نقل کند به بهترین و لطیف ترین عبارات را برای آن یافته است^۴

در داستان عشقبازی زال و رودابه آنجا که عاشق و معشوق بیدار یکدیگر رسیده اند چنین می سراید :

همی بود بوس و کنار و نیید
مگر شیر کو گور را لشکرید^۵

۱ - مقاله ای از هانری ماسه به عنوان « اوصاف طبیعت در شاهنامه » در « هزاره فردوسی » دنیای

کتاب ۱۳۶۲ ش، ص : ۱۴۱.

۲ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش ، ج ۲ ، ص : ۹۳۵.

۳ - جمالی دهلوی ، « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۵۷.

۴ - مقدمه خلاصه شاهنامه فردوسی بانتخاب محمد علی فروغی ، انتشارات مجید ۱۳۷۸ ش ، ج

۱ ، ص : ۱۴۹.

۵ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش ، ج ۱ ، ص : ۱۴۹.

همین وصف را ما در مهر و ماه می بینیم که شاعر ملاقات عاشق و معشوق را چنین بیان می کند:

نشسته بر لب جو زیر شمشاد
دو دلبر همچو چشم خویش سرمست
شده ناهید زیبا ارغنون ساز

گلی نسرين برو حوری پری زاد
صراحی در کنار و باده در دست
هزاران مرغ، بسمل کرد آواز^۱

آینده نگری :

مادر سیاوش کودکی به دنیا می آورد و جهاندار کاووس شاه نامش سیاوخش می گذارد ، ستاره شناسان را دعوت می کند که آینده فرزندش را ببینند، ستاره این کودک را آشفته می بینند:

بخواندش ستاره شناس بزرگ
از آن کو شمار سپهر بلند
ستاره بدان کودک آشفته دید

بخود بر نهادش سپاس بزرگ
بدانست نیک و بد و چون و چند
غمین گشت چون بخت او خفته دید^۲

دقیقاً همین روش را جمالی در مثنوی خود چنین بیان می کند که بعد از به دنیا آمدن «ماه» منجمان را طلب می کند تا طالع فرزند او را ببینند:

منجم را طلب فرمود خسرو
منجم در شمار خود نظر کرد
بگفت آخر خدایش یار بادا

که تا بیند طلوع آن مه نو
چو گل خنده، چو بلبل دیده تر کرد
ز شاخ بخت برخوردار بادا^۳

وی در توصیف شخصیت ها و قهرمانان داستان خود، اتفاقات و رویدادها و پند و حکمت هایی که از رخدادهای باید گرفت بسیار به سراینده توس نزدیک است. مثلاً وقایعی که ماه در مسیر رسیدن به مهر با آن مواجه می شود از قبیل جنگ با دیوان و رو برو شدن با سیل ویران گر بسیار شبیه داستان هفت خوان رستم می باشد و یا در پایان هر فصلی به پیروی از دانای حکیم ، خرد ورزی ، گذشت و مردانگی و نصیحت پذیری از حکیمان و دانایان را به خواننده یادآوری می کند. وی در پند و اندرز به شاهان می گوید:

به چوگان و شکار آور خیالت
مگر باشد که باز آیی بحالت

۱ - جمالی دهلوی «مهر و ماه» : با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ش ، ص : ۱۵۷.

۲ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ش ، ج ۲ ، ص : ۴۶۶.

۳ - جمالی دهلوی «مهر و ماه» : با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ش ، ص : ۱۲۴.

به چوگان بازیست و یا شکار است
به عالم در فزایی عدل و انصاف

به چوگان بازیست و یا شکار است
شناسی درد را از جوهر صاف^۱
جمالی دهلوی در مثنوی «مهر و ماه» همچون شاهنامه فردوسی،
سبک داستان گویی، وصف زمان و مکان، استفاده از الف ندایی وصف
میدان جنگ و رخدادها، تحلیل و مقایسه شخصیت های شریر و نیکو،
همراهی با خردمندان در انجام کارها، نقش زنان در انجام داستانهای عاشقانه
را مطرح و ادامه نموده است که می تواند به عنوان یک اثر غنایی ارزشمند
از سرزمین شبه قاره هند و پاکستان مطرح و معرفی گردد.

منابع و مأخذ

- ۱- السامرائی، ابراهیم، زبان شناسی تطبیقی، مترجم: سید حسن سیدی، چاپ اول انتشارات دانشگاه تربیت معلم سبزوار، ۱۳۷۶ش.
- ۲- جمالی دهلوی «مهر و ماه» با تصحیح و مقدمه سید حسام الدین راشدی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ش.
- ۳- حائری، جمال الدین «زنان شاهنامه» انتشارات پیوند نو، ۱۳۸۳ش.
- ۴- شاهنامه فردوسی به کوشش دبیر سیاقی، انتشارات علمی ۱۳۶۱ش.
- ۵- شمیسا، سیروس «انواع ادبی» انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۶ش.
- ۶- صفا، ذبیح الله «حماسه سرایی در ایران» انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۳ش.
- ۷- غنیمی هلال، محمد «ادبیات تطبیقی» مترجم: سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳ش.
- ۸- محبتی، مهدی «سنیمرغ در جستجوی قاف» انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۹ش.
- ۹- مقدمه خلاصه شاهنامه فردوسی به انتخاب محمد علی فروغی، انتشارات مجید ۱۳۷۸ش.
- ۱۰- میر صادقی، جمال و میر صادقی میمنت «واژه نامه هنر داستان نویسی» کتاب مهناز، تهران ۱۳۷۷ش.
- ۱۱- هزاره فردوسی، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲ش.
- ۱۲- دهخدا، علی اکبر «لغت نامه دهخدا» زیر نظر دکتر معین، دانشگاه تهران ۱۳۳۰ش.
- ۱۳- دانش نامه فارسی به سرپرستی حسن انوشه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ش.

سہم سخنوران اصفہانی دورہ صفویہ در گسترش فرهنگ و دانش فارسی در شبہ قارہ

چکیدہ:

در دورہ صفویہ اصفہانیان بی شماری بہ شبہ قارہ مسافرت می کردند کہ اغلب شان برای ہمیشہ در همان سرزمین اسکان داشتند. حضور دانشمندان، سخنوران و نویسندگان فارسی زبان در دستگاہ های قدرت وقت در شمال و جنوب ہند نظیر تیموریان، قطب شاہیان، عادل شاہیان و سایر آن در ترویج فرهنگ و ادب ایرانی و فارسی تأثیر بسزایی داشته است. دہہا نقر سخنور اصفہانی در قرن یازدہم و نیمہ اول سده دوازدهم در این خیر سہیم ہستند اما در این گفتار ما دربارہ صائب اصفہانی، شکیبی اصفہانی، صفی اصفہانی، روح الامین اصفہانی، و نویدی اصفہانی پژوهشہایی مجمل انجام دادہ، نتیجہ گیری های لازم نمودہ ایم.



دورہ صفوی دورہ ایجاد یگانگی، احیا و تقویت ملیت ایران اسلامی در قرون یازدہم و دوازدهم ہجری قمری بوده است. بر طبق عقیدہ صاحب نظران، تنہا دورہ ساسانی را در تاریخ دورہ پیش از اسلام از لحاظ توسعہ مرزہایی جغرافیایی و عوامل استواری بنیہ فرهنگی و تمدنی ایرانی با دورہ صفوی شبہ دانستہ اند. یکی از ویژگیہای عمدہ دورہ صفوی ترویج و توسعہ شعر و ادب فارسی در خارج از ایران بخصو ص در شبہ قارہ پاکستان و ہند بوسیلہ سخنسرایان ایرانی الاصل اصفہانی تبار در این سرزمین پہناور بوده است. «ہمین سبب است کہ تاریخ ادبیات ایران را در عہد مذکور (صفویہ) نمی توان بدون توجہ بہ سنیر ادب فارسی و نظم و نثر آن در سرزمین های مجاور بویژہ ہند نوشت، چہ غالب نویسندگان و شاعران آن عہد چند صباحی در آن سرزمین ہا گذرانندہ و یا پس از اکتساب فنون ادب راہی دربارہا و دستگاہ های قدرت خارج از ایران گردیدہ»^۱ عوامل

* - مدیر فصلنامہ دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.

۱ - دکتر ذبیح اللہ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج پنجم / ۲ مقدمہ ص ۸، تہران، چاپ ہفتم ۱۳۷۳.

گونگونی که به ترویج شعر و ادب فارسی طی قرون یازدهم و دوازدهم در شبه قاره پیش از ادوار مانسب گردیده نقل و انتقال سخنوران و اندیشمندان فارسی زبان از فلات ایران از طریق خراسان بزرگ، کابل و فرارود یا راساً تشویقها و سرپرستی های فرمانروایان، استانداران، امیران و حتی سپه سالاران خوش ذوق و ادب دوست شبه قاره بوده که میرزا محمد علی صائب اصفهانی را وادار ساخت که در محیط ادب شناس شبه قاره حداقل برای هفت سال بسر ببرد. اگر چنانچه پدر کهنسال وی به دنبال وی به آگره سفر نمی کرد تا او را بمراجعت به اصفهان آماده کند که بالآخره موفق هم گردید شاید اقامت او در بارگاه های رودگنگ و کشمیر به مادام العمر طول می کشید و او نیز نظیر عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، ملک قمی، ظهوری ترشیزی و..... به بازگشت به میهن تن در نمی داد.

«با این که سفر به شبه قاره و اقامت های طولانی و مادام العمر در آن حصر به بخش معنی از ایران نداشته ولی برحسب سابقه می توان گفت که از قدیم الایام سهم عمده از آن ایرانیان شرقی و سکنه ماوراءالنهر بوده است که به واسطه قرب جوار بامردم شریف ساکن در میان رودخانه های بزرگ سند و گنگ موالفت مانوس دیرپای خود را با آنان حفظ می کردند و روابط مبتنی بر وداد و برادری را ادامه می دادند. باین همه حصه دیگر مناطق ایران و از جمله استانهای مرکزی و فارس و اصفهان و آذربایجان حتی بخشهای ساحلی دریاچه خزر را نیز نادیده نمی توان گرفت که دست کم به قیاس اسامی موجود از نامداران پنج قرن اخیر گروه گروه جمعیتهایی را عازم این نواحی کرده اند و جایگاههایی خاصی نیز در دل سکنه هر شهر و دیار به دست آورده اند در میان آنان البته شهر اصفهان از اهمیت فرهنگی ویژه ای برخوردار است و در ادوار عمده مورد بحث این کتاب پایتخت صفویه و مرکز فرهنگ و هنر و ادب ایران شناخته می شده است. این شهر صرفنظر از شهرت برحق که به عنوان «نصف جهان» داشت به دلیل تعداد زیاد مهاجران و مسافران و گویندگان خود در شبه قاره وضع ممتازی هم به دست آورده بود که بدان تمایز داشت و معروف خاص و عام بود.»

۱ - شعرای اصفهانی شبه قاره، دکتر ساجدالله تفهیمی، پیشگفتار (سخن مدیر) دکتر رضا شعبانی

صص الف - ب، اسلام آباد ۱۳۷۲ ش.

در حین حکمرانی ۵۴ سالہ تہماسپ، اصفہان پایتخت ایران اعلام گردید و در نتیجہ مرکز ثقل اسکان، تربیت، پرورش هنرمندان، اندیشمندان و ادیبان و سخنوران شد و بقول معروف «از کوزہ ہمو تراود کہ دروسیت» در سالہای بعد موجب نقل و انتقال شخصیتہای باذوق ادبی از مہد تربیت کم نظیر اصفہان بہ کشورہای ہمجوار ایران شامل عثمانی، فرارود، سند و ہند گردید.

«دورہ صفویہ در تاریخ ایران چہ از لحاظ تحکیم و توسعہ سیاسی و اجتماعی و چہ از لحاظ تکامل ادبی و فرہنگی شاید مہم ترین ادوار است. این دورہ از این لحاظ ہم دارای اہمیت ویژه است کہ دامنہ علوم و فنون و زبان و ادب ملت شریف ایرانی در نقاط خارج از ایران بہ خصوص در شبہ قارہ پاکستان و ہند و آسیای کوچک و ماوراءالنہر و ممالک عثمانی و مناطق دیگر دور دست گسترش یافتہ و زبان و ادب فارسی در تمام این سرزمین ہا رواج پیدا کردہ و اہالی آنها در پیشرفت و تکامل آن خدمات شایانی بہ عمل آورده اند.»

باید متذکر گردیم صدہا نفر شخصیت و رجال ایرانی طی قرون در این خیر شریک و سہیم بودہ اند اما در این گفتار ما برخی از برجستہ ترین آنان را با کمال اجمال اشارت می کنیم.

۱- صائب اصفہانی : اسم کامل او میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالرحیم معروف بہ صائبا از استادان برجستہ شعر فارسی است کہ کلیاتش در ایران و شبہ قارہ^۲ مکرر از حلیہ طبع آراستہ گردیدہ. از این کہ پدرش از تبریز بہ اصفہان نقل مکانی کردہ بود، دہ ہا تذکرہ نویس و پژوهشگران اورا «تبریزی» می نوشتہ اند در حالیکہ او زادہ اصفہان بودہ. پدرش میرزا عبدالرحیم کہ از بازرگانان تبریز بود در عہد شاہ عباس بزرگ بہ اصفہان مهاجرت کرد و در محلہ عباس آباد سکونت گزید و میرزا محمد علی آن جا

۱ - همان، ہمو مقدمہ مولف ص ۳.

۲ - الف : کلیات صائب چاپ لاہور ۱۹۷۱ م.

ب - کلیات صائب بامقدمہ امیری فیروز کوهی تہران ۱۳۳۳.

ج - کلیات صائب چاپ انجمن آثار ملی تہران، ۱۳۴۵.

د - دیوان صائب بہ کوشش محمد قہرمان چاپ شرکت انتشارات علمی و فرہنگی.

چنانکه در «قصص الخاقانی» آمده، صائب به سال ۱۰۷۶ هـ به شصت سالگی رسیده بود پس می بایست پیرامون سال ۱۰۱۰ هـ زاده شده باشد.^۱

صائب در شاعری شاگرد حکیم شفایی بود. در ایام شباب توفیق حج و زیارت حرمین شریفین یافت. در اواخر عهد جهانگیر، از راه کابل رو به شبه قاره نمود. در کابل باحاکم آن جا ظفرخان (احسن) تقرب جست. بعد از عزل ظفرخان از امارت کابل همراه او به هند آمد و هنگامی که شاهجهان در سال ۱۰۳۹ هـ به دکن رسید صائب نیز همراه ظفرخان قصد آن جا کرد و از طرف پادشاه منصب هزاری و صله بیست هزار روپیه یافت.^۲

بنا به پژوهش آقای دکتر صفا، «صائب پس از برگشت در دربار شاه عباس دوم سمت ملک الشعرائی داشت^۳ و دیگر هیچگاه به هند سفری نکرد. اما محبوبیت شعر صائب طی سه قرن اخیر در شبه قاره به پایه ایست که از ابیات و مصراع های فارسی برجستگان شعر و ادب نظیر فردوسی، نظامی، سعدی، مولوی و حافظ که صدها بیت و مصرع به طور ضرب المثل به فارسی شبه قاره و زبانهای اردو و سایر السنه شبه قاره بکار می رود، تعداد زیادی از آن از سروده های صائب است. بطور مثال :

گر رساند بر فلک باشد همان دیوار کج^۴

چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کج

دهند جوهریان خاک اگر به قیمت من^۵

اگرچه گوهرم از شرم آب می گردم

ز دریا می کشد صیاد دام آهسته آهسته^۶

به مطلب می رسد جویای کام آهسته آهسته

آخر پر عقاب پر تیر می شود^۱

ظالم به مرگ دست نمی دارد از ستم

۱ - دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج پنجم، ۲ ص ۱۲۷۲.

۲ - دکتر تفهیمی، شعرای اصفهانی، ص ۶۷.

۳ - دکتر صفا، تاریخ ادبیات ج پنجم / ۲ ص ۱۲۷۵.

۴ - فصلنامه دانش شماره ۵۹ - ۵۸ پاییز و زمستان ۱۳۷۸ مقاله دکتر یونس جعفری ص ۱۲۷.

۵ - همان، همو ص ۱۲۸.

۶ - همان، همو ص ۱۴۲.

یکی از دلایل توجہ فوق العادہ بہ شعر صائب اصفہانی غیر از دہہا نسخ خطی، نشر دیوان و گزیدہ ہا و جنگہا، تذکر از احوال و آثار وی در دہہا تذکرہ، پژوهشہایی است کہ در سطح دانشگاهی اہالی شبہ قارہ داشتہ اند. کلیات صائب در حدود ۲۳۲ سال پیش در لکھنؤ چاپ گردید. اولین پایان نامہ پیرامون صائب در دانشگاه تہران نیز توسط یکی از دانشجویمان ہندی دکتہ محمد یونس جعفری در حوالی ۱۳۴۷ ش تہیہ و تسلیم شد. سال درگذشت صائب را در تواریخ و تذاکر ۱۰۸۰ ہ یا ۱۰۸۱ ہ نوشتہ اند. بیت زیر از یک غزلش برسنگ قبر نقش شدہ است.

در هیچ پردہ نیست نباشد نوای تو عالم پُراست از تو و خالیست جای تو^۲

۲- شکیبی اصفہانی : محمد رضا پسر خواجہ ظہیر الدین عبداللہ اصفہانی متخلص بہ شکیبی در ۹۶۴ ہ در اصفہان بہ دنیا آمد. شکیبی خواہر زادہ امیر روزبہان صبری بود و خویشاوندی نزدیک با او در تربیت شاعرانہ اش تأثیر داشت. تحصیلات متداول را در ہرات، مشہد و شیراز بتکمیل رسانید و در سی و چہار سالگی از راہ دریا عزیمت ہند کرد. از طریق گجرات کہ قبلاً عبدالرحیم خانخانان در آن جا بسر می برد، بہ پایہ تخت رفت و باو پیوست، در مسافرتہای سند و دکن ہمراکش بود. مدتی در مالوہ بسر برد آن گاہ مسافرت حرمین شریفین و عتبات را در پیش گرفت پس از مراجعت مجدداً ملازمت خان خانان داشت تا این کہ بہ توصیہ زمانہ بیگ مہابت خان در ۱۰۱۹ ہ بہ دربار جہانگیر معرفی و بہ صدارت دہلی منصوب گشت، در ۱۰۲۳ بدرودحیات گفت. نمونہ ہای شعر او درین جا درج می شود :

کہ آبگینہ ما ہم طبیعت سنگست
توانگر شرم مہمان بیش دارد
گوہر بہ تلخ رویی دریا گذاشتیم^۳

شکستہ دل نشویم ارترا سر جنگست
غمت از من غم جان بیش دارد
ما گل بہ خار و لعل بہ خارا گذاشتیم

۱- همان، ہمہ ص ۱۵۷.

۲- دکتہ صفیہ تاریخ ادبیات ج ۲/۵ ص ۱۲۷۵.

۳- نک ہمہ، همان ص ۹۳۷-۹۴۳.

۳- صفی اصفهانی : آقا صفی مشهور به صفیای اصفهانی از شاعران نیمه دوم قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم اصفهان است که در آغاز جوانی راه دیار هند به پیش گرفت. او فرزند خواجه قاسم مستوفی دارالسلطنه اصفهان بود و مانند پدر علم سیاق و حساب و دفتر را به نیکی آموخت. در هند نخست ملازمت قوام الدین جعفر آصف خان قزوینی اختیار کرد، آن گاه به خان خانان پیوست. مدتی در جامه قلندران در سند و هند به سیاحت پرداخت تا به آگره رسید. در آن جا مہابت خان اورا از لباس فقر بیرون آورد و در خدمت خود گرفت و مستمری سالانه اش به ۳۵۰۰۰ روپیه رسید. بگفته عبدالباقی نهاوندی در حین سفری به کابل بسال ۱۰۲۸ هـ درگذشت. شماره اشعار صفی را تذکره نویسان میان چهار هزار و شش هزار ضبط کرده اند. به ساقی نامه سرایی هم توجه داشت. چند بیت بطور نمونه :

الا ای خردپرور کامجوی
ازان غم برون کن از انبارها
مکن تکیه برهستی بی ثبات
چند بیت از تغزل وی

همی باده مگذار و روی نکوی
وزین شادی آور به خروارها
غنیمت شمر چند روزه حیات

نصیب کس نشود این دلی که من دارم
هزار بت بشکستم برغم نفس و هنوز
گناهگار توام گرکشی و گر بخشی
ز دل میپرس که بادیده هم سخن دارم
درون کعبه یکی کهنه برهنم دارم
بدست تیفی و دست دگر کفن دارم

۴- روح الامین اصفهانی : میر محمد امین میر جمله شهرستانی اصفهانی، روح الامین تخلص داشت، از رجال نامور سده یازدهم بود. بسال ۹۸۱ هـ متولد گردید. در اصفهان بتحصیل دانش و ادب پرداخت در ۲۹ سالگی عزم هند کرد و بخدمت سلطان محمد قلی قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰ هـ) فرمانروای گلکنده دکن مشغول گردید و پس از شش سال به سمت میر جملگی (وزارت) منصوب گشت. پس از مرگ سلطان محمد قلی نتوانست با جانشینش بسازد و به بیجاپور منتقل گردید و بالاخره براه دریا به میهن برگشت تا چهار سال اقامت وی بطول کشید ولی منزلتی دلخواه در دستگاه نتوانست بدست بیاورد و از طریق زمینی عازم مناطق شمالی هند گشت تا به ملازمت جهانگیر در بیاید. او گوهر مقصود را به دست آورد و

۱- دکتر صفا: تاریخ ادبیات، ج پنجم، ۲/ ص ۱۰۰۶.

یہ نصب «دوہزار و پانصدی» منصوب شد و در دورہ جانشین وی شاہجہان بہ سمت «پنج ہزاری دوہزار سوار» ارتقاء مقام یافت. در ۱۰۴۷ ہـ در دہلی در گذشت. روح الامین باوصف اشتغالات گونہ گون دولتی شاعری پرکار محسوب است کہ در انواع سخن چیرہ دست بود. وی بہ خمسہ سرایی نیز پرداخت. نصرآبادی تعداد ابیاتش را در حدود بیست ہزار تخمین زدہ است. نسخہ های خطی دیوان غزلیات او با پنج ہزار بیت بنام گلستان ناز بامقدمہ اش و آثار دیگر وی در کتابخانہ موزہ بریتانیا موجود است. بعقیدہ آقای دکتر صفا عدد بیتہای کلیاتش بحدود سی ہزار بیت بالغ می شود. سخنش سادہ و روان و توانایش در مثنوی بیشتر از غزل است. چند بیت از غزل او :

ہزار نکتہ رنگین ببحروکان گیرم -
کشد زبانہ اگر آب در دہان گیرم
ہزار نکتہ نایابش از بیان گیرم

چو عقد گوہری از طبع نکتہ دان گیرم
ز تاب آہ شرر ناک من چو شعلہ برق
بیش گفته روح الامین شوم چون گوش

۵- نویدی اصفہانی : محمد قاسم نویدی اصفہانی از سخنسرایان نیمہ

اول قرن یازدہم ہجری است. تاریخ تولد و وفات وی روشن نیست اما نسخہ خطی دیوان وی بخط خودش نوشتہ ۱۰۴۴ ہـ در کتابخانہ ملی پاریس نشانگر دورہ حیات وی می باشد. مجموعہ مزبور حاوی ۶۵۰۰ بیت قصیدہ و غزل و ترکیب بند و رباعی است. در جوانی عازم ہند گشت و در مناطق جنوبی آن کہ دکن (بمفہوم جنوب) نامیدہ می شود مقیم گشت. در دوبیتی سالہا بعد در یاد میهن چنین سرود :

عمریست کہ گشتہ ام گرفتار محن
چون ہند و مغولم سروسامانی نیست

نا تاب سفر دارم و نہ روی وطن
سرکش تر وہی کس ترم از ہند و دکن

زبان شعر نویدی سادہ و بیانش خالی از تعقیدہا، مضمون ہایش دور از باریک اندیشیہای مبالغہ آمیز است. قصیدہ ہایش در ستایش امامان دوازده گانہ است. غزلہایش ہم کوتاہ است و گاہی ہم پی تخلص چند بیت بطور نمونہ :

چون خون دل و دیدہ کسی ہمسر ما نیست
آسودہ دلانیم بکنج الم خود

جز آہ جگر سوز کسی در برمانیست
از ما مطلب منصب پروانہ نویدی

دوزخ بفروز تہ خاکستر ما نیست
کاین مرتبہ در طالع بال و پر ما نیست

نتیجه گیری : در دوره دویست و چهل ساله صفویه صدها نفر سخنور، نویسندہ ، بازرگان، هنرمند ایرانی متدرجاً به شبہ قارہ منتقل شدند کہ دہہا نفر از آنان اصفہانی بودہ اند .

و در این گفتار ما فقط پنج سخنور منتخب را معرفی نموده ایم و گر نہ آقا تقی، ملک احمد دخیلی، رضی اصفہانی، بابا طالب اصفہانی و باقیانائینی و امثال آنان ہم از همان سرزمین مردم خیز بہ شبہ قارہ منتقل گشتند. و اغلباً مادام العمر در همان جا اقامت داشتند. بیست و پنج سال پس از آغاز سلطنت شاہ اسمعیل صفوی در ایران، ظہیرالدین بابر سلطنت تیموریان شبہ قارہ را بنیان گذاشت کہ تا سہ قرن و سی سال با دورہ های قدرت و ضعف بہ طول انجامید. تیموریان شبہ قارہ ترک نژاد و ترکی زبان بودند اما حضور سخنوران فارسی زبان ایرانی در دربارهای سلاطین و امرا و حاکمان بلند پایه دورہ مزبور بہ تقویت بنیہ فرهنگی و ادبی جامعہ شبہ قارہ مبتنی بر زبان و ادب و اندیشہ اسلامی کہ بہترین نمونہ های آن را تنها بہ فارسی سراغ داریم، منتج گردید. بہمین دلیل است کہ طی یک قرن و نیم تسلط بیگانہ کہ زبان انگلیسی بطور زبان رسمی جایگزین فارسی گردیدہ بود، زبان فارسی در دوائر علمی و دانشگاهی استہلاک ناپذیر باقی ماند و در سطح عامہ مردم «زبان اردو» کہ در حدود ۶۰ درصد لغات آن از طریق فارسی برگرفته شدہ بطور زبان عمومی شبہ قارہ بظہور رسید.

منابع و مآخذ :

- ۱ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح اللہ صفا ج پنجم او ۲، تہران، ۱۳۷۳ ش.
- ۲ - شعرای اصفہانی شبہ قارہ، دکتر ساجد اللہ تفہیمی، اسلام آباد، ۱۳۷۲ ش.
- ۳ - دیوان صائب بہ کوشش محمد قہرمان شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
- ۴ - فصلنامہ دانش اسلام آباد، مقالہ امثال و حکم فارسی متداول در شبہ قارہ از دکتر سید محمد یونس جعفری، شمارہ پایی ۵۹ - ۵۸ پاییز و زمستان ۱۳۷۸.
- ۵ - یادداشتہای گونه گون نگارندہ .

اشعار زیب مگسی در وصف امام علی (ع)

چکیده:

نواب گل محمد خان زیب مگسی در ۱۸۸۳م در جہل مگسی (بلوچستان پاکستان) چشم به جهان گشود. وی به اصناف گوناگون سخن شعر گفته بخصوص به غزل، قصیده و رباعی بیشتر التفات می نمود. در شخصیت‌های نامور تاریخی به حضرت امیر (ع) را در شعر بسیار ستوده است: (رباعی)

دارم ز غم اضطراب فتحی فتحی
فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی

یا حضرت بو تراب فتحی فتحی
جانم بلب آمده است و جگرم خون است

زیب چون هستی غلام بو تراب

غم مخور از پرسش روز حساب

نواب گل محمد خان زیب مگسی که در سال ۱۸۸۳م در جہل مگسی به این خاکدان ناپایدار قدم گذاشت و در سال ۱۹۵۳م فوت شد (۱) شاعری است که مهارت هنر شعری و تنوع فکریش را در شعر وی بخوبی می بینیم. وی در قالبهای غزل، قصیده، رباعی و غیره شعر گفته است و بسیار خوب و عالی گفته است. از صنعت‌های که سلطه او را بر اقلیم شعراء استنباط می کنند، بکثرت و بسیار با زیبایی استفاده نموده.

بسیاری از اشعار وی که به نحو بر زبان سروده شد، هنوز هم بدست اهل هنر بعلت نرسیدن به چاپ نرسیده است. حتی نسخه هایی از گنجینه های شعر وی دوچار خطر نابودی است که بیشتر شان به زبان فارسی است و عمده ترین بخش شعر زیب به همین زبان است.

زیب مثل شعرای زبان فارسی و زبانهای دیگر جهان در شعرش جایی که از موضوعات دیگری استفاده نموده. شخصیت‌های برجسته و نام بردار

را نیز تعریف و توصیف نموده و یکی از آنها مولای متقیان حضرت امام علی علیه السلام هستند که موضوع بحث ما خواهد بود.

زیب شاعری است، توانا و قادر الکلام. شعر وی در هر قالب شعری که جا گرفته آن قالب از او جان گرفته است، غزل، قصیده، رباعی و ... ناگفته نماند که مثل شعرای دیگر زیب نیز از مقام و جایگاه شعر خود بی خبر نبود. بر اساس همین آگاهی که او درباره شعر خود داشت چندین بار با افتخار و اعتماد زیاد دست به تعلی زده است. مثلیکه می گوید:

ز شعر شهره شوی عنقریب و شعرت زیب
رسد ز سند به هند و ز قندهار به کابل (۲)

این ادعا زیب بی جا نبوده. بگفته ی دکتر معصوم کاسی دیوان زیب در مدرسه های تاجیکستان همراه با دیوان حافظ و دواوین شعرای دیگر فارسی تدریس می شود. و «بنام تکیه گاه زیب» یک زیارت نیز آنجا مورد توجه مردم است (۳)

اگر شعر زیب از این گوشه بی قدری که بیانگر کم نظر بودن اهل بلوچستان است به دست سخن فهم و افراد شعر فهم برسد مقامی را که او مدعیست حتماً می یابد چرا که خودش شرطی گذاشته است که:

مستی می را توان دریافت از نوشیدن او
زیب ذوق شعر هم معلوم گردد شاعران را (۴)

ما شعرایی را داریم که بعد از مرگشان شعرشان هم به همان مرگ شاعر می میرد. ولی زیب مطمئن است که شعر وی شهره یی او خواهد داشت:

زیب زیر چرخ برین بعد مدت
من نه مانم ماند ز من داستانی (۵)
حتی وی به متاخرین دعوت از پیروی خودش هم داده است یعنی:
گر بخواهی بر سر منزل رسی
در طریقت زیب را استاد کن (۶)

وی در بیشتر اشعار فارسی و زبانهای دیگر که شعر سروده است امام علی (ع) را بکثرت توصیف کرده است. زیب مگسی امام علی را دوست دارد و وی را پیشرو و امام خود می داند و همه جا از وی کمک و رهنمایی خواسته است. او اگر از یک جانب شجاعت و سخاوت و عدالت و ... امام را بزبان شیرین شعر و تفکر گسترده اش بیان می کند. از جانب دیگر او را

یعنوان یک محبوب و معشوق هم می بیند و خدوخال وی را در قصیده ی
غزلگونه می سراید و هم از همان معشوق که از مشکل کشای عالمیان هم
است. حل مشکلاتش را می طلبد.

نه فقط در قصیده ها بلکه در فردیات ، غزلیات و رباعیات نیز شعر
زیب را خالی از ذکر سرچشمه امامت ، ولایت و طریقت نمی بینیم . حتی
وقتی ممدوحان خود را مدح می کند برای آنها نیز از ابوتراب کمک می
خواهد مثل که می گوید :

شاه دکن باد خرم زیر ظل بوتراب (۷)
و در مقطع یک غزلش می گوید :

ضماندار تو چون هست مرتضی در حشر بنوش زیب می ناب را مشو مرتاض (۸)

قبلاً گفته شد که او امام علی را بعنوان یک محبوب و معشوق زیبا
روی نیز شناخته است . او می گوید :

تویی محبوب هم مرغوب هم مطلوب دلپرور تویی جانان و جان جان و یوسف شان در محضر
لبت یاقوت یا شهبوت تن ماحوت بل اطلس رخت لاله خطت هاله منم واله تویی دلبر
بدین رخسار و هم گفتار هم رفتار بستانی زیرق آرام از جم جام و زکی نام هم افسر (۹)

و در قصیده ای که خالی از واژه های عربی به فارسی ناب سروده
است می گوید :

تو جانانی و جان را پادشاهی دلآرامی و دلکش، دلربایی
گل خورشید گردد زرد پیشت پگاهان کز چمن بیرون بر آبی (۱۰)

ولی این گفتگوی عاشقانه وقتی عروج می یابد به نکته ی می رسد
که آنجا ز اوصاف واقعی ممدوح سخن بگفتار می آید. یعنی سخن از حسن
و زیبایی و مایی و رویی آغاز می گردد ولی ختامش به عظمت و بلندی
معنوی مزین می گردد، یک تسلسل دیده می شود که خواننده را کشان کشان
با خود از گلستان فرش به نگارستان عرش می برد، می گوید :

ترا گیسو برنگ و بو به از مینو هم از عنبر
بگل بلبل بگلشن گل به محفل مل بکان گوهر
علی المرتضی مشکل کشا پیر هدا رهبر (۱۱)

قد تو همچو سرو آزاد هم شمشاد شاد از روی
ز آواز و تن و ناز و نگاه و جلوه ات دلخوان
بیا بشنو ز من مدحی امیر کشور معنی

در این بیت های مترنم واج آرایبی هم به نظر می آید که باعث می شود یک فضای نرم موسیقی را در ذهن ایجاد کند. در آخر هر قصیده ای که در اشن امام علی است فضای التجا و التماس و دعا و حاجت روایی بروز می دهد و یک حالت مناجاتی دیده می شود. که دلیل بر عقیده علوی زیب می باشد. او معتقد است که از همه ی عظمت و بزرگی که در انسان و انسانیت گنجانیده شده است امام علی برخوردار است و امام علی کسی است که مشکل کشائی یکی از بزرگترین اوصاف وی است.

نکته ای که همه ی خوبی های کائنات خداوند متعال در شخص امام جمع می گردد در اشعار شعرای معروف و غیر معروف فارسی هم دیده می شود. بلکه در دیگر زبانهای شرق زمین بالخصوص شبه قاره ما همین حالتی را درک می کنیم یعنی اینجا هم مشکل کشایی امام شبهای کوچه های کوفه ی هم جوار و جوانب را دست به دامان وی دوخته است. بعنوان مثال از مولانا جلال الدین رومی چند بیت را ذکر می کنیم :

تا نقش زمین بود وزمان بود علی بود
سلطان سخا و کرم و جود علی بود
آن نور خدایی که بر او بود علی بود
با احمد مختار یکی بود علی بود
از عرش بفرش آمد و بنمود علی بود
تا کار نشد راست نیاسود علی بود

تا صورت پیوند جهان بود علی بود
شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود
خاتم که در انگشت سلیمان نبی کرد
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج
شیر دو جهان پرتو انوار الهی
آن گرد سرافراز که اندر ره اسلام

و همچنین پیرو و مرید مولانا ، اقبال هم در این رابطه گفته است :

ملت حق از شکوهش فر گرفت
کائنات آیین پذیر از دوده اش
حق ید الله خواند در امالکتاب
سر اسمای علی داند که چیست؟ (۱۳)

از رخ او فال پیغمبر گرفت
قوت دین مبین فرموده اش
مرسل حق کرده نامش بو تراب
هر که دانای رموز زندگیست

زیب در شان و عظمت مولا علی در یک قصیده ی سی حرفی ، که با وجود پابندی تکرار حروف با معنی و پر مغز است خامه فرسانی می کند. و با «الف» این گونه سخن آغاز می کند:

الف استاد و امیر و اعظم و اکبر علی است
اشجع و اغلب و امام و اقدس و اتور علی است
ب بهار و بوستان و بخت بخش و بادشاه
برق بیرق دارو بدر و باسل و برتر علی است
ت تنومند و توانا و تونگر و تاجدار

تاج بخش و تخت گیر و تیغزن و تندر علی است (۱۴)

در این قصیده هنرمندی و توانایی شعر گفتن زیب بسیار بر عروج رسیده است. او از همه حروف الفبای فارسی بسیار با مهارت و هنرمندی استفاده کرده است و همه ی قصیده پر از معنویت و شکوه هنری است. در بیت آخر این قصیده می گوید:

ی یل و یوز افکن و یقوت و یسوب و یسوع
یار یاران و یقیناً زیب رایاور علی است (۱۵)

کثرت اوصاف امام علی نیز باعث شده است که شعرا با فراخی و فراخدلی دامان اشعار شان را گسترش می دهند هر چه بسیار می گویند کم می بینند لذا می گویند و می سرایند.

دلیری ، دلاوری و شجاعت این امام علم و عرفان و مرد زهد و تقوی به جایی رسیده است که گوی اگر ایشان بدون این ها دیگر به هیچ کاری نمی رسیدند و برای بزرگیشان کافی و شافی خواهد بود. زیب هم عظمت و دلاوری امام را همراه با بسیار زیبایی و شکوه شعری ابراز می کند و می گوید :

چه سلطانی چه خاقانی که بر درگاه والایش
سگ اسکندر فدا قیصر رهی بابر غلام اکبر
نهد نردش دهد نذرش کشد زانگشت در نیشش
کمان رستم ولایت حجهنگین حاتم ، زهی حیدر (۱۶)

و این که مداح کسی باید گشت که اهل مداحی است یعنی ممدوح اوصاف و عظمتی را داشته باشد که مداح را سرخرو کند. خزانه های پیش بهای خوبی ها و ویژگی های را در دست داشته باشد که مداح را بنوازد نه

این که از تهی دامنی مداحش دست به دروغ و مبالغه بزند. بلکه در برابرش کم بیاورد، زیب چه خوش مدح می کند که :

سروری را مدح گو کامد سر اهل علم
امر هر ملک و صحرا حاکم هر معرو کوه
گاه حمله صد اسد را آهو آسا داده ام
عالم و هم عامل و هم عادل و والا هم (۱۷)

او می دانست که امام علی شخصیتی هستند مستجاب الدعوه. از وی هر حاجتی را که بخواهی مستجاب خواهد شد.

او دوا هر درد را هم روح و دل هر مرد را
و اطمینان دارد که هر که علی یار اوست خدا نگهدار اوست. به
همین دلیل وقتی از خویش و بیگانه نا امید می شود و می نالد و رو بسوی
مولای که شه هر دو سرا است می گرداند و داروی درد هر دو سرا را ازش
می طلبد و می گوید :

ز من هر خویش را بیگانگی است
ترا کردم ستایش با دل و جان
ز من هر آشنا دارد جدایی
نوازش کن که توسردار مایی
که می دانم شه هر دو سرایی (۱۹)

زیب بیتی را دارد که در او اعلام می کند که غلامی علی مژده ی
بهشت است:

غم مخور از پرسش روز حساب
زیب چون هستی غلام بو تراب (۲۰)

و بعد می رود به طرف کراماتی که هم به شکل عیسی نفسی است و
هم ویژگی عصای موسی را دارد و هم روح ابراهیمی را برخوردار است و
هم دانایی و دارایی مصطفوی را که به توسط دوش او به دوستداری خدا می
رسد.

شوقم که به لا اله الا الله است
چون دوست علی یم ایزد دم دلخواه است
از عشق محمد رسول الله است
حجت من قول اول من والا است (۲۱)

در آغاز ذکر نمودیم که زیب همیشه دست به دامن علی زده و کیسه خالی حاجاتش را پر کرده اینجا چند رباعی از وی بطور تبرک تقدیم می کنیم تا غذای روحانی خوانندگان گرامی بگردد:

دارم ز غم اضطراب فتحی فتحی
فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی (۲۲)

یا حضرت بوتراب فتحی فتحی
جانم بلب آمده است وجگرم خون است

میگیرم ای ظهور قدرت مددی
ای مرشد اولیای امت مددی (۲۳)
دارم غم بیکناره در تنهایی
وقت است کنون که همش فرمایی (۲۴)

میمیرم تشنه ابر رحمت مددی
چون من نه کسی حزین ست در همه امت
یا شاه نجف تو از کرم دریایی
یا شیر خدا گردن خصم بشکن

زیب قصیده ی بزبان عربی نیز در مدح امام علی دارد که لحن و زبان به مناجات امام علی در مسجد کوفه ، نزدیکتر است در آن مناجات امام جایگاه خداوند و بنده را مشخص می کند و طلب آمرزش می کند که :

مولای یا مولای انت المولی وانا العبد و هل یرحم العبد الا المولی
مولای یا مولای یا مولای انت المالک وانا المملوک و هل یرحم المملوک الا
مالک..... (۲۵)

زیب می گوید :

انت سلطان السلاطین انت خاقان الکبیر
انت مفتاح المطالب انت مصباح المنیر (۲۶)

یا امیر المومنین انت الولی انت الامیر
انت مرشد انت مولا انت معطی المراد

و در آخر به شیوه ی مناجات امام از خود امام علی کمک می خواهد و می گوید :

اعطه الاعزاز فی الدنیا و فی جنت سریر (۲۷)

یا علی اقبل دعاء زیب و اغفر زنبه

منابع و پانوشته ها

۱- شعر فارسی در بلوچستان ، دکتر انعام الحق کوثر ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ۱۳۵۱ ش.

۲- زیب نامه : میر گل محمد خان زیب مگسی . با مقدمه پرفسور شرافت عباس انجمن فارسی بلوچستان ، کویته چاپ اول ۱۹۹۵ م.

- ۳ - پنج گلدسته زیب بایش گفتار دکتر معصوم کاسی (چاپ مجدد در کویته)
انتشارات منشی نولکشور. لکهنو ، هند ۱۹۳۱م.
- ۴ - زیب نامه ، ص ۱۵.
- ۵ - همان ، ص ۱۱۱.
- ۶ - همان ، ص ۶۹.
- ۷ - پنج گلدسته زیب ، ص ۱۶۴.
- ۸ - همان ، ص ۹.
- ۹ - زیب نامه ، ص ۱۹۳.
- ۱۰ - همان ، ص ۱۸۰.
- ۱۱ - همان ، ص ۱۹۴.
- ۱۲ - کلیات دیوان شمس تبریزی (صص ۲۶۱ - ۲۶۳) با مقدمه استاد جلال همایی ،
انتشارات صفی علی شاه ، تهران ، چاپ دوازدهم ۱۳۷۷ش.
- ۱۳ - کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری (صص ۳۳ - ۳۴) با مقدمه احمد شروش ،
انتشارات سنایی تهران ، چاپ هفتم ۱۳۷۶.
- ۱۴ - زیب نامه ، ص ۲۰۷.
- ۱۵ - همان ، ص ۲۱۰.
- ۱۶ - همان ، ص ۱۹۵.
- ۱۷ - پنج گلدسته زیب ، ص ۱۴۹.
- ۱۸ - زیب نامه ، ص ۱۷۸.
- ۱۹ - همان ، ص ۱۸۱.
- ۲۰ - همان ، ص ۷۰.
- ۲۱ - همان ، ص ۲۲۴.
- ۲۲ - همان ، ص ۲۲۵.
- ۲۳ - همان ، همان.
- ۲۴ - همان ، همان.
- ۲۵ - کلیات مفاتیح الجنان ، ص ۶۵۴ ، حاج شیخ عباسی قمی ، انتشارات فرجام ، تهران
۱۳۷۷ش.
- ۲۶ - زیب نامه ، ص ۲۱۲.
- ۲۷ - همان ، ص ۲۱۴.

نثر مسجع و خواجه عبدالله انصاری

چکیده:

سجع در اصطلاح علم بدیع سخن با قافیه گفتن است. سجع سه نوع باشد ۱ - سجع متوازی، ۲ - سجع متوازن، ۳ - سجع مطرف. نثر مسجع نثری است که در آن لغات موزون و هم آهنگ بکار رود. نمونه نثر مسجع، مقامات حمیدی و گلستان سعدی است. اما نثر خواجه نمونه ی نثر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است. نثر خواجه در نثر سعدی تأثیر زیاد دارد. خواجه عبدالله در ۳۹۶ هـ ق در هرات متولد شد. در ۲۸ سالگی به حلقه ارادت شیخ ابوالحسن خرقانی پیوست. عناوین بعدی، تصوف و عبدالله، افکار خواجه و آثار خواجه عبدالله می باشند که در آن هفت اثر مختلف او به طور جداگانه معرفی شده است.

سجع، از لحاظ معنی، بانگ کردن قمری و آنچه بدان ماند، بانگ کردن کبوتر، نالیدن شتر ماده ... می باشد. آواز طیور خوش آواز مثل بلبل و قمری و غیرها (۱)

انیس خاطر سعدی سماع روحانیست چه جای زمزمه عندلیب و سجع حمام (۲)

در اصطلاح علم بدیع، سخن با قافیه گفتن، سخن گفتن به کلامی که آنرا فواصل بود. جمع آن اسجاع است. بگفته علی اکبر دهخدا، اصطلاح علم بدیع آنست که کلمات آخر در قرینه های نثر مطابق باشند و در وزن و

۱ - گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

حرف روی یا در یکی از آنها. پس سجع به سه نوع باشد. ۱ - سجع متوازی ،
 ۲ - سجع متوازن ، ۳ - سجع مطرف (بدایع شمس العلماء، ص ۲۹۱) (۳) و
 نیز لفظی که در آخر فقره نثر واقع شود ، و مناسب آن در آخر فقرهء دیگر
 نیز یک لفظ واقع شود . بیان این مدعا بعبارت دیگر سجع در آخر آواز قمری
 و باصطلاح ، عبارت از برابر بودن دو لفظ اواخر فقرتین همچنانکه آواز
 قمری موافق یک دیگر می باشند. ایراد کلمات اواخر فقرتین را بر حسب
 موافقت همدیگر سجع گفتندی و سجع منقسم بود به سه قسم . متوازی ،
 مطرف و متوازن (۴)

سجع متوازی : موافق بودن دو لفظ بحرف روی و وزن و عدد و حروف ، چون
 گل و مُل ، و بهار و مزار و سوری و مهبجوری ، و مخموری و نظر و شکر.

سجع مُطرف : موافق بودن دو لفظ بحرف روی فقط و در وزن و عدد
 و حرف مختلف چون وقار و اطوار و مال و منال و بور و جور.

سجع متوازن : موافق بودن دو لفظ در وزن و عدد و حروف و در روی
 مختلف چون اعمار و ارزاق و مراتب و مراسم ، و تحریر و تسوید . پس
 سجع متوازن به نسبت سجع متوازی و مُطرف مستحسن و مرغوب نیست.
 بدانکه اطلاق قافیه در نظم می کند و آنچه به صورت قافیه در اواخر فقرات
 نثر باشد، آنرا سجع گویند. و آخر آیات قرآن مجید را که بصورت قافیه باشد ،
 فواصل خوانند و حد را فاصله نامند (۵) سجع گو کسی است که سخن مقفی
 گوید . پس مسجع سخنی است که در آن سجع به کار برده شده باشد.

مسجع در شعر عبارتست از آنکه شاعر بیتی را به چهار قسم متساوی
 کند ، و بعد از رعایت سجع بر قافیهء واحد، چهارم بر قافیه ای آورد که بنای
 شعر بر آن نهاده است تمام کند. چنانچه این بیت سعدی :

باز آو در چشمم نشین ای دلستان نازنین
 کاشوب و فریاد از زمین تا آسمانم می رود

نثر مسجع، نثری است که در آن لغات موزون و هم آهنگ بکار رود ،
 و نظر نویسندہ تنها زیبایی لفظ است و به سلاست نوشته و به قوهء فهم
 خواننده ، توجه ندارد. ازین رو در استعمال لغات عربی مبالغه می کند. نمونه
 نثر مسجع مقامات حمیدی و گلستان سعدی است. نهایت این است که
 سعدی، معایب مقامه نویسی را مرتفع کرده و در عین توجه به زیبایی لفظ
 مقصود خود را به بهترین وجه بیان نموده است (۶).

شیخ الرحمه در گلستان رعایت اقتصاد را بکار داشته است . و در هر رشته حد اعتدال را از کف نگذاشته است . از حیث سجع هم میانه روی می کند . اسجاع را در مزوجات می آورد و آن از دو سجع تجاوز نمی کند . چون « نانی بجانی » و « بوسیلت این فضیلت » و « یارشاطرنه بار خاطر » و « آب از جریان و مرغ از طیران باز دارد » « تلطف کرد و تأسف خورد » و « به عادت مألوف و طریق معروف » و « نزهت ناظران و فسحت حاضران » و گاهی هم بقرینه سازی می پردازد . مسجع از دو تا سه بیش معمول او نیست و گاهی چهار سجع می آورد . و غالباً بموازنه های لطیف و اسجاع متوازی اکتفا می کند و احیاناً بموازنه و سجع نیز توجه ندارد ، و عباراتی سهل و ممتنع خیالی از هر صنعتی می آورد و این خود بزرگترین صنایع سعدی است (۷)

نمونه ای از نثر گلستان :

جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی

« یکی در صورت درویشان ، نه بر صنعت ایشان ، در محفلی دیدم نشسته و شنعتی در پیوسته ، و دفتر شکایتی باز کرده ، و ذمّ توانگران آغاز کرده ، سخن بدانجا رسانیده که درویش را دست قدرت بسته و توانگر را پای ارادت شکسته .

کریمانرا بدست اندر درم نیست خداوندان نعمت را کرم نیست (۸)

قدیمترین نمونه سجع را در نثر خواجه عبدالله انصاری می توان یافت . « درویشی ازین فقیر پرسید که اگر روزی در طلب آیم ، و ازین بحر بلب آیم ، حق را بعاقلی جویم یا بعاشقی پویم ؟ از عاقل و عاشق کدام بهتر و از عقل و عشق کدام مهتر ؟ گفتم : روزی درین اندیشه می بودم و تفکر می نمودم که ناگاه مرا عجبی دریافت و بغارت نقد دل شتافت و گفت : ای بطاعت غنی ، عیشی داری هنی ، زهی بسیار عبادتی و بزرگ سعادت ، چون این بگفت نفس بر آشفت ، او را دیدم شادمان تا عیوق کشیده بادبان ، گفتم دور از نظرها که پیش داری خطرها » (۹) و ...

« الهی نگهدار از ذلّ حجاب و تازیانهٔ عناب ، روز در تدبیری و شب در تقصیری ، جوانی بگذشت ، آمد روز پیری ، به عذر پیش آ و استغفار ترک تقصیر کن و استغفار از سر زاری و نیاز نه از تکبر و ناز که عمر را بگذاشتی به غفلت و بد عهدی ، امسال بتر از پار و امروز بتر از دی (۱۰) و...
« الهی نظری خود بر ما مدام کن او این شادی خود بر ما تمام کن و ما را برداشته خود نام کن ، بوقت رفتن بر حال ما سلام کن (۱۱) و...»

« الهی گل بهشت در نظر دوستان تو خارست و جویندهٔ ترا با بهشت چه کار است ؟ »

نثر خواجه نمونه ای از نثر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است (۱۲) خواجه در نثر طرز مخصوصی دارد ، و ظاهراً اولین کسی است که مسجع را در نثر اختراع کرده است . در غالب نوشته های خواجه آثار تکلف و تصنع که زادهٔ تحول ادبی عصر است دیده می شود. ولی با وجود آن سوز زندگی مخصوص در نثر و نظم خواجه موجود است که خواننده را زیر تأثیر آورده ، منقلب می سازد. قسمتی از آنها بنا بر لطف و زیبایی معنی و شور حقیقی در زبان دری بجای مثل استعمال می شود. « مناجات نامه » که سرایا با صنعت مسجع توأم است ، حاکی از عواطف عرفانی و تأثرات الهامات قلبی و راز و نیازهای صوفیانه و التجا به خداوند است . خواجه از طرف بشر به بارگاه کبریا عرض و مناجات پیش می کند و با او تعالی خطاب می نماید. حوادث و ارادت روحی را به سمع آن مبدء اعلی می رساند. و مشکلات و آرزوهای انسانی را به آن عرضه می کند . و در ادای مطلب خود بسحر بیان و کرامت انسانی متوسل می شود. مسجع آن شیوا است و معانی آن از دل برخاسته و بر دل می نشیند. خواجه عبدالله با وجود قدرت در نظم و نثر زبان پارسی خیلی ها زیر تأثیر زبان عرب بود . و اکثر عبارات مناجات نامه ، که رعایت مسجع در آن ها منظور بود ، روابط جمله های تکرار شده و بمانند عربی فعلها بر فاعل مقدم ، استعمال گردیده است.

نثر خواجه در نثر سعدی تأثیر زیاد دارد . چنانکه گاهی جمله هایی از حکایت گلستان به نوشته های خواجه شباهت بهم می رساند. همچنان در مخلوط کردن شعر با نثر ، و مربوط کردن این بایکدیگر ، سعدی و متأخرین از خواجه هروی تقلید کرده اند . بهار هم همین موضوع را به اثبات می رساند که

سبج خواجه در عصر خودش تقلید نشد. اما در قرن بعد، قاضی حمید الدین بلخی در مقامات و ازان بعد تر، شیخ سعدی و شیخ عطار آن شیوه را گزیدند.

در عصر اسلامی چون قرآن بزبان تازی چنین آهنگ فصیح و دلنشین داشت، در قرن چهارم رعایت سجع و صنعت، پیرایه رنگین ادب تازی بود، بنا بر آن چون ادب دری در عصر سامانیان و صفاریان در خراسان روی به پیشرفت نهاد، از همان عصر در دیباچه های کتب و یا در برخی از جملات کوتاه کلمات قصار آثار سجع و موازنه دیده می شود. اما کتاب خاصی مبنی بر اصول سجع و قواعد فنی نگاشته نشد. تا آنکه این ابتکار در هرات نصیب شیخ الاسلام گردید و هم ازین روست که محققان او را نخستین سجع ساز زبان فارسی دانسته اند. خود محمد تقی بهار، چنین رقمطراز است، «ظاهراً باید نخستین سجع ساز فارسی را شیخ الاسلام عبدالله انصاری شمرد. وی از پیشوایان و بزرگان عرفاء است. تصنیفاتی دارد که معروفتر از همه مناجات های اوست. و این وسایل سر تا سر مسجع است. اسجاعی که خواجه عبدالله آورده است نوعی است از شعر، زیرا عبارات او بیشتر قرینه هایی است مزدوج و مرصع و مسجع که گاهی به تقلید ترانه های هشت هجایی و قافیه دار عهد ساسانی سه لختی است که عرب در ارجوزه های قدیم خود از آنها تقلید می کرده و نمونه ای از آن «آبست و نبیذ است» از یزید بن مفرع و نمونه ای از آن در ترانه کودکان بلخ، در ذم اسد بن مسلم، سردار عرب است که طبری نقل کرده است (۱۳)

مختصری از احوال خواجه عبدالله انصاری و آثار او

شیخ الاسلام، ابو اسمعیل عبدالله ابن ابی منصور محمد، معروف به پیر هرات و پیر انصار، و خواجه عبدالله انصاری، دانشمند و عارف بود. ابو منصور محمد الانصاری الهروی قدس سره، از فرزندان ابو منصور مست الانصاری، پسر ابو ایوب انصاری است (۱۴) وی در سال ۳۹۶ هـ. ق، در هرات متولد شد. دکتر ظهیر احمد صدیقی و رضا قلی خان هدایت سال تولدش را ۳۹۷، ذکر کرده اند (۱۵) او معاصر الپ ارسلان سلجوقی، و خواجه نظام الملک و شیخ ابو سعید ابی الخیر بود. نسبت خواجه اگرچه به

ابو ایوب انصاری می رسد ، چون عمرش در ایران گذشت . لاجرم به سبک سخن سرایان ایرانی در آمد . و به زبان فارسی لحنی و شیوه ای بهم رسانید و نثر فصیح و نظم ملیح درین زبان ساخت (۱۶) شیخ محدث و عارف برجسته ای بوده است . تحصیلات او در علوم ادبی و دینی بوده و او از «آوان جوانی درین دو رشته از علوم ، و در حفظ اشعار عرب شهرت داشت و خود به دو زبان پارسی و تازی شعر می سرود . و در حدیث و فقه توانا بود . او نزد دانشمندان و مشایخ شاگردی کرد . حافظه ای شگفت انگیز داشت . اقوال و اشعار زیادی از مشائخ حفظ داشت . بخصوص ارادت او به شیخ ابوالحسن خرقانی فوق العاده زیاد بوده است . حتی بعدها جانشین او گشت . او خرقانی را بعنوان معلم معنوی خود در می یابد . می گوید ، «عبدالله مردی بود بیابانی ، می رفت بطلب آب زندگانی ناگاه رسید بحسن خرقانی ، آنجا یافت چشمه آب حیوانی ، چنان آب بخورد نه عبدالله ماند نه خرقانی پیر انصار گنج بود پنهانی کلید او بدست خرقانی » (۱۷)

این دیدار خرقانی بر زندگی خواجه عبدالله انصاری تأثیر بزرگ وارد آورد . این دیدار در سال ۴۲۴ هـ . ق واقع شد . خواجه آن وقت بیست و هشت ساله بود . و به مسافرت حج می رفت . مگر چون قافله را بار نمود از «ری» برگشت و در راه بدیدار خرقانی رسید . می گوید « اگر من خرقانی را ندیدمی حقیقت ندانستمی (۱۸)

تصوف و عبدالله

عبدالله انصاری هنوز کودک بود که پدرش او را به تصوف رهنمون شد . پدرش روزی ناگهان زن و فرزند را در هرات گذاشت و خود به بلخ شتافت . تا به محضر پیران و مرشدان خود رسید . این واقعه زندگی کودکی عبدالله را تکانی داد . به سن چهارده سالگی ابو عبدالله طاقی را دید . طاقی را جاسوس القلوب می نامد . زیرا ضمیر و وجدان عبدالله نوجوان را خواند . و به او اعتقاد حنبلیان را آموخت ، و در تصوف رهنمایش شد . خواجه به هرات و بلخ و نیشاپور مسافرت ها نموده ، دو مرتبه به سفر حج پرداخته و درین سفر از اماکن مقدسه دیدن کرد و تاثیراتی ازان گرفته است . او هشتاد و سه سال عمر داشت . وطی این حیات خود واقعات و حوادث تاریخی را

مشاهده کرده در حقیقت فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان و شرق میانه گشوده است. چنانکه قبلاً ذکر شد. علاوه از خرقانی از مشاهیر دیگر متصوفه مانند شیخ ابو سعید بن ابی الخیر میهنی، نیز فایده ها برگرفت.

افکار خواجه :

درک افکار خواجه عبدالله انصاری کار دشواریست. چندین شرح بر کتاب خواجه « منازل السائرین » توسط اهل تصوف نوشته شده، که تمایلات مختلفی داشتند. منازل السائرین یگانه اثر جامعی است که خواجه در ارشاد طریقت نوشته است. طرفداران وحدة الشهود و وحدت الوجود هر کدام خویشان را مفسر واثق طریقت خواجه عبدالله بشمار می آرند. شیخ ایمان قطعی داشت که طریقت باطن را فقط کسانی می توانند درک کنند که از عهده اجرای امور ظاهری شریعت بر آیند. می گوید، « حقیقت دریاست و شریعت کشتی، از دریا بی کشتی به چه گذشتی... » خودش می گوید :

به باطن صاف شو، اینک طریقت
خدا بین شو ز دل، اینک حقیقت

بظاهر راست رو، اینک شریعت
چو ظاهر را بباطن راست کردی

از مطالعه دقیق آثار خواجه پی می بریم که خواجه عبدالله گاهی عالم دین است گاهی مرشد طریقت و گاهی شاعری متصوف. گویا چندین شخصیت داشته است خواجه به قرآن متمسک بوده و آنرا کلام الله می شمرد. به عقیده او قرآن یگانه دلیل و مرشد مؤمن می باشد. و او را به توحید حقیقی که از جانب خداوند است، رهنمون می شود. خواجه عبدالله همیشه در روشنی قرآن حالات روحانی خود را واری می کرد. وی افکار قدماء را محترم می شمرد. از مطالعه کتاب « طبقات الصوفیه » معلوم می شود که خواجه بعنوان مؤرخ نه بلکه بحیث مرشد سخن می گوید، و میراث روحانی خود را با محک تجربه روحانی خود آزموده به مریدان رسانده است. خواجه در زمان اوج دوره ارشاد خود توحید را مقام اعلی می دانست.

آثار خواجه عبدالله :

آثار او عبارتند از عده ای از رسایل مانند مناجات نامه کشف الاسرار ، نصائح ، زاد العارفين ، کنز السالکین ، قلندر نامه ، محبت نامه ، هفت حصار ، رساله دل و جان ، رساله و اردات ، الهی نامه و جزء آنها که غالباً نثر موزون و زیبایی آمیخته با اشعار دارند. غیر از آنها کتاب « طبقات الصوفیه » را باید نام برد که از آثار معتبر فارسی محسوب می شود. اصل عربی این کتاب از ابو عبدالرحمن بن محمد بن سلمی نیشاپوری (م ۴۱۲) است که در بیان زندگانی و گفتار پنج طبقه از مشائخ فراهم آمده است. پیر هرات آن کتاب را در مجالس خود به طریق املا بزبان هروی ترجمه ، و بیان می کرد و سخنان مشائخی را که در اصل کتاب نیامده بود ، بر آن می افزود و یکی از محبان و مریدان آنرا جمع منی کرد بعدها نسخ این کتاب اندک اندک مورد تصرف قرار گرفت و از زبان هروی به فارسی کتابتی و ادبی نزدیک شد. چنانکه امروز آثار لهجه محلی را بندرت در آن می توان یافت. نفحات الانس جامی ، همان طبقات الصوفیه محمد بن حسین سلمی نیشاپوری است که خواجه عبدالله آنرا از زبان عربی به هروی نقل نموده ، بعداً جامی آنرا بزبان فارسی نوشته و کامل کرده است (۱۹)

الهی نامه :

نثر مقفی و شعر نماست . لطف کلام را با فکر دقیق عرفانی آمیخته و یک ابتکار دیگری در آن کرده است که شاهکار او محسوب می شود . تعداد اشعار در الهی نامه به یکصد و اندی بیت می رسد .

صد میدان :

رساله کوچکی است که طی آن مریدان خواجه عبدالله انصاری ، محمل ارشاد او را درباره منازل در میدان های طریقت به زبان پارسی نوشته اند. این بر تفصیل صد میدان تصوف مشتمل است که هر میدان دارای ده مرتبه است که جمله هزار میدان می شود . درین رساله میدان محبت عالی تر از همه میدان هاست و آن در اول راستی ، سپس مستی ، و در آخر نیستی است . صد میدان تنها یک بیت دارد و آن اینست :

«مرغ ایمان را دو پر خوف و رجاست مرغ را بی پر پرانیدن خطاست»

منازل السائرین :

این رساله را شش سال قبل از وفات بزبان عربی به مریدان خود املا گفته است. درین رساله باب محبت را شصت و یکم می شمارد.

ذم الکلام :

در مذمت علم الکلام ، و کسانی که با این علم مشغول بودند ، نوشته شده است . در اثر خود از چند عالم دین که بهمین مشکل دچار گشته اند ، مثال هایی ذکر می کند. این کتاب به هفت جزء تقسیم شده است.

کشف الاسرار :

در سال ۵۳۰ ، یعنی نیم قرن پس از زندگانی پیر هرات ، امام احمد میبدی تفسیر قرآن کریم را بنام « کشف الاسرار » تالیف کرد که متکی بر تعلیمات پیر هرات است. بر علاوه ترجمه لفظی و شرح عرفانی از شیخ الاسلام مناجات ها و اندرزها و لطایف نیز در آن آمده است (۲۰)

علل المقامات :

ابوالفتح عبدالملک بن ابی القاسم کروخی ، سخنان پیر هرات را جمع آوری نموده است. پس عِلل المقامات ، ثمره ارشاد سالیان واپسین زندگانی شیخ الاسلام می باشد، که چندین پس از زمان تألیف کتاب « منازل السائرین » توسط کروخی در قید تحریر آمده است (۲۱)

گنج نامه :

با اسلوب فنی و منشیانه بصورت قطعات شعری نگاشته شده که بعدها بنام مقامه نویسی در ادبیات فارسی معروف و شایع می شود . حسن کلام و زیبایی لفظ در بیان و تجسم معانی در مقام و وصف و حکایه بکار رفته است . و تقریباً در تمام موارد سجع رعایت شده ، شاید بتوان آنرا نخستین اثر اسلوب مقامات در نثر فارسی دانست ، که بعداً مورد تقلید

نویسندگان مانند ابوالمعانی ، نصر الله محمد بن عبدالحمید مؤلف کلید و دمنه ، قاضی حمید الدین بلخی ، صاحب مقامات حمیدی ، و شیخ سعدی ، نویسنده گلستان قرار گرفت.

از معروفترین گفته های او « مناجات » است که تا آنزمان در زبان فارسی بدین سبک ساده و شیرین سابقه نداشته و آن در ضمن رسالات مذکور در بالا و در موارد دیگر نقل شده . و نمونه ای از نثر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است. می دانیم که اکثر مناجات های خواجه عبدالله هروی ، صورت بیان وجد انگیزی و از روی گفتار راز و نیاز به عبارت ساده دری می باشد، مطالب دشوار عرفانی را به کلمات ساده دری می یابیم.

اینک نمونه هایی از نثر مسجع خواجه که تأثیر و سوز و شور مخصوصی داشته و پندهای لطیف معنوی را در بردارد.

- « بیزارم ازان طاعتی که مرا بعجب آرد بنده آن معصیتم که مرا بعذر آرد »

- « ازو خواه که دارد و می خواهد که از و خواهی » ازو مخواه که ندارد و می کاهد اگر بخواهی »

- « بنده آنی که در بند آنی . آن ارزی که می ورزی - هر چند بزبان آمد ، بزبان آمد . دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکنند »

- « خدایتعالی می بیند و می پوشد ، همسایه نمی بیند و می فروشد »

- « چنان زی که به ثنا ارزی و چنان میر که بدعا ارزی »

- « الهی کار نه برنگ و پوست است ، بلکه بعنایت دوست است »

- « دی رفت و باز نیاید ، فردا را اعتماد نشاید ، وقت را غنیمت دان که دیر نیاید »

- « الهی گل بهشت در نظر دوستان تو خارست و جوینده ترا به بهشت چه کارست »

- « اگر بر هواپری مگسی باشی ، اگر بر آب روی خسی باشی ، دل بدست آر تا کسی باشی »

مراجع :

۱- لغت نامه دهخدا ، ص ۳۲۸

۲- لغت نامه دهخدا (غزلیات سعدی) ، ص ۳۲۸

- ۳- لغت نامه دهخدا، بحواله بدایع شمس العلماء، ص ۲۹۱
- ۴- همان مأخذ، ص ۳۲۸
- ۵- همان مأخذ، ص ۳۲۸ بحواله غیاث اللغات و فرهنگ آندراج
- ۶- تاریخ ادبیات ایران، از حسین فریور، ص ۲۹۹.
- ۷- سبک شناسی ۳، محمد تقی بهار، ص ۱۴۴
- ۸- همان، ص ۱۲۶.
- ۹- گنج و گنجینه، ص ۹۳
- ۱۰- مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۶۲
- ۱۱- همان، ص ۶۳.
- ۱۲- تاریخ ادبیات ایران، رضا زاده شفق، ص ۱۱۴
- ۱۳- سبک شناسی ۲، ص ۲۴۰.
- ۱۴- فلسفه و عرفان ایران، ص ۱۱.
- ۱۵- گنجینه معانی، دکتر ظهیر احمد صدیقی، ص ۹، و مجمع الفصحاء از رضا قلیخان هدایت، ص ۱۳۵، تذکره ریاض العارفین، هدایت ص ۳۷.
- ۱۶- تاریخ ادبیات ایران، رضا زاده شفق، ص ۱۱۳.
- ۱۷- نهمین سال وفات خواجه انصاری، ص ۱۶۳، و تذکره ریاض العارفین، ص ۳۷.
- ۱۸- همان، ص ۱۶.
- ۱۹- مقامات معنوی، ص ۴
- ۲۰- منازل السائرین، ص ۴.
- ۲۱- همان، ص ۴.

منابع و مأخذ:

- ۱- تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضا زاده شفق، چ آرمان ۱۳۶۹، ایران
- ۲- تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، حسین فریور، چ اطلاعات ۱۳۴۲-ایران
- ۳- تذکره، ریاض العارفین، رضا قلیخان هدایت بکوشش مهدی علی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی ۱۳۴۴.
- ۴- سبک شناسی ۳، میرزا محمد تقی بهار، انتشارات امیر کبیر، چ پرستو ۱۳۳۷ ایران.
- ۵- فلسفه و عرفان، مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری، انتشارات بنیاد فرهنگ، چ افق، ۱۳۵۲-ایران.

- ۶- گنج و گنجینه ، دکتر ذبیح الله صفا ، بانتخاب دکتر سید محمد ترابی ، چ پنجم ، ققنوس ، ۱۳۷۲ - تهران .
- ۷- لغت نامه دهخدا ، علی اکبر دهخدا ، چ سیروس دانشکده ادبیات ، موسسه لغت نامه ، تیر ماه ۱۳۳۹ - تهران
- ۸- مجمع الفصحا ، رضا قلیخان هدایت ، بکوشش مظاهر مصفا ، چ پیروز ۱۳۳۶ - تهران .
- ۹- مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری ، باهتمام شیروانی ، بنیاد فرهنگ مهر ۱۳۵۲ .
- ۱۰- مقامات معنوی ، ترجمه و تفسیر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بیبا ، چ ارژنگ ، شهریور ماه ۱۳۵۲
- ۱۱- منازل السائرین ، شرح کتاب از روی آثار پیرهرات ، از روان فرهادی ، موسسه بیهقی ، ثور ماه ۱۳۵۵ - کابل ، افغانستان
- ۱۲- نهصدمین سال وفات خواجه عبدالله انصاری ، بیانیه ها و مقالات مستشرقین ، وزارت مطبوعات ، رملی دفاع مطبعه ، میزان ۱۳۴۱ - کابل

نگاهی به مرثیہ سرایی فارسی میرزا غالب دهلوی

چکیده:

در تعریف مرثیہ گفته اند کہ، «رثاء در لغت به معنی گریستن بر مرده و ذکر نیکویی های اوست و رثائیہ، قصیدہ یا چکامہ و بطور کلی شعری است کہ در سوگ مرده سرودہ شود، مرده ای کہ ممکن است از بزرگان قوم و شہر و یا دیاری یا از عزیزان و کسان و خویشاوندان شاعر و یا از پیشوایان و ائمہ اطہار باشد».

باوجود این وقتی سخن از مرثیہ به میان می آید پیش از ہمہ ذکر مصائب حضرت حسین ابن علی (ع) و اولاد و یاران آن حضرت بہ اذہان خطور می کند. از این رو اکثر شاعران فارسی از ہر مسلک و مذہبی اشعاری دربارہ واقعہ غم انگیز کربلا سرودہ اند. برخی از شاعران بہ نظمی در این بارہ اکتفا کردہ اند و بعضی دیگر ہدف و رسالت شعری خود را بہ این امر اختصاص دادہ اند. میرزا اسداللہ خان غالب دهلوی شاعر و نثر نگار دو زبانہ معروف قرن ۱۳ ہجری شبہ قارہ ہند و پاکستان، یکی از چہرہ های شاخص مرثیہ سرایی فارسی است کہ ارادت و محبت او بہ خاندان عصمت و طہارت (ع) در سرتاسر کلیاتش متجلی می باشد.

این مقالہ نگاہی است بہ نوحہ ہا و مرثیہ های این سخن سرای بی بدیل شبہ قارہ در رثای حضرت حسین ابن علی (ع) و یاران آن حضرت .

شاید بہ جرأت بتوان گفت کہ یکی از چہرہ های شاخص مرثیہ سرایی فارسی در شبہ قارہ ہند و پاکستان، میرزا اسداللہ خان غالب دهلوی است. در ارادت و محبت او نسبت بہ خاندان عصمت و طہارت، ہمین بس کہ دلیل تخلص او بہ غالب بہ خاطر اسداللہ الغالب، حضرت علی بن ابی طالب (ع) است. وی خود در این بارہ می گوید:

غالب نام آورم نام و نشانم مپرس
 شاید کامل ترین کلیات او همان باشد که به کوشش سید مرتضی
 حسین فاضل لکهنوی ترتیب یافته و مجلس ترقی ادب لاهور در سال ۱۹۶۷م
 به چاپ آن همت گمارده است. این کلیات در سه جلد به چاپ رسیده
 است.

نگارنده در مقاله دیگر خود، یعنی «نگاهی به مرثیه سرایی فارسی در
 شبه قاره هندو پاکستان» این کلیات و کتابهای مربوط دیگر را به دقت مورد
 بررسی قرار داد و به نتایج زیر دست یافت؛

در جلد اول و دوم از کلیات میرزا غالب دهلوی به نمونه های
 زیادی از منقبت ها و مرثیه هایش برمی خوریم که بطور اجمالی به آنها اشاره
 می کنیم:

در آغاز کتاب سه فاتحه نوشته شده که در فاتحه اول پس از ۹ بیت
 حمد و ثناء ارادت خود را به حضرت علی (ع) و اولادش چنین ابراز می دارد:

بهر ترویج امام رهنمای انس و جان
 ذل دل برق آفرینش را رمی کاندر جهان
 ذوالفقارش شاهی کاندر تماشاگاه قتل
 در خیال صدمه جان دادگان ضربتش
 در ادامه درباره حضرت حسین بن علی (ع) اینگونه قلم پردازی می کند:

عابد الله و معبود خلائق، بوتراب
 می جهد همچون نگاه از حلقه چشم رکاب
 می کشد در شوق او از موج الف برسینه آب
 می جهد از دیده عیسی چراغ آفتاب
 آنکه مینوراست از گرد قدمگاهش سحاب
 خیمه هایش را نگاه ماه کنعانی طناب
 قبله عشق و پناه حسن و جان بوتراب

در ادامه فاتحه، تا امام دوازدهم حضرت مهدی هادی (ع) می شمارد
 و در پایان باز به ذکر شهیدان کربلا می پردازد و می گوید:

بعد ازین بهر شهیدانی که خوش جان داده اند
 سیما از بهر ترویج علمدار حسین
 حضرت عباس عالی رتبه کز ذوق حضور
 فاتحه دوم را با نعت سید المرسلین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
 اینگونه آغاز می کند:

پهر ترویج نبی (ص)، حاکم ادیان و ملل
 در این فاتحه بعد از نبی، نام مبارک جگر گوشه رسول الله حضرت
 زهرا (س) را می آورد:

بهر ترویج گل روضه عصمت زهرا
 و سپس با ترویج حضرت علی (ع) و اولادش ادامه می دهد:

بهر ترویج علی، آنکه به نزد جمهور
 بهر ترویج حسن، چشم و چراغ آفاق
 بهر ترویج حسین آنکه دو چشم جبریل
 قبله آل رسول است و امام اول
 که خیالش دهد آئینه جان را صیقل
 از پی سرمه خاک درش آمد مکحل

در ادامه فاتحه دوم نیز تا امام دوازدهم می شمارد.
 فاتحه سوم در واقع یازده بیت مرثیه گونه در غم ستمهایی است که بر
 خاندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفته است.

داشتی زین پیش سر بر آستان مصطفی
 از تو بر چشم و چراغ دودمان مصطفی
 هان چه بر خاک افکنی سرو روان مصطفی
 هین چه آتش می زنی اندر دکان مصطفی
 آنچه با مه کرده، اعجاز بنان مصطفی
 آنچه رفت از مرتضی بر دشمنان مصطفی
 یا تو خواهی زین مصیبت امتحان مصطفی
 یا مگر هرگز نبودی در زمان مصطفی
 بوسه چون باقی نماندی در دهان مصطفی
 چون گذشتی نام پاکش بر زبان مصطفی
 گشته ام در نوحه خوانی مدح خوان مصطفی

ای فلک شرم از ستم بر خاندان مصطفی
 ای به مهر و ماه نازان هیچ میدانی چه رفت؟
 سایه از سرو روان مصطفی نفتد بخاک
 گرمی بازار امکان خود طفیل مصطفی است
 کینه خواهی بین که با اولاد امجادش کنی
 نیک نبود کز تو بر فرزند دلبنده رود
 یا تو دانی مصطفی را فارغ از رنج حسین
 یا مگر گاهی ندیدی مصطفی را با حسین
 آن حسین است این که سودی مصطفی چشمش به رخ
 آن حسین است این که گفتی مصطفی روحی فداک
 قدسیان را نطق من آورده غالب در سماع

۱ - همان ص ۴۴۰

۲ - همان، همان جا

۳ - همان ص

۴ - همان، صص ۴۴۱ - ۴۴۲

گرایش میرزا غالب به سوی مرثیه در رثای حضرت حسین بن علی علیه السلام در جای جای اشعارش به وضوح مشاهده می شود، از همین رو پس از سه فاتحه یاد شده، به نوحه سرایی رو می آورد و چهار نوحه سوزناک در اندوه شهادت سیدالشهداء و یارانش می سراید:

(نوحه ۱)

علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی
عزت شاه شهیدان به ازین بایستی
آنکه جولانگه او عرش برین بایستی
آنکه سائل به درش روح امین بایستی
وطن اصلی این قوم ز چین بایستی
میهمان بی خطر از خنجر کین بایستی
پویه از روی عقیدت به جبین بایستی
رونما سلطنت روی زمین بایستی
اگرش ملک و گر تاج و نگین بایستی
آن نگردید که از صدق و یقین بایستی
دل نرم و منش مهر گزین بایستی
علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی

ای کج اندیشه فلک حرمت دین بایستی
تا چه افتاد که بر نیزه سرش گردانند
حیف باشد که فتد خسته ز توسن بر خاک
حیف باشد که ز اعداء دم آبی طلبد
تازیان را به جگر گوشه احمد چه نزاع
ایهاالقوم! تنزل بود ار خود گویم
سخن این است که در راه حسین بن علی
چشم بد دور به هنگام تماشای رخس
داشت تا خواسته در شکر قدومش دادن
چون به فرمان خود آرای و خودبینی و بغض
به اسیران ستمدیده پس از قتل حسین
چه ستیزم به قضا، ورنه بگویم غالب

(نوحه ۲)

سوزد نفس نوحه گر از تلخ نوایی
سر پنجه حنایی شود و رنگ هوایی
غم را ز دل فاطمه خواهد به گدایی
بر درگهشان کرده فلک ناصیه سایی
چون شعله دخان بر سرشان کرده ردایی
دلها همه خون گشته اندوه رهایی

وقتست که در پیچ و خم نوحه سرایی^۲
وقتست که در سینه زنی آل عبا را
وقتست که جبریل ز بیمایگی درد
وقتست که آن پردگیان کز ره تعظیم
از خیمه آتش زده عریان بدر آیند
جانها همه فرسوده تشویش اسیری

۱ - همان، صص ۴۴۲ - ۴۴۳.

۲ - همان، صص ۴۴۳ - ۴۴۴.

ای خاک چو این شد دگر آسوده چرایی
برخیز و بخون غلت گز از اهل وفایی
اکبر تو کجا رفتی و عباس کجایی
از خون حسین ابن علی یافت روایی
فریاد از آن نسخه اسرار خدایی
فریاد از آن خواری و بی برگ و نوایی
فریاد ز آوارگی و بی سر و پایی
گر روی شناس غم شاه شهدایی

ای چرخ، چون آن شد، دگر از بهر چه گردی
خون گرد و فرو ریز اگر صاحب مهری
تنهاست حسین بن علی در صف اعداء
توقیع شفاعت که پیمبر ز خدا داشت
فریاد از آن حامل منشور امامت
فریاد از آن زاری و خونابه فشانی
فریاد ز بیچارگی و خسته درونی
غالب جگری خون کن و از دیده فروبار

(نوحه ۳)

شد غرقه بخون پیکر شاه شهدا های!
آن روی فروزنده و آن زلف دوتا، های!
شمشیر به یک دست و به یک دست لوا های
وان اکبر خونین تن میدان، وغا های
وان عابد غمدیده بی برگ و نوا های
دست تو به شمشیر شد از شانه جدا های
یکافور و کفن، بگذرم از عطر و قبا، های
دیدار تو دیدار شه هر دو سرا های
نا یافته در باغ جهان نشوونما های
داغم که رسن شد به گلوی تو ردا های!
قدسی گهران حرم شیر خدا، های!
غارت زده آن قافله آل عبا، های!
وان طعنه کفار دران شور عزا های
اندازه آن کو که شوم نوحه سرا های!

سرو چمن سروری افتاد ز پا های!
بر خاک ره افتاده تنی هست، سرش کو؟
عباس دلاور که دران راهروی داشت
آن قاسم گلگون کفن عرصه محشر
آن اصغر دلخسته پیکان جگر دوز
ای قوت بازوی جگر گوشه زهرا
ای شهره به دامادی و شادی که نداری
ای مظهر انوار که بود اهل نظر را
ای گلبن نو رسته گلزار سیادت
ای منبع آن هشت که آرایش خلد اند
بالغ نظران روش دین نبی حیف
ماتمکده آن خیمه غارت زدگان حیف
آن تابش خورشید دران گرم روی حیف
غالب به ملائک نتوان گشت هم آواز

(نوحه ۴)

مانا که ز خون ریز بنی فاطمه دم زد

شد صبح بدان شور که آفاق بهم زد^۱

۱ - همان، صص ۴۴۵ - ۴۴۶.

۲ - همان، صص ۴۴۶ - ۴۴۷.

شورابه اشکی به رخ اهل حرم زد
گل زاتش سوزان به سر طرف خیم زد
برکند ازین وادی و در دشت عدم زد
آن سنگ که کافر به شهنشاه امم زد
دستی به پلارک زد و دستی به علم زد
کاندر ره دین شاه چه مردانه قدم زد
کش خامه تقدیر بنام که رقم زد؟
چون نام حسین بن علی رفت قلم زد
آمد اجل و دست بدامان ستم زد
شد صبح بدان شور که آفاق بهم زد

تا تلخ شود خواب سحر ریزش شبم
چون است که دستش نزند آبله کز قهر
حاشا که چنین خیمه توان سوخت مگر دهر
گویی پی این خنجر بیداد فسان بود
عباس علمدار کجا رفت که شبیر
زین خون که دود بر رخ شبیر توان یافت
نشکفت که بالا بخود از ناز شهادت
هی، کاتب تقدیر که در زمرة احیا
زین حیف که بر آل نبی عربی رفت
این روز جهان سوز کدامست که غالب

بعد از این نوحه ها، یک مخمس در ذکر مناقب علی علیه السلام،
مشمول بر ده بند می نویسد که در نوع خودش بسیار زیباست با مطلع؛

در مهد دستبرد به اژدر کند علی
از جور چرخ پرسش من گر کند علی
رفع نزاع باز و کبوتر کند علی
زور آزمایی که به خیر کند علی
دانم همان به گنبد بی در کند علی

و پایان این مخمس را اینطور می آفریند:

بر آستان سرور عالم نشسته ام
اندوهناک رفته و بی غم نشسته ام
جنگم چرا به خلق چو من هم نشسته ام
از خواجه تاش خویش مقدم نشسته ام
رحمی به حال غالب و قنبر کند علی

جلد دوم کلیات میرزا غالب، سرشار است از اشعار وزین و پُر
محتوا در ذکر مناقب حضرت علی (ع) و اولاد آن حضرت و مرثیه هایی در
رثای حضرت حسین ابن علی (ع) و یارانش که بعد از حمدباری و دو نعت

۱ - همان، ص ۴۴۷.

۲ - همان، ص ۴۴۹.

در مقام سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله وسلم آمده است. نعت سوم که شامل ذکر مناقب حضرت علی (ع) نیز هست، اینگونه آغاز می شود:

چون تازه کنم در سخن آئین بیان را
رقصد قلمم بیخود و من خود زره مهر
آوازدهم شیوه ربا همفسان را
بر زهره فشانم اثر جنبش آن را

در این اشعار غالب از توانایی های خود در سخنوری نیز ستایش بعمل می آورد و می گوید:

لفظ کهن و معنی نو در ورق من
آن دیده به لفظم نگرد نازش معنی
گویی که جهانست و بهارست جهان را
کاندر تن یوسف نگرد شادی جان را
و منقبت را اینگونه به پایان می برد^۲:

از غالب دلخسته مجو منقبت و نعت

در ادامه، چهار منقبت، در مجموع ۳۹۸ بیت، در ذکر مناقب حضرت علی (ع) سروده که برای پرهیز از اطالۀ سخن از آن می گذریم و به ذکر مناقب و مرثیه ها درباره حضرت حسین (ع) می پردازیم.

در ادامه آن و بعلاوه آنچه در جلد اول و دوم کلیات ذکر شد، در منقبت دیگر در رثای حضرت حسین (ع) (روی هم ۱۷۵ بیت)، یک منقبت در مقام حضرت عباس بن علی در ۵۰ بیت و یک منقبت در ساحت امام دوازدهم؛ خاتمه ائمه اثنی عشر در ۷۷ بیت سروده شده و از آنجا که میرزا غالب در خلال نعت و منقبت به ذکر بعضی مسائل درباره امامان دیگر می پردازد، درباره این مناقب سخن خواهیم گفت.

غالب در مرثیه هایش که در رثای سیدالشهدا، حسین ابن علی (ع) سروده، پرسوز و منحصر بفرد عمل می کند. به گونه ای که حتی حاضر می شود، بی محابا به شکوه و شکایت از فلک پردازد و غم و اندوه خود را ابراز دارد^۳:

۱ - کلیات غالب فارسی، ج ۲، ص ۲۱.

۲ - همان، ص ۲۵.

۳ - همان، ص ۵۴.

که ظلمتش دهد از گور اهل عصیان یاد
 که رفته بود به دروازه ارم شداد
 غریو یأس که مرگی به نو مبارکباد
 هجوم عرض بلاهای تازه عرض بلاد
 سهیم دشمن و هیلاج دیده حساد
 کند ز دود دل دردمند اخذ مداد
 مگوی ز آنچه کاین جامعیت از اضداد

مگر مرا دل کافر بود شب میلاد
 به طالعی ز عدم آدمم به باغ وجود
 خروش مرگ که طوفان ناامیدی هاست
 طلوع نشئه بیم هلاک طالع وقت
 جحیم ناظر و خشم خدای مستولی
 قضا نگارش اسرار شکل ز آنچه را
 مگوی ز آنچه کاین نسخه ایست از اسقام

در ادامه منقبت می گوید :

شود روان گرامی ز بند تن آزاد
 حسین ابن علی آبروی دانش و داد
 نمود نزد خدا امت نیا را یاد
 زهی امام و زهی استواری پاساد
 بزرگوار جهان تا بآدم از اجداد
 خدایگان امم تا بخاتم از اولاد
 فزوده پیش خداوند آبروی عباد
 گرفته حبل وریدش ز خنجر جلااد
 زهی به نطفه موشح به سیدالسجاد
 ز گرد راه تو، سجاده بافی اوتاد
 نشان محو ولای تو خاطر ناشاد
 بود ز لخت جگر ناله را براه تو زاد
 ز دلنوازی نطق تو کامیاب ارشاد
 ز فیض خاک درت سبز بختی اجساد
 جهان جاه تو آنسوی این فرودین لاد
 قوی اساس در ایوان شرع از تو عماد
 نشان ز عزم تو معنی نمای جهد و جهاد
 ز بینش تو به فیض افاضه امداد
 نمود گریه ز دل همچو دجله در بغداد

بیا که زود سراید زمانه اندوه
 بیا که داده نوید نکوئی فرجام
 بدان اشاره که چون در خدای گم گردید
 دوئی نبود و سرش همچنان به سجده فرود
 عنایت ازلی گاهواره جنبانش
 هدایت ابدی پیشکار دیوانش
 گزین امام همای که در خدا طلبی
 بهین شهید سعیدی که باج تشنه لبی
 زهی به رتبه ملقب به سید الشهدا
 ز نقش پای تو محراب سازی اقطاب
 چراغ بزم عزای تو دیده خونبار
 زند ز موجة خون دیده در هوای تو بال
 ز عتبه بوسی مهر تو رو سپید احرام
 ز تاب داغ غمت سرخرویی ارواح
 لوای قدر تو بالای این فرازین کاخ
 اجل نهیب به میدان رزم از تو عمود
 بیان ز حزم تو صورت کشای صلح و صلاح
 ز دانش تو بیال عطیه ایثار
 کند مشاهده شاهد ز تربت عاشق

دهد نشان گل از خاک کور مادر زاد
 مبارک آمده همچون درود در اوراد
 رسیده است بهرکس بقدر استعداد
 نتافت نیر مهرت به فرق ابن زیاد
 که سرمه هدیه فرستد بکور مادر زاد
 که کربلا ز تو گردیده قبله گاه بلاد
 چو خود به جایزه جود تست استمداد
 چرا به عربده خاموش بایدم استاد
 روان فروز قسمهای راستی بنیاد
 اگر دمد همه نقش الوف از آحاد
 برند پیش وی از دست خویشتن فریاد
 ز نور شرع چراغی به رهگذار نهاد
 خدای راست ولی و رسول را داماد
 جواهر جگر پاره پاره بیرون داد
 بخاک پای تو کافزوده آبروی و داد
 نفوس قدسیه یعنی ائمه امجاد
 به تشنه ای که ستیزد به دشنه فولاد
 به حیرتی که بود در مقام استبعاد
 به زشت خویی زندانیان بغض و عناد
 به میرزایی خوبان خلخ و نوشاد
 به خوشخرام تذران سایه شمشاد
 به هیچی رقم نامه پیش کور سواد
 به مصلحت که بود خاصه از برای فساد
 به شهرت رم برق درفش با کشواد
 به لغزش قدم رخس و چاهسار شغاد
 به اهتزاز نبات و به انقباض جماد
 به سرفرازی شاهین به خاکساری خاد
 به بیگناهی اطفال و شدت استاد
 به هرزه تازی باحور و رخصت خرداد
 به عیش من که بود همچو عید در اشناد

بسان باده ز مینا به دیده بینا
 تویی که یاد تو وقت نیایش یزدان
 ولی ولای تو چون فیض مبدأ فیاض
 چون عین ثابته را اقتضای ذاتی هست
 قضا که دیده درستی کجا روا دارد
 ستم رسیده اماما، بخون طپیده سرا
 چو خود بحوصله لطف تست استظهار
 چرا ز شوخی ابرام بایدم روساخت
 ز دل به لاف ولای تو جوش میزنم
 بسر بزرگی و کوچک ولی زمن پذیر
 بدان خدای که از فرط مهربانی او
 به رهبری که گدایان کوی غفلت را
 بدان سمی خداوند کز کمال شرف
 بدان کریم که در جنب ریزه الماس
 به رسم و راه تو کاورده رنگ و بوی وفاق
 به نه گهر که تو آن را سحاب نیسانی
 به رهروی که گراید به سایه شمشیر
 به شدتی که رود در طریق استعجال
 به تازه رویی بستانیان مهر و وفاق
 به دشتبانی ترکان ایبک و قبچاق
 به دور گرد غزالان دامن صحرا
 به خواری اثر نغمه در نهاد اصم
 به آشتی که بود ویژه بهرساز نبرد
 به نسبت هوس صیدگور با بهرام
 به نوجوانی سهراب و غفلت رستم
 به انتشار شمیم و به انتعاش مشام
 به استواری دانش به سست عهدی وهم
 به بیدماغی بیمار و اختلاط طیب
 به موکشایی یلدا و مرگ آذرماه
 به صبر من که بود همچو آب در غربال

به داغ روز فرو رفتگان باغ مراد
 شراب خم خم و رندان حریص و ساقی راد
 بسان زلف بخود پیچد از وزیدن باد
 دهد به لیلی و مجنون ز خسرو و فرهاد
 به مصلحت ز زبان عروس با داماد
 اگر به پرده گه نازش از گل آری یاد
 به سایه ای که فتد در مفاک بعد از لاد
 به جرأتی که تراود زهر چه باذاباد
 به نازشی که مرا میرسد بخوی و نژاد
 به پیچشی که ز کژی فتاده در حساد
 نه نقشبند ازل نی ز مانی و بهزاد
 ولایت ارهمه در دست من بدان دلشاد
 ز تو که بخشیم البته گونه گونه مراد
 خرابه را به هوایی همی کنم آباد
 کجاست غالب آواره؟ بر زبانت باد

به یاس شب بسر آوردگان بزم وصال
 به شادمانی بزمی که باشد اندر وی
 بخاطری که ز سودای رشک نکبت زلف
 به سازگاری وادی که خامه در تحریر
 به شکوه ای سرایند محرمان عروس
 به ساده ای که به بی پردگی دهد الزام
 به کلبه ای که نشیند به خاک پیش از خویش
 به حسرتی که بجوشد ز کاشکی یارب
 به نخوتی که عدو را بود به مال و منال
 به آتشی که ز تری چکیده از لب من
 که ذره ذره خاکم ز تست نقش پذیر
 غمت اگر همه مرگست من بدان زنده
 ز تو که زیبدم البته رنگ رنگ سؤال
 امید را به دعایی همی دهم تسکین
 که چون به حشر غلامان خویش بشماری

بعد از این منقبت طولانی باز به یک نظم خوش قافیۀ دیگر «در منقبت
 سیدالشهداء علیه التحیه والثناء» می رسیم که الحق باید هنر میرزا غالب را در
 به تصویر کشیدن احساسات درونی خودش و در بهم آمیختن موضوعات
 متفاوت ستایش کرد. غالب سبک خاص خودش را دارد. شیوا و روان و در
 عین حال سرشار از احساسات لطیف که نیاز به تشریح ندارد و اگر خواننده
 با این سبک آشنا شود دیگر با هیچگونه دشواری روبرو نخواهد شد در نمونه
 هایی که ذکر شد و همچنین در منقبت ها و مرثیه هایی که در پایین ذکر
 خواهیم کرد این مطالب را به وضوح می توان مشاهده کرد:

در منقبت سیدالشهداء علیه التحیه والثناء^۱

دارد تفاوت آب شدن تا گریستن
 گم کرده راه چشم به شبها گریستن

ابر اشکبار و ما خجل از ناگریستن
 فواره وار اشک ز فرقم جهد به هجر

۱ - کلیات غالب فارسی جلد دوم، صص ۶۵ - ۷۰.

رنجیست سخت حوصله فرسا گریستن
 دارد چو سیل در دلم آوا گریستن
 خوش جمع کرده سوختنی با گریستن
 دارم نهفته بر لب دریا گریستن
 کارد چه فتنه بر سرم آیا گریستن
 خوش صاف گشته الفت من باگریستن
 پنهان بخون تپیدن و پیدا گریستن
 باقیست بعد مرگ به سیما گریستن
 در سرنوشت بود مهیا گریستن
 کرد آن اساس را ته و بالا گریستن
 امشب نبود مردن و فردا گریستن
 از ما-طلب کنند پس از ما گریستن
 بر رهگذار دوست به غوغا گریستن
 مردن هزار بار به از ناگریستن
 یا خنده بر سحاب زدن، یا گریستن
 نقشی کشیدن و به تمنا گریستن
 خواهد چرا ز من به تقاضا گریستن
 در تار دامنم گهر آما گریستن
 تا در ضمیر نگذرد الا گریستن
 پروین فشاندست و ثریا گریستن
 کز من نمی کند بدلت جا گریستن
 خواهد فلک به مرگ مسیحا گریستن
 بتخانه من است همانا گریستن
 با شمع فخر چیست بدعوا گریستن
 گفتن مکدرست و مصفا گریستن
 نادان ز من ربوده به یغما گریستن
 مارا فزود زان رخ زیبا گریستن
 خود بی تو هیچگاه مبادا گریستن

از ضبط گریه حالی من شد که مجملاً
 مردم گرم ز دور شناسند دور نیست
 از رشک شمع سوختم اندازه دان کیست
 پنهان دهند وایه به یاران تنگدست
 نگذشت آب تا ز سرم اینم هراس بود
 خوش در گرفته صحبت من باگداختن
 گویی در اهتمام دل و دیده من ست
 گوئیم و گفته را به تو خاطر نشان کنیم
 ما را به مسلک اثر خامه قضا
 ناگه از آن شتاب که اندر بذات اوست
 سرزد ز جوش گریه چنین ورنه خود دراصل
 نشگفت گر به قاعده مستوفیان کار
 خواهم بخواندن غزل عاشقانه ای
 گفتمی کشم به علت بیجا گریستن
 اندوه و خوشدلی نشانسیم، کارماست
 دارم بذوق جلوه حسن برشته ای
 خون در دلم فگند غمت گرنه وام بود
 در مغز دانشم شرر اندا گداختن
 بود آتشی به دل ز فغان تیز کردم
 در گریه در گرفتن زان روی تابناک
 تا با دلم چه کرد همی گریم و خوشم
 اینست گر سرایت زهر عتاب تو
 هر قطره اشکم آئینه رونمای توست
 ناچار صبح میرد اگر شب بسر برد
 از دل غبار شکوه به شستن نمی رود
 حاشا که بر زیان منش گریه رو دهد
 گوینده در طلوع سهیل است قطع سیل
 بی گریه هیچگاه نه ای غالب این چه خوست

هان مطلعی دگر که بر آهنگ این غزل
گردد مگر به حیلہ دوبالا گریستن
جنس شفاعتی بسلم می توان خرید
معذوری از حادثه رنجی از آنکه نیست
مسکین ندیده ای ز مغان شیوه بانوان
دیوانگیست عربده کوتاه کنم سخن
کفرست کفر در پی روزی شتافتن
گاهی به داغ شاهد و ساقی گداختن
باید بدرد هرزه گریستن دگر گریست
چون موجہ سرشک هما شہپری نکرد
رشک آیدم به ابر که در حد وسع اوست
رفت آنچه رفت بایدم اکنون نگاهداشت
آن خضر تشنه لب که چو از وی سخن رود
گویند چشم روشنی دیده ماه و مهر
باران رحمتی که به انداز شست و شو
پاس ادب نخواست کز اعجاز دم زند
وقت شهادتش به صف قدسیان فتاد
خود را ندید زان لب نوشین بکام خویش
مزد شفاعت و صلہ صبر و خون بها
ای آنکه در حرم حجر الاسود از غمت
سیمای ماتم تو ستایم که زین شرف
رضوان به آبیاری گلشن نمی رود
با خاکیان بجنگم و ز افلاکیان برشک
طرفی نبست با همه شور از عزای تو
چون رزق غیب درد تو را عام کرده اند
چون شحنه غم تو به رسم خراج خواست
هر کس به چشم بس که پذیرفت این برات
غالب منم که چون به طراز ثنای شاه
گویند قدسیان که ورق را نگاهدار
من خود خجل که حق ستایش ادا نشد
شه فارغ از ثنا و عزا وانگهی بدهر

کردم به چشم خویش تماشا گریستن
خواهد دلم بطالع جوزا گریستن
امروز باید از پی فردا گریستن
از نازکی به طبع گوارا گریستن
در خوابگاه بهمن و دارا گریستن
فرخ بود گریستن اما گریستن
نگ است ننگ در غم دنیا گریستن
گاهی به مرگ مامک و بابا گریستن
بیجا گریستیم و دریغا گریستن
گو باش هم نشیمن عنقا گریستن
برخاک کربلای معلی گریستن
از بهر نور دیده زهرا گریستن
در راه برخورد ز تپش با گریستن
نازد به ماتم شه والا گریستن
دارد برو سیاهی اعدا گریستن
بر مرگ شاه داشت مسیحا گریستن
از اضطراب آدم و حوا گریستن
زیبید به شور بختی دریا گریستن
چیزی ز کس نخواستہ الا گریستن
دارد به خون نھان چو سویدا گریستن
شد روشناس دیده حورا گریستن
وا مانده در گریستن و وا گریستن
خواهم بر آستان تو تنها گریستن
گرید به پیش ایزد دانا گریستن
سرمیزند ز مومن و ترسا گریستن
از ساکنان خطہ غیرا گریستن
قسمت نیافت بر همه اعضا گریستن
سنجم ز غصه در دم انشا گریستن
از تو گھر فشاندن و از ما گریستن
اینست چون ثنا چه بود تا گریستن
صد جا سخن سرودن و صد جا گریستن

در نوحه ناگزیر بود تا گریستن
جز در عزای شاه مبادا گریستن

در مدح دلپذیر بود تا نفس زدن
جز در ثنای شاه مبادا نفس زدن

بدنبال این منقبت به منقبت دیگری در شأن حضرت عباس ابن علی (ع) می رسیم که به نوبه خود شاعرانه است و اگرچه به سبک خاص خودش ابتدا به ستایش و تعریف از سخنوری خود پرداخته اما بطور مناسب آنرا به کمالات و فضائل حضرت عباس و واقعه جانگداز کربلا ربط داده است. در ذکر مناقب حضرت عباس می گوید:

در منقبت حضرت عباس ابن علی (ع)^۱

خواهم که دگر بتکده سازند حرم را
هم بر در آن خانه گذارند حشم را
بیفایده از خلق نهفتند ارم را
زین قوم محبت طلبد ذوق ستم را
دربادیه از سیل خطرهاست خیم را
چشم از دل و از دیده فگندیم قدم را
پر همنفسان تنگ کنم خلوت غم را
رنگ ست ز خوناب جگر برمژه نم را
از لون بصر را رسد از رائحه شم را
از هوش بدزدی ببرد شیوه رم را
پیوند نشاط است بدین زمزمه دم را
وان خاک تبه کرد گوارایی سم را
بایکدیگر آمیخت دو صد گونه الم را
افتاده برین قاعده اجماع امم را
برمائه سیری نتوان داد شکم را
خوش کردم اگر طره و رخسار صنم را
دل دادم اگر مطربه زهره نغم را
کز صدق و صفا مایه دهد صبح دوم را

آواره غربت نتوان دید صنم را
نازم به صنمخانه که شاهان جهان جوی
چون فاش شد آخر که هم از خلق گرفتند
سهلست که عشاق ز بیداد ننالند
لرزد دلم از گریه بحال فلک، آری
در راه وفا بسکه بود پویه بسر شرط
گر بر خود ازین فخر بیالم که غم از کیست
تا خسته دل از قحط می و فرقت یارم
کو باده سیال که فیضش ز روانی
کو یار هنرور که به خلوتکده انس
حاشا که ز غم نالم اگر غم عشق است
غم کاسه سم بود فگندند دران خاک
این چرخ ستمگر که چو من غرقه خون باد
گویند که با دست تهی عشق وبالست
خون می خورم از ذوق و تو دلتی که بدین خورد
در چشم شب و روز ندانم ز چه زشت است
برشحنه مریخ ندانم ز چه تلخ است
بالجمله دگر با خودم از خویش حدیثی ست

۱- کلیات غالب فارسی ج ۲، صص ۷۱-۷۵.

نازم به کمال خود و بر خود نفزایم
 گوهر نه به کان، کان به گهر روی شناس است
 آبی مرا تیغ و مرا کلک بسازست
 دریاب کز الماس بود جوهر تیغم
 آنکس که شناسایی آهن بودش خوی
 کو بلبل شیراز و کجا طوطی آمل
 لا بلکه اگر خواهم ازین هر دو سخنور
 خاص از پی کسب شرف مدح طرازی
 فرمان ده اقلیم کمالم نکنم جمع
 آزاده روی در نظرم خوار و زبون کرد
 سیم و زر و لعل و گهر آن به که ازین چار
 بی وعده به درویش بده وایه وگر نه
 همت نکشد ننگ نکو نامی احسان
 رو همت از آن تشنه جگر جوی که از مهر
 عباس علمدار که فرجام شکوهش
 آن شیر قوی پنجه که گردیده ز بیمش
 آن راد که رد ساخته بر خاک نشینان
 حاجت بقسم نیز نماندست وگر نه
 از بس که به نام آوری شیوه انصاف
 هر شب فلک از دور به انجم بنماید
 خوابش به شبستان حسین ابن علی بین
 این هر دو گهر را ز دو سو یک گهر آمد
 نساب نیارد که کنم منع ز عباس
 ای هم گهر ختم رسل گرد تو کردم
 حاشا که لب از مدح تو خاموش پسندم
 شد تازه دم بندگیم جلوه گری هاست
 از کودکیم درس ولای تو روانست
 در صومعه مدح تو بهر طلب فیض
 فرزانه حکیم من و مدحت گر شاهم
 اندر نظرم صورت یک معنی خاص است
 تا رسم نباشد به هوا بیضه نهادن

آثار در و بام صناید عجم را
 برفرخ ذات دلیم اب و غم را
 دستیست جداگانه بهر کار هم را
 هر چند بهم برزده بینی دم و خم را
 جوهر نگرد تیغ فرو ریخته دم را
 تا پایه بسنجیم نواسنجی هم را
 تحسین روش کلک دل آشوب رقم را
 از هم بر بایند بهر خاش قلم را
 لعل و در و فیل و فرس و کوس و علم را
 توفیق جهان بخشی شاهان عجم را
 اوتاد بود طالع توفیق کرم را
 سیمای سرابست درین راه نعم را
 برخیز و ببازیچه فرو ریز درم را
 بر تشنگی شاه فدا ساخته دم را
 بازیچه طفلان شمرد شوکت جم را
 دایره تب دیگر تب شیران اجم را
 آورده کان را و برون داده یم را
 هر دم به عطایش خود انصاف قسم را
 پرداخته از نام ستم حرف و رقم را
 کاین خوابگه آن خانه برانداز ستم را
 دریاب به پهلوی هم آرامش هم را
 چون نیست جدایی ز صدف گوهر و یم را
 فرزندی شاهنشاه بطحی و حرم را
 چندانکه کنم چلقد تن ظل علم را
 نسیان زده ره روی سیه باد هرم را
 عنوان نمایش ز حدوث ست قدم را
 دانی خود از این پیش که گفتم بتو کم را
 محراب دعا ساخته ام وجه اتم را
 در شعر زمن جوی براهین حکم را
 مضمون دعای تو و مفهوم اهم را
 کبکان خرامنده و زاغان دژم را

یادا علمت کبک خرامنده و گردون چون بیضه ز پرچم تہ ہر باد علم را

بعد از این یک منقبت در شأن خاتم ائمه اثنی عشر امام مہدی ہادی
(ع) سرودہ کہ بہ ذکر برخی ابیات آن اکتفا می شود. مطلع آن این است:

ہست از تمیز گر بہ ہما استخوان دہد آئین دہر نیست کہ کس را زیان دہد^۱

در ادامہ این منقبت، میرزا غالب ہفتاد و ہفت بیت می آفریند و از
دقایق و نکات زیادی سخن بہ میان می آورد، سپس در آرزوی نویدی خوش
و بشارتی روح بخش در عالم پیری، می گوید:

دارم ز روزگار نویدی کہ آن نوید	در پیریم بشارت بخت جوان دہد ^۲
از داور زمانہ بہ اندیشہ ای درست	شادم کہ مزد بندگیم ناگہان دہد
ہر گہ بہ سر نوشت سراید شمار غم	راہم بہ بارگاہ شہ انس و جان دہد
کام دلم کہ پُرسشی از شہ نبود بیش	گر مرزبان نداد امام زمان دہد
سلطان دین محمد مہدی کہ رای او	منشور روشنی بہ شہ خاوران دہد
گردد اگر سپہر خلاف رضای او	عذر آورد قضا و قدر ترجمان دہد
اوباش را بہ بزم شہنشاہ بار نیست	گیردون چہ ہرزہ درد سر پاسبان دہد

و پس از این اظهار تواضع و فروتنی اشتیاق و تمنای خود را بہ ظہور
ہر چہ زودتر آن امام با این ابیات ابراز می دارد:

چشمم پرد زشوق و خسی کش نہم بران	ہم در نہاد من اثر زعفران دہد ^۳
زود آ کہ فیض مقدم ہمنام مصطفی	آفاق را طراوت باغ جنان دہد
زود آ کہ شہسوار نظر گاہ لافتی	پردازش رکاب و طراز عنان دہد

میرزا غالب در ادامہ این منقبت، مطلع ثالثی نیز می آفریند.

۱ - همان، ص ۷۶.

۲ - همان، ص ۷۸ - ۷۹.

۳ - همان، ص ۷۹.

مهدی که در روش ز محمد نشان دهد
 و در نهایت باین ابیات آنرا به پایان می برد؛
 سروش رواست سایه اگر توامان دهد
 بادا نسیم باغ ولای تو عطر بیز
 تا نوبهار، تازگی بوستان دهد
 تا در زمانه دود ز آتش نشان دهد
 بادا گلیم بخت عدوی تو شعله خیز

اگرچه میرزا غالب مرثیه های کم نظیری سروده و جایگاه رفیعی را در این میدان به خود اختصاص داده است. اما چند اصل مرثیه سرایی در مرثیه های او کمتر به چشم می خورد. غالب در مرثیه های خودش به مضامینی چون آمادگی سفر، سختی ها و دشواری های حرم اهل بیت، شهادت حضرت حسین ابن علی (ع)، شام غریبان، اسیری و مانند آن که از مضامین مشترک مرثیه است، کمتر می پردازد ولی مدح و طلبش بسیار شدت دارد. بیشتر تشبیهات و استعارات خاص مرثیه نیستند و عنصر واقع نگاری بسیار کم رنگ است. البته نباید فراموش کرد که نقاط قوت در مرثیه های غالب کم نیستند.

منابع و مآخذ

- - رستگارفسائی، منصور، انواع شعر فارسی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۳
- - صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳/۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲
- - جابانی، محمد، تحول مرثیه در ادبیات کهن پارسی، انتشارات سخن گستر، ج اول، مشهد، ۱۳۸۰
- - رادفر، ابوالقاسم، چند مرثیه از شاعران پارسی گوی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹
- - افسری کرمانی، عبدالرضا، نگرشی به مرثیه سرایی در ایران، ج ۲، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۶
- - فاضل لکهنوی، سید مرتضی حسین، کلیات غالب فارسی، ج ۱، ۲، ۳، ج لاهور، ۱۹۶۷ میلادی

ادب امروز ایران

خانه آرزوها

صدای به هم خوردن در خانه را که می شنود، می فهمد که سیف الله خان ، سرکارش رفته است. امشب که نوبت برف بانوست، مرد، شبکاری دارد. زن در رختخوابش غلتی می خورد و جوری می خوابد که اتاق رو به رو را ببیند. امشب مخصوصاً پشتدري سفید لاجورد خورده اش را نزده است که در تاریکی ، اتاق رو به رو را زیر نظر داشته باشد. نگاهی به ساعت شمّاطه دار سر طاقچه می کند؛ درست هشت شب است، اما صدای عوعوی سگها، آدم را به شک می اندازد. دختر کوچکش سرفه ای می کند و لحاف را از رویش پس می زند. زن، نیم خیز که می شود تا روی او را ببیند، نگاهی روی دستش خیره می ماند؛ همان دستهایی که با آن صورت دختر را سرخ کرده و بازوی استخوانیش را چنگول گرفته است. از خودش بدش می آید و در دل ، به خود فحش می دهد. که این چنین به روز این بچه ها می آورد. هر ساعت و هر دقیقه تا فرق سر، بلندشان می کند و به قول خودش بر زمین گرمشان می کوبد. دق دلش را که خالی نمی تواند بکند ، اما...

در این هشت - نه ماهی که پای برف بانو به آن خانه رسیده است ، آب خوش از گلوی بچه ها پایین نرفته است. همه اش دعوا ، بگو مگو، قهر. خود زن هم که خانه را زندان هارون الرشید می داند؛ خانه ای که چه آرزوهایی در آن خفته است ، خانه ای که پولش با یکشاهی ، صنار پس انداز و مشت به شکم خود و بچه ها زدن، جمع شده است، خانه ای که از پول خفت زنی روی قالی اوستاکاری جمع شده است و آخر سر هم سیف الله خان قدری وام گرفته و خانه را به نام خودش خریده است. اما دل زن خوش است که بعد از هشت سال مستأجری و در این خانه و آن خانه سرگردان بودن ، آمده اند و صاحب خانه شده اند. اما چه خانه ای شده حالا چراغ اتاق رو به رو خاموش می شود ، و در با صدای غژی باز می شود. برف بانو به حیاط می آید. لب حوض می نشیند که ظرفهای شام

را بشوید. اما چقدر معطل می کند. هی این پا و آن پا می شود. دو تا بشقاب خودش و سیف الله خان، که این همه معطلی ندارد.

لحاف را پس می زند و می نشیند تا حیاط را بهتر ببیند. چراغ توالت خاموش می شود. برف بانو دوباره کنار پا شوره می نشیند.

زن از دیدن قیافه برف بانو دندانهایش را به هم فشار می دهد، و دوباره در رختخواب ولو می شود. باز روشنی چراغ توالت، نیمی از فضای اتاق زن را روشن می کند، و او بی اعتنا پشتش را به حیاط می کند و چشمهایش را به هم می فشارد.

آن اولی که به این خانه آمده بودند، توالت، چراغ نداشت. غروب که می شد، زن چراغ گردسوز پایه بلند جهازیش را روشن می کرد و لب رف توالت می گذاشت تا فاطمه و ربابه از تاریکی نترسند. مدت‌ها طول کشید تا سیف الله خان از کلانتری شان وام گرفت و آن طرف حیاط را سیم کشی کردند. اتاق رو به رو که بزرگ تر بود، مهمانخانه شان بود. دو تا گلیم جهرمی دو درسه پُرش کرده بود. دو طرف اتاق را هم پتو پهن کرده و پشتیهای سفید گلدوزی شده گذاشته بودند.

اتاق تاشبی که برف بانو به آن خانه آمد، دست نخورده و به همان شکل بود.

نه بچه ها جرئت نزدیک شدن به اتاق را داشتند، نه کسی بود که مهمانشان بشود. سالی به دوازده ماه کسی نبود سراغ زن را بگیرد. پدر و مادرش زنده نبودند؛ اگر هم بودند، از غصه او دق می کردند. خواهر و برادرهایش هم که در ده بودند و سرشان گرم بدبختیشان بود. او بود و این شهر غریب و خانه ای که امیدش بود؛ خانه ای که از سر تا ته آن هفتاد و پنج متر بود، خانه ای با دو اتاق و یک توالت و یک زیر زمین، همین...

دوباره نور چراغ توالت، اتاق را روشن می کند. زن در جایش می نشیند. برف بانو چادر به سر کرده است. یعنی کجا می خواهد برود این وقت شب؟

دور حوض راه می رود و هی به اتاق می بخزد. باز بیرون می آید. انگار چیزی دنبالش کرده! دوباره به اتاق می رود. اتاقش روشن می شود. نیمی از اتاق زن هم روشنی بیرنگی می گیرد. در پناه نور، زن روی بچه ها را صاف می کند. دختر کوچکش چند وقتی می شود که سینه پهلو کرده. پدر که بالای سر بچه نباشد، کجا زن لچک به سر می تواند کاری کند. بچه

مریض، حکیم دوا می خواهد، آتش و شور با می خواهد. مادر بیچہ، دل خوش می خواهد، نه اینکه کسی عینہو آئینہ دق جلو رویش...

چراغ حیاط، روشن می شود. نور، چشم زن را می زند. با غیظ در رختخوابش می نشیند. صدای ناله برف بانو همراه سوز سردی از لای در به اتاق می ریزد. زن، سردش می شود. فتیلہ چراغ علاء الدین را بالا می آورد. از پشت شیشه های بخار گرفته اتاق، برف بانو را چپ چپ نگاه می کند که دست به کمر گرفته و راه می رود. نقشه می کشد که فردا چغلی برف بانو را به سیف الله خان بکند. اما پشیمان می شود. می داند فایده ای ندارد. از همان روزی که برف بانو آمد، سیف الله خان پستی او را می کرد؛ چه رسد حالا بعد از نه ماه که قرار است برف بانو برایش پسر بیاورد! پسر بودن بیچہ را نه تنها بی بی همدم، بلکه گلنار و آن دلاک پیر حمام هم تأیید کرده اند. اصلاً از شکم عینہو خربزه اش هم پیدا است که پسر بارش است.

پارسال بود که آمد و عید خانه را عزا کرد. و حال، اول فصل برف و سرما بود. پس، وقتش رسیده که پسر کاکل زری سیف الله خان به دنیا بیاید. زن به سه دخترش که بی خبر از همه چیز خوابیده اند، نگاه می کند. آنها را با چه نذر و نیازی زائیده است! با چه دلهره ای، که آیا پسرند، یا دختر، همین بی بی همدم چقدر از او پول گرفته بود و وعده داده بود که این یکی حتماً پسر می شود: «تو پوستت تیره است، پس حتماً جو و گندم می زایی، یک دختر و یک پسر.» یا چقدر مجبورش کرده بود سر هم کدام وسط ماه که می شد نصفه های شب یک ساعت شکمش را مقابل قرص کامل ماه بگیرد و یاسین بخواند. اما نشد که نشد. اول ربابه و بعد فاطمه و سوومی هم معصومه شد و سیف الله خان از این رو به آن رو!

زن صدایی می شنود. نیم خیز می شود. چیزی کف حیاط ولو می شود، پخش می شود. برف بانو آجرهای کف حیاط را چنگ می زند، و چهار دست و پا راه می رود. انگار کسی بر بدنش شلاق می زند. جمع می شود. بلند می شود و دور حوض می دود. حالا باید کسی به حلقش جوشانده گل گردو بریزد تا دردش تند شود. یا تخم شوید را در نبات آب داغ حل کند و به او بخوراند، و یا اینکه... اما چه کسی است در آن خانه فقط زن و سه دخترش. چیزی به در می خورد، خیلی ملایم که می شود و سکوت حیاط را می شکند. بر می خیزد. برف بانو میان درگاه توالت از حال رفته، زن می خواهد به کمکش

برود ، اما نمی تواند. برف بانو به سرعت ، انگار که تا چند لحظه پیش چیزیش نبود، بر می خیزد. به اتاق می رود . کتری آب جوش را کنار لگن مسی جهازیش می گذارد بقچه سفیدی را باز می کند. ناگهان بر می خیزد، دور اتاق می دود. دم در اتاق ، دولا، خشک می شود. به پرده چنگ می زند. آویزان می شود و جیغ می کشد.

زن ، زویش را بر می گرداند. به خود دلداری می دهد که بگذارد برف بانو تقاص پس بدهد، درد بکشد ، به زمین چنگ بزند، سر به دیوار بکوبد. مگر همو نبود که آمد و این خانه را ویرانه کرد؟ مگر همو نبود که سه بچه او را از چشم سیف الله خان انداخت؟ مگر برف بانو نبود که فردای عروسیش ، با آن زبان چرب و نرمش نگفت شما خانم خانه و من کنیز شما ، شما بزرگ تر من ، جای مادر من ؟

مگر همین برف بانو به دستور بی بی همدم ، قلیاب سرکه و شاش پسر بچه نابالغ در چهار گوشه حیاط نریخت و نعل اسبی را که او به در خانه آویزان کرده بود ، نشان سیف الله خان نداد و باعث کتککاری نشد ؟ مگر همین برف بانو نیست که می خواهد پسر بیاورد؟ پسر ، پسر !...

برف بانو خانه را سرش گذاشته . جیغ می کشد . اوغ می زند. زن می فهمد که لحظات آخر است. پسر سیف الله خان خبر کرده که می خواهد بیاید.

از سر و صدای برف بانو ، ربابه از خواب می پرد . دور و برش را نگاه می کند. خود را در آغوش مادر می اندازد. زن با دو دست ، گوشهای ربابه را می گیرد. به یاد روزی که ربابه هم باید درد بکشد ، گریه اش می گیرد.

فریاد « یا امام رضای غریب ، به دادم برس! » برف بانو مثل پتکی بر سر اتاق کوفته می شود. ربابه هراسان خود را از آغوش مادر می رها کند. به طرف اتاق زن پدرش فرار می کند. زن ، خیزی صورتش را پاک می کند. بر می خیزد که ربابه اش را برگرداند که چیزی نبیند. اما پاهایش راه نمی رود. چیزی او را محکم به زمین گرفته ! صدای جیغ ربابه اش او را از اتاق می کند. پشت در اتاق برف بانو می ایستد. ربابه فریاد می کشد. برف بانو ساکت است. ربابه از اتاق بیرون می دود. کودکی میان دستهای پریز می زند. زن ، چشمهایش را به هم می فشارد. کودک را از ربابه می گیرد، وارونه اش می کند. به پشتش می کوبد. خونابه از دهان کودک بیرون می ریزد و گریه را سر می دهد. چشمهای خیس ربابه می خندد : « مادر ! این داداش منه؟ »

شعر

نصر الله مردانی^۱

قانون عشق

از هرچه هست و نیست جدا می برد مرا
دانی که از کجا به کجا می برد مرا
تا بحر بی کرانه لا می برد مرا
آهنگ نینوا ز نوا می برد مرا
آنجا که هست مهر و وفا می برد مرا
بوی گلم که باد صبا می برد مرا
تا چشمه زلال شفا می برد مرا
دستی که در هوای خدا می برد مرا
با پای اشک دست دعا می برد مرا
تا قلّه های قاف بقا می برد مرا
می آید آنکه از من و ما می برد مرا

این سیل لحظه ها که ز جا می برد مرا
رودی که از ازل به ابد می کشد زمان
بارقص صوفیانه در امواج جذبہ ها
هر جا نواخت چنگ محبت نوای دل
تنها ترین پرندہ عاشق دل من است
در کوچه باغ یاد تو ای مهربان ترین
قانون عشق و شور تماشایی جنون
بر دوش آفتابم و دست بلند عشق
در خلوتی که بال ملائک نمی رسد
گلبنگ آسمانی آن روح سرمدی
ای دوزخ زمین که زما گر گرفته ای

حسین اسرافیلی^۲

آخرین توفان

بگو باید کجا جویم مدار کهکشانت را؟

به دنبال تو می گردم نمی یابم نشانت را

۱ - نصر الله مردانی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، صص ۶۱ - ۶۲ .

۲ - حسین اسرافیلی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، ص ۷ .

بیابان تا بیابان جُسته ام ردّ نشانت را
 ببیند تا مگر در آسمان، رنگین کمانت را
 تمام جسم و جان لب شد که بوسد آستانت را
 که چون ابری بگردم کوچه های آسمانت را
 که دریا بوسه بنشانند لب آتش نشانت را

تمام جاده را رفتم غباری از سواری نیست
 نگاهم مثل طفلان، زیر باران خیره شد بر ابر
 کهن شد انتظار اما به شوقی تازه، بال افشان
 کرامت گر کنی این قطره ناچیز را، شاید
 الا ای آخرین توفان! پیچ از شرق آدینه

سلمان هراتی

محض رضای عشق

با داغهای تازه دلم را مجاب کن
 بر من بتاب چشم مرا غرق آب کن
 برخیز و چون سکوت دلم را خطاب کن
 محض رضای عشق مرا انتخاب کن
 لطفی اگر نمی کنی اینک عتاب کن

تاریک کوچه های مرا آفتاب کن
 ابری غریب در دل من رخنه کرده است
 ای عشق ای تبلور آن آرزوی سبز
 ای تیغ سرخ زخم کجا می روی چنین
 ای عشق زیر تیغ تو ما سر نهاده ایم

عبدالجبار کاکایی

تنهایی

پریشانتر از باد و خاکسترم
 گره خورده در انتهای پرم
 خیالی که در ذهن می پرورم

من از سایه خویش تنها ترم
 تمنای پروازی از خویشتن
 به اندازه حجم دلتنگی ست

۱ - سلمان هراتی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ مجموعه شعر ، ناشر: کتاب نیستان ؛ چاپ اول

۱۳۷۸ هـ . ش ، ص ۱۶ .

۲ - عبدالجبار کاکایی ؛ گزیده ادبیات معاصر ؛ مجموعه شعر ، ناشر: کتاب نیستان ؛ چاپ اول

۱۳۷۸ هـ . ش ، ص ۵۱ .

نگاهی که تا چشم می‌آورم
نفس می‌کشد زیر خاکسترم

چراغ فرو مرده‌ای بیش نیست
ولی باز هم تاول شعله‌ای

عزیز الله زیادی^۱

چشم به راهیم همه

در انتظار موبد ماہیم ما همه
مستوجب کدام گناہیم ما همه
بی تو بدون پشت و پناہیم ما همه
با این شبی که هیچ نخواہیم ما همه
اینگونه گر دهانہ آہیم ما همه
پا تا به سر تمام نگاهیم ما همه
باز آبین که چشم به راهیم ما همه

بگشای در نشسته به راهیم ما همه
پشت صدای ما همه از غم خمیده است
تو آفتاب و آبی و سرمایہ حیات
رفتی و سرنوشت زمین را گره زدی
بعد از تو یخ تمام جهان را فرا گرفت
روز و شب است و شوق تماشای روی تو
مثل ستاره ها و نگاه درخت ها

شاهرخ تندرو صالح^۲

کویر

تا که دریابم نقیر تشنه ای بی تاب را
لحظه ای با خود نمی بینم اگر مرداب را
شرم دارم از غم بی حاصلی ها خواب را

چون کویر تشنه در خود می‌سرایم آب را
در غرورم خاطراتی روشن از دریا بجاست
کوه حسرت گر شود چون آسمانم بار دوش

۱ - عزیز الله زیادی؛ گزیده ادبیات معاصر؛ مجموعه شعر، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول ۱۳۷۸ هـ. ش، ص ۱۵.

۲ - شاهرخ تندرو صالح؛ گزیده ادبیات معاصر؛ مجموعه شعر، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول ۱۳۷۸ هـ. ش، صص ۱۰ - ۱۱.

تا نیازید از تصویرهایم قاب را
هر که با دلتنگی ام معنا کند مهتاب را
همنشین سایه خود ساختم محراب را
چون کویر تشنه در خود می سرایم آب را...

غربتم را با عبور سایه ها تان نشکنید
آسمان روشن امید را خواهد سرود
تا سرآید قصه شب زنده داری های من
شور تفسیر معمای جنون دارد دلم

حسن علی محمدی^۱

حاسدان*

که شدم خسته من از تفرقه عامی چند
خورده ام نیش و بگویم دو سه پیغامی چند
حیوانست و نخوردست ز خم جامی چند
شده مجموع بر این کار دد و دامی چند
گرچه اندک زمانی دور شد از بامی چند
گو رود گاه بگاهی پی حمامی چند
کی تواند برانند مرا خامی چند
همه انعام بماند بر انعامی چند
دیگران گو که بمیرند پی نامی چند
که چنین خوار کند دشمن بدنامی چند

آشنایان بنوازید مرا گامی چند
زخم شمشیر به از نیش زبانست یقین
آنکه ما را به خرابی و جنون می خواند
حاسدان از غم ما شعله ور و فتنه گرند
شعله روز هراسان نشود ز آه بحور
هر که را شوخ و ضخامت شده افزون بر پوست
در ره عشق شدم پخته و عارف گشتم
داده معشوق به ما آنچه که لایق بودیم
نام و ناموس مرا روشنی دل کافیت
شاعرا شعر تو جوهر ز کجا می گیرد

۱ - حسنعلی محمدی؛ مجموعه شعر باغ خیال، ناشر: انتشارات ارغنون؛ چاپ اول ۱۳۷۴ هـ. ش.

صص ۲۶ - ۲۷

* - باللهام و اقتباس از غزل خواجه شیراز به مطلع:

محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند
حسب حالی نوشتیم و شد ایامی چند

فارسى شيبه قاره

پیر سید حسام الدین راشدی دانشمند و پژوهشگر ممتاز زبان و ادب فارسی

چکیده:

مقاله حاضر را همکار محترم برای ویژه نامه « پیر حسام الدین راشدی » تهیه و ارسال داشته بود . اما به علت تأخیر در وصول ، موفق در نشر در شماره ۹۰ فصلنامه نشده بودیم ، و اینک جهت استحضار خوانندگان ارجمند تقدیم می داریم . درین گفتار آثار گرد آورده و منتشر شده پیر راشدی فقید بدین ترتیب معرفی شده که از لحاظ تان می گذرد:

- ۱ - مثنوی چنیسر نامه ، ۲ - مقالات الشعرا ، ۳ - مثنوی مظهر الآثار ، ۴ - تذکره تکمله مقالات الشعرا ، ۵ - مثنویات و قصائد قانع تتوی ، ۶ - هشت بهشت ، ۷ - تاریخ مظهر شاهجهانی ، ۸ - منشور الوصیت و دستور الحکومت ، ۹ - ترخان نامه ، ۱۰ - مکی نامه ، ۱۱ - حدیقه الاولیا ، ۱۲ - تذکره روضة السلاطین و جواهر العجائب . (با دیوان فخری هروی) ، ۱۳ - ۱۶ تذکره شعرای کشمیر (در چهار بخش / مجلد) ، ۱۷ - تحفة الکرام (تاریخ سند) . همچنین دو کتاب تألیف شده به اردو و یک اثر بزبان سندی نیز در این گفتار مجملاً یا به طور مفصل معرفی شده است که بیانگر سهم پژوهشی و علمی پیر راشدی در احیای متون فارسی در شبه قاره بخصوص در سرزمین تاریخی سند می باشد .

پیر سید حسام الدین راشدی از خانواده سادات تعلق دارد که در اصل آنها مقام روحانی داشته اند و در دهکده بهمن ، بخش لارکانه ، استان سند سپتامبر ۱۹۱۱م درین جهان چشم کشود . درباره مصاحبه با سید حسام الدین راشدی ، دکتر محمد حسین تسبیحی نوشته (۱) « بعد از درس

۱ - استاد گروه فارسی و رئیس اسبق دانشکده دولتی تندو جام سند - پاکستان

فارسی گلستان شیخ سعدی علیه الرحمہ ، بوستان یا نصیحت نامہ شیخ ، پس یوسف و زلیخای جامی ، و اسکندرنامہ نظامی و بہار دانش بہ فارسی خواندم و اندک اندک در زبان فارسی متبحر گشتم. علاوہ بر این کتابہای فارسی ، یک کتاب نصاب را کہ جد من برای یاد گرفتن زبان فارسی تألیف کردہ بودند، خواندم جد من در دہکدہ بہمن ، مدرسہ یا مکتب خانہ ای بنا کردہ و مردمان را در آن درس می داد و من ہم از آن مردم بودم و چہ بسا کہ بزرگان علم و ادب از آن مدرسہ بیرون آمدند. از زبان فارسی بہ عربی پرداختم و آن را خوب یاد گرفتم... پس از یاد گرفتن این زبانہا، بہ سوی تاریخ و فرهنگ و ادب و ہنر این زبانہا مخصوصاً زبان فارسی و ہندی روی آوردم بہ طوری کہ اکنون تقریباً ہمہ تألیفات من ، بغیر از چند تالیف آنہا، بہ زبانہای فارسی و ہندی می باشد... اکنون ۴۱ سال است کہ ہموارہ خامہ بہ دست دارم و مقالہ و کتاب و دفتر سیاہ می کنم و این عشق من است کہ اگر ننویسم افسردہ و غمناک می گردم. او می گفت : من بہ فارسی بہ حد اعلی عشق می ورزم زیرا این عشق یادگار جد و پدر من است «

پس ، ما می بینیم کہ پیر راشدی بہ زبان و ادب فارسی عشق بسیار می داشت و خدمات پیر راشدی بہ این ذوق و شوق فارسی بوجود آمدند و مطالعات عمیق این عالم و ادب شناس و ادب پرور ممتاز فارسی در این مرز و بوم افتخار دارد و این حقیقت روشن است کہ پیر راشدی در صحنہ ادب فارسی و ایران دوستی معروف ترین شخصیت شمرده می شود. او بسیار دوستان ایرانی می داشت. و بہ ایران بارہا رفتہ و بخصوص مقامات فرهنگی و دانشگاهہای ایران را دید و با استادان و محققان دربارہء موضوعات علمی و ادبی و فرهنگی بحث و مباحثہ نمودہ و بہ تحقیق و پژوهش ادامہ می داد. خدمات پیر راشدی از آثار علمی ، تاریخی و فرهنگی کہ در زبان و ادب فارسی نوشتند و گرد آوردند چند اثر ازین قرار است :

۱ - **مثنوی چنیس نامہ** (۲) ۱۹۵۶م - ادراکی بیگلار (متوفی ۱۰۱۹ھ) این مثنوی ، در سال ۱۰۱۰ھ تألیف شدہ است و این محتوی بہ داستان عشقیہ محلی سند است. پیر راشدی پیش لفظ بہ زبان ہندی نوشتہ است کہ ۶۷

صفحه دارد و درباره اهمیت تاریخی و ادبی این مثنوی بحث محققانه کرده است (۳)

۲ - **مقالات الشعراء ۱۹۵۷م** (تذکره شعرای (۴) فارسی گوی سرزمین سند) این تألیف میر علی شیر « قانع » است که حاوی شرح احوال و آثار ۷۱۹ نفر شعرای فارسی گوی سند است. پیر راشدی، این تذکره را با مقدمه و تصحیح و حواشی آراسته است و درین تذکره بسیار عرق ریزی کرده و تصحیح و حواشی نوشتن، پژوهش دقیق کرده است. احوال و آثار مؤلف را با تحقیق نوشتن فهرست مصادر که در تصحیح و تحشیه این کتاب استفاده شده حاوی به کتابهای، نسخه های خطی، کتب مطبوع تاریخ، تاریخ ادب و سوانح، و دواوین و کتب اشعار، فهارس و معاجم، لغت، مجلات و غیره ۱۳۶ است (۵). سال تألیف این تذکره سال ۱۱۷۴ هـ است.

پیر راشدی خود می گوید: «و اینک این کتاب گرانها که زوایای تاریخ ادب فارسی را درین سرزمین روشن می کند، به ارباب علم و ادب تقدیم می دارد (۶)

پیر راشدی، درین تذکره فهرست و شرح درباره عکسهای ملحق شده، می گوید: « که برخی ازان بعد از کنجکاوی و جستجوی زیاد بدست آمده است چند تصویر نخستین بار در این کتاب طبع و نشر می شود » (ص ۳۲)

درین تذکره می بینیم که پیر راشدی به نوشتن حاشیه آیه ها و رکوع ها و سورت های کلام مجید را نمایان می کند و هر جا که نامهای علماء و نویسندگان معروف آمده، آنجا تاریخ ولادت و وفات و ذکر آثار و کتب آنها نوشته است. از قبیل امام غزالی (ص ۵۵۱) مولانا قوام الدین کرمانی (ص ۵۵۲)، علامه جلال الدین دوانی (ص ۵۵۳)، عاشق صفاهانی (ص ۳۹۰)، مولانا عبدالخالق گیلانی (ص ۹۴۵) شیخ عبدالله انصاری (ص ۷۴) و غیره.

پیر راشدی در تذکره مذکوره حاشیه و تعلیقات سوانح حیات و کارنامه های فاتحین، امراء، پادشاهان و شهزادگان گردآورده است که پژوهش گران ازان مستفیض شوند، مثل اینکه به بهلول لودی سلطان (ص ۸۶)، ظهیر الدین محمد بابر (ص ۸۲)، چنگیز خان (ص ۲۷۱)، هولانگو خان (ص ۲۷۱)، همایون پادشاه (ص ۸۵۰)، شاهجهان پادشاه (ص ۳۲۳)،

فرخ سیر (ص ۱۷۷) و نیز عکسهای خطی، بابر میرزا کامران ، داراشکوه ، و خوش نویس معروف امیر عطاء الله حسین بن میر فضل الله ، هم الحاق شده است که عمده ترین ذوق علمی و ادبی پیر راشدی را اظهار می کند و خوبصورت ترین معیار تألیف و تدوین را نشان می دهد.

۳- مثنوی مظهر الآثار ۱۹۵۷م سید شاه جهانگیر هاشمی (متوفی ۹۴۶ هـ)

سید جهانگیر هاشمی این مثنوی در جواب مخزن الاسرار (۹۷۰ هـ) و مطلع الانوار (۶۹۸ هـ) و تحفة الاحرار (۸۸۶ هـ) سروده و بنابر آن در ترتیب ابواب نیز زیاده تر پیرو تحفة الاحرار است (مقدمه ص ۴۱)

این مثنوی اولین کتاب خمسة هاشمی است وی اراده داشت که در جواب مثنویات نظامی و جامی ، مثنوی های دیگر جداگانه نویسد. پیر راشدی در مقدمه نوشته است که : « بعد از ختم این مثنوی ، تا مدت شش سال دیگر نیز هاشمی در سند ماند، ولی گویا مثنوی دیگر را ننوشت ، و اگر هم نوشته باشد غیر مشهور مانده ، و نسخه ای از آن بماند نرسیده است » (ص ۴۱)

پیر راشدی مقدمه این مثنوی را با کنجکاویهای بسیار نوشته است و آغاز از «نگاهی به عصر زندگانی هاشمی» می کند و می گوید : « قرن دهم هجری برای ایران و سند مصدر انقلاب های مهمی گردید. در ربع اول این قرن از آسیای میانه ، سه قوه جدید ظهور کرد که موجب انقلاب و پیکارهای سیاسی شد. از یک طرف شاه اسماعیل صفوی ؛ از سجاده مذهبی برخاسته و بر تخت شاهی نشست. از سوی دیگر محمد خان شیبانی با دشنه خون آشام ، از شمال شرق برآمد ، و شهرهایی را غارت کرد ، گردنهای را برید ، و بساطهای کهنه را بکلی درنوردید.

سلطنت بزرگ تیموریان آسیای میانه بعد از مرگ سلطان حسین بایقرا بادشاه هرات ۹۱۲ هـ) رو بزوال نهاد و شهزادگان تیموری چنان پراگندند، که مستقری برای خود نتوانستند یافت و تنها از بین ایشان بابر مردی بود ، که بعد از کشمکش های فراوان در احوال خیلی سازگار مقاومت کرد، و بطور قوه ثالث در تاریخ مقامی را اشغال نمود» (مقدمه ص ۹)

سید جهانگیر هاشمی در پایان مثنوی « در مقام تسلیم و رضا مراد خود را در اراده حق جل و علا فانی ساخته » می سراید (۸)

در همه حال از همه عالم رضاست
با بد و نیک و خوش و ناخوش خوشند
آئینه تغییر نباید بذات
فارغ ازین دیر غم آزاد باش
جمله جهان تابع تدبیر اوست
یافت ز حق پرورش معنوی

بندہ کہ راضی بقضای خداست
صاف دلانی کہ چون من بیغش اند
از صور مختلف کاینات
«ہاشمی» از ہرچہ رسد شادباش
ہرکہ رضا دادہ بتقدیر دوست
ہرکہ شد از قوت قناعت قوی

پیر راشدی بہ تدوین و بہ تصحیح این مثنوی سعی و کوشش این قدر نمود کہ حین طبع این کتاب یک نسخہ خطی در دستش بود، کہ از روی آن متن کتاب چاپ گردیدہ. بعد از ختم طبع دو نسخہ خطی دیگر، از دانشگاه پنجاب بدستش آمدہ و بعنوان «اختلافات نسخ و زواید»، در پایان از ص ۱۵۱ تا ص ۱۸۳ تشریح دادہ شدہ است.

۴ - تذکرہ «تکملہ مقالات الشعراء»: تألیف مخدوم محمد ابراہیم «خلیل» تتوی متوفی ۱۳۱۷ ہـ) س.ا.ب کراچی ۱۹۵۸ م.

پیر راشدی، بعد از تذکرہ مقالات الشعراء «قانع» این «تکملہ مقالات الشعراء» را بہ تصحیح و حواشی از گوشہ تاریکی و گمنامی برآورد و بہ نظر ارباب ذوق و دانش رسانید. «تقریظ» این تذکرہ علامہ فقید آقای سعید نفیسی، دانشمند بزرگ ایرانی نوشتہ شدہ و او درین ضمن می گوید: «خوشبختانہ از روزی کہ «سندی ادبی بورد» باہتمام خاص گروہی از زبده دانشمندان و سخنوران پاکستان در کراچی تأسیس یافتہ است درمیان کتابہای بسیار مهم و بسیار سودمند کہ تاکنون انتشار دادہ اند، توجہی خاص بہ شعر فارسی درین سرزمین کردہ اند. دوست دانشمند کریم فیاض من آقای پیر حسام الدین راشدی درین کار بسیار مهمی سعی فراوان دارد. ... طبع و نشر این کتاب کہ تکملہ آنست واحوال و اشعار ہشتاد و یک تن سخن سرای دیگر سرزمین سند را در بردارد گماشتہ است... بدین جہت من صمیمانہ و صادقانہ از اعضای دانشمند و دانش نواز «سندی ادبی بورد» و پیش از ہمہ از دوست بزرگوارم پیر حسام الدین راشدی بنام ہمہ ایرانیان و دوستداران زبان فارسی ازین بذل ہمت و جہد در راہ علم و ادب سپاس

گزارم و حسن سلیقه و کثرت اطلاع و وسعت نظر و مجاهدت وی را تهیه
مقدمه عالمانه و حواشی و تعلیقات و فهرست هایی که بر رونق این کتاب
بسیار افزوده است، می ستایم و بقا و کامیابی این سرچشمه فیاض را از ایزد
تبارک و تعالی مسئلت دارم (ص ۱۸، ۱۹، ۲۰)

پیر راشدی مقدمه این کتاب احوال و آثار مخدوم «خلیل» تتوی با
تفصیل نوشته است و می بینیم که مخدوم «خلیل» پرورده محیط مردم
صاحب سلوک و طریقت و اهل عرفان و ایقان بودند (۹) در دودمان خود
«خلیل» نیز پدرش (ص ۵۱۵) برادرش (ص ۵۰۹) و غیره شعرا بودند.

حاشیه های و تعلیقات این کتاب، پیر راشدی با تفصیل و تشریح
نوشته است و نسب نامه ۱ - حضرت ابوالقاسم نقشبندی، ۲ - مخدوم
ابراهیم «خلیل»، ۳ - حضرت میر صاحب میر نظر علی، ۴ - مخدوم محمد
هاشم تتوی (ص ۴۳) و دیگر نامور شعرای و بزرگان نیز ملحقه است که پیر
راشدی با سعی و کنجکاویهای بسیار آورده است. نیز عکسهای مقبره و کتیبه های
مزار میران سند قبر میر نصیر خان، کتیبه میر نصیر خان (ص ۱۰۴) تصویر و
مزار شهدادخان حیدری (ص ۱۵۹) و نیز کتیبه مزار ابوالقاسم نقشبندی (ص
۱۸۶) و نمونه خط های دیگر شعراء و غیره شامل درین کتاب هستند.

۵ - مثنویات و قصائد «قانع» تتوی ۱۹۶۱ م. س. ا. ب. کراچی / حیدرآباد

میر علی شیر «قانع» تتوی (متوفی ۱۲۰۳ هـ) درین مجموعه سه تا
مثنوی سروده (۱۰) است. (۱) مثنوی گل از بهار قضا (قضا و قدر) (۲)
قصاب نامه؛ ۳ - محبت نامه.

پیر راشدی تعارف این مجموعه، در زبان سندی نوشته و این مثنوی ها
و قصائد در سال ۱۱۶۷ هـ سروده شده است و دیگر مثنویهای به این
موضوع قضا و قدر از دوره زمان شاه عباس (۹۶۰ - ۹۳۰ هـ) از نورالله ضیا
اصفهانی و طالب آملی (م ۱۰۳۵ هـ) و حکیم رکن کاشی (م ۱۰۶۶ هـ) و
باین طور هجده (۱۱) شعراء مثنوی ها بعنوان «قضا و قدر» سروده اند.
تفصیل قصاید درین مجموعه باین قرار است:

- قصیده در نعت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) (۲)
(ص ۴۷ تا ۴۹)

- قصیدہ در منقبت حضرت علی المرتضیٰ (۱۸) (ص ۶۱ تا ۱۷۴)
- قصیدہ مصنوعہ بطور لغز در مدح حضرات خمس (ترجیع بند) (۲) (ص ۱۷۸ تا ۱۸۷)
- قصیدہ بسوق لغز در تعریف ماہ صیام (ص ۱۹۰)
- ترجیع بند در نعت حضرت محمد مصطفیٰ (صلعم) (۲) (ص ۲۲۲ تا ۲۲۶)
- مخمس در منقبت حضرات علیہم السلام (ص ۲۳۱ تا ۲۳۴)
- درین مخمس حمد، نعت و منقبت علی المرتضیٰ، امام حسن علیہ السلام، امام حسین علیہ السلام، فاطمہ الزہرا سلام اللہ علیہا، امام زین العابدین علیہ السلام، امام محمد باقر علیہ السلام، امام جعفر صادق علیہ السلام، امام موسیٰ کاظم علیہ السلام، امام علی رضا علیہ السلام، امام محمد تقی علیہ السلام، امام علی نقی علیہ السلام، امام حسن عسکری علیہ السلام، امام مهدی آخر الزمان،

۶ - **ہشت بہشت** : از ملا عبدالحکیم «عطا» تتوی (۱۰۸۵ - ۱۱۱۸ ہ) س .
اب حیدرآباد ۱۹۶۳م)

این مجموعہ مثنویہا درمیان سال ۱۰۸۵ ہ - ۱۱۱۸ ہ نوشته شدہ .
پیر راشدی، مثنویہای «عطا» تتوی و بہ تصحیح متن، حاشیہ و با مقدمہ (سندی ۱۵۹ صفحہ) شرح حال شاعر، اجداد، تعیین عہد، و وضع سیاسی آن زمان، آثار «عطا» وغیرہ با تفصیل بحث کردہ است.
مثنویات ہشت بہشت (۱۲) (متن)

- ۱ - مثنوی روح رضوان بہشت اول ۱۰۸۵ ہ - در تتبع «حدیقہ سنائی غزنوی»
 - ۲ - مثنوی حظ الجنان ۱۱۲۷ ہ - در تتبع بحر «بوستان سعدی»
 - ۳ - مثنوی کنز الاحسان ۱۱۱۰ ہ - در تتبع بحر مثنوی «یوسف زلیخا»
 - ۴ - مثنوی نورالاعیان ۱۱۱۷ ہ - در بحر مثنوی تحفۃ العراقین خاقانی شروانی
 - ۵ - مثنوی حصن الامان ۱۱۱۸ ہ - در بحر معروف مثنوی «مخزن الاسرار»
 - ۶ - مثنوی بحر العرفان ۱۰۹۰ ہ - در بحر «سبحۃ الابرار» جامی
 - ۷ - مثنوی حرز الایمان ۱۰۹۰ ہ - در «بحر مثنوی مولانا رومی»
 - ۸ - مثنوی عجز و نیاز ۱۱۱۷ ہ - در تتبع مثنوی «محمود و ایاز»
- زلالی خوانساری (م ۱۰۲۴ ہ) کہ ملک الشعراء شاہ اسمعیل کبیر بود .

آخرین مثنوی « عطا » است و درین مثنوی « عطا » حالات شخصی را اظهار می کند و تأسف می برد که عمرش به هفتاد و هشتاد سال رسیده، بی سود و رایگان گشته و می گوید (۱۳) (ع. عدد ۷۰ ف. عدد ۸۰)

میان عین و فا مرکب رساندم
درین مدت که در غفلت بسر شد
ولی، کاریکه می شاید، نکردم
مناجات فی ذکر حال خود، به رسیدن مطلوب خود می گوید :

خدایا هستیم، حادث نبوده است
ترا پروای خلق من، نبوده
ز هستی بی خبر افتاده بودم
نه بر سر داشتم بار امانت
توام از غیب کردی آفرینش
بسر گردش بعالم پا نهادم
کریم، اکرام، مشکل کشایا
کسی بر خلقتم، باعث نبوده است
مرا پروای جان و تن، نبوده
ز مردن زیستن، آزاده بودم
که فارغ بودم از اخذ و اهانت
ز دانش بهره ام دادی و بینش
نه اما پای خود بر جا نهادم
رحیما، ارحما، حقا، خدایا

۷- تاریخ مظهر شاهجهانی : تألیف یوسف حسن میرک ابن میر ابوالقاسم « نمکین » بهکری (س. ۱. ب. ۱۹۶۲م)

در این کتاب ۱۰۴۴ هـ تألیف شده و به احوال وضع سیاسی و اجتماعی سند دوره ابتدائی مغولها احاطه می کند و در بیان احوال ولایت سند از بهکر تا به تهته موجود است. پیر راشدی مقدمه این تاریخ سه اردو نوشته و ۷۶ صفحه دارد و بتدوین و تحشیه این تاریخ و احوال و آثار مؤلف از ۲۳ کتابهای خطی و چاپی استفاده کرده (۱۵) است. در تعلیقات (۱۶) شخصیتهای مهم را روشن کرده و با تحقیق نشان داده شده که سی (۳۰) است.

۸- منشور الوصیت و دستور الحکومت : میان نور محمد والی سند در حدود سال ۱۱۶۳ هـ نوشته شد. ۱۹۶۴م

این کتاب میان نور محمد کلهوره، فرمانروای سند، برای پند و نصیحت فرزندان خود نوشته است و خود می گوید (۱۷): « پس، باید که برخورداران کامگاران نشیب و فراز زمانه را گفته شود که آگاه بوده، دل از دنیای دون اندکی سرد کنند، و متوجه بارگاه الهی شوند» اصل کتاب ۲۷ صفحه دارد. پیر راشدی تعارف به ۴۲ صفحات نوشته است و کنجکاو یهای ۴۵ معروف ترین کتابهای خطی و چاپی کرده است. هشت ضمائهم نوشته که مهم ترین از آنها سه مکتوب راجع به جنگ جهوک (۱۸) است.

میان نور محمد کلهوره دیندار اهل تسنن بوده. او اول به عبادت تلقین می کند که « نیم شب عادت کنند که: دعای نیم شب رفع صد بلا بکنند (ص ۲ متن) دوم - درباره اهل بیت اطهار می فرماید: « محبت اهل بیت همیشه و همه وقت یکسان باشد و محبت ذوالقربی فرض عین و عین فرض».

بجز حب ایشان نباشد نجات
که حبل المتین اند در مهلکات
(متن ص ۳)

۹ - ترخان نامه: تالیف سید میر محمد بن سید جلال تتوی

(در حدود ۱۰۶۵ هـ - نوشته شد) س.ا.ب ۱۹۶۵م

این کتاب، تاریخ سند در زمان ارغون و ترخان است. پیر راشدی «پیش گفتار» به ۴۷ صفحه نوشته است و درین خانواده ارغون سند، خانواده ترخان (ص ۱ - ۲) را روشن کرده است.

مأخذ تاریخی و ادبی و فرامین که در سند درباره سند تألیف شده است از ص ۴ تا ۱۶ آورده است. پیر راشدی، درین کتاب اشتباهات تاریخی را هم نشان داده است (ص ۲۴) می بینیم که پیر راشدی تاریخ سند، در زمانه ارغون و ترخان را بتحقیق و تدوین بسیار مشقت نموده و واقعاً قابل تحسین است.

۱۰ - مگلی نامه: تالیف میر علی شیر قانع تتوی، س.ا.ب. حیدرآباد

۱۹۶۷م (در سال ۱۱۷۴ هـ - نوشته شده)

متن این کتاب ۹۴ صفحات دارد. پیر راشدی به تدوین و ترتیب این کتاب بسیار عرق ریزی کرده است. مقدمه، تعارف، حواشی، و ضمائهم و

اضافه ، و درستیا هم به زبان سندی نوشته است. مقدمه ۴۰ ص ، حواشی ۱ - ۶۷۸ ص. ضمائم ص ۶۸۹ تا ص ۷۳۳ و اضافه و درستیا از ص ۷۳۴ تا ۷۴۳ می باشد. عکسها از شماره ۱۳۷ دیده می شود.

پیر راشدی سائر گورستان مکی از مسجد جامع تا آخرین آرامگاه های را آشکار کرده است و مهم ترین شخصیتهاى مانند پیر (۱۹) مراد شاه شیرازی ، سید محمود جلال، شیخ حماد جمالی (۲) و فرمانروایان جام نظام الدین (۲۱) سمو عرف جام تندو ، میرزا عیسی (۲۲) خان ترخان ثانی و غیره با تفصیل و با تحقیق احوال شان گرد آورده است. و تاریخ سند ، خصوصاً مکی و تهته را روشن کرده است.

۱۱ - حقیقة الاولیاء : تألیف سید عبدالقادر بن سید هاشم بن سید

محمد تتوی ؟ نصر پوری س.ا.ب. ۱۹۶۷ م.

این کتاب از محقق بزرگ سندی ، در زمینه تاریخ و سیر و عرفان و ادب و شعر در سال ۱۰۱۶ هـ نوشته شده . سید عبدالقادر مولف این کتاب از تحقیق معلوم شده که اصل نصرپوری بوده .

پیر راشدی « مقدمه » این کتاب را به سندی به ۹۴ صفحات نوشته است و تذکره های بزرگان (۲۳) حضرت مخدوم نوح هاله کندی و مشائخ کهره ، سادات متعلوی و تذکره سادات بکهری و غیره هم با تفصیل بحث کرده است و از کتابهای خطی زیاده تر استفاده کرده است.

این کتاب ، از ذکر بهاء الدین زکریا ملتانی شروع می شود و دیگر بزرگان و عارفان باین طور است ، ذکر شیخ صدرالدین ملتانی ، شیخ رکن الدین قدس سره ملتانی ، ذکر عثمان شهباز قلندر مرندی سیوستانی ، ذکر شیخ حماد جمالی تتوی مدفن مکی ، ذکر شیخ نوح بکری قدس سره ، مدفن قلعه بکر ، ذکر مخدوم بلال ، مدفن باغبان (تلتی) ، ذکر مخدوم نوح هالائی و غیره و آخرین (۴۱) ذکر درویش آلو (۲۴) مدفن کناره سانکره.

در پایان تذکره های علماء و عرفاء و درویشان یک « رساله » در شرح حال سید عبد الهادی معروف به جمیل شاه گرناری ، تألیف سید عبدالقادر بن هاشم الحسینی تتوی / نصر پوری شامل کرده شده است.

۱۲۰ - تذکره روضة السلاطين و جواهر العجايب (مع ديوان فخرى

تأليف سلطان محمد فخرى بن اميرى هروى) س.ا.ب ۱۹۶۸ م.

این تذکره در دوره شاه حسن ارغون و میرزا عیسی ترخان ، در دارالسلطنت تته در حدود ۹۵۸ و ۹۶۲ هـ نوشته شده.

پیر راشدی ، درباره تاریخ تذکره نویسی این حقیقت را واضح می کند که بنیاد تذکره نویسی در زبان فارسی از سند شروع می شود و از آمار ذیل اندازه باید کرد (۱۵)

۱ - تذکره شعرا: در ملتان نوشته شد، قبل ۶۰۰ هـ

۲ - لباب الالباب : عوفی در سند تألیف شد ۶۲۵ هـ

۳ - تذکره الشعرا: دولت شاه ۶۹۲ هـ

۴ - مجالس النفايس : مير على شیرنوائی ۸۹۶ هـ

۵ - روضة السلاطين فخرى هروى بعد از ۹۵۳ هـ

۶ - جواهر العجايب : فخرى هروى در حدود ۹۶۲ هـ

۷ - مذكر الاحباب : حسن نثاری بخاری ۹۸۴ هـ

پس ما می بینیم که از لحاظ موضوع تخصیص آغاز تذکره نویسی سند است. پیر راشدی احوال و آثار فخرى هروى نوشته و مصادر (۲۶) کتابهای بیست و سه نشان داده است و تألیفات فخرى هروى و نسخه های خطی که استفاده نموده است و دور عیسی خان ترخان و غیره از ص ۱۶ تا ۷۷ نوشته است.

۱ - تذکره روضة السلاطين ۱۰۸ صفحات دارد و باب اول (ص ۵ - ۲۰) از

بهرام گور ، دیگر شعراى قدیم سلطان محمود غزنوی و غیره

باب دوم (ص ۲۱ - ۳۰) محمد خان شیبانی اوزبک تا سلطان سعید

کوهکن « ولد ابوسعید خان - همین طور باب سوم تا باب هفتم (ص ۹۹ -

۱۰۸) به شاه حسن ارغون ولد شاه پیگ ارغون پایان میرسد.

۲ - تذکره جواهر العجايب (ص ۱۰۹ - ۱۴۲)

درین تذکره سی شاعره بانو ذکر شده است (ص ۱۱۷ تا ۱۴۰)

۳ - ديوان فخرى هروى (ص ۱۴۳ - ۱۸۱)

پیر راشدی در پایان این مجموعه « جواهر العجایب » دیوان فخری را از « تحفة الحیب » و « محک مرتضائی » یک جا گرد آورده یکصد و یک غزل ضمیمه (۲۷) کرده است.

۴ - تعلیقات (ص ۱۸۵ - ۳۰۵)

روضۃ السلاطین ص ۱۸۵

جواهر العجایب ، ص ۲۸۷

۵ - سلاسل (صفحات مختلف)

سلسله سلجوقیان روم ۱۹۶

سلسله خانان مغولستان ۲۱۳

سلسله شیپانیان ۲۱۶

سلسله اولاد بایقرا میرزا ۲۲۲

سلسله شعرای آل تیمور (A.B) ۲۵۲

سلسله آل مظفر (شیراز) ۲۵۴

سلسله شیخ حسن بزرگ ایلخانی جلایر ۲۶۲

سلسله حسام الدین علی غوری ۲۷۴

سلسله ماه بیگم ارغون ۲۸۸

۶ - فهارس

فهرست مصادر ص ۳۰۷

فهرست نامها ، ص ۳۱۳

فهرست اماکن ۳۳۰

فهرست کتب ۳۳۶

۱۳ - **تذکره شعرای کشمیر** (تکمله تذکره شعرای کشمیر محمد اصلح

میرزا) بخش اول (آزاد تا شیدا) اقبال اکادمی کراچی ۲۸ اکتبر ۱۹۶۷م

۱۴ - همان ، بخش دوم (صبا تا غیوری) همان ، ۳۱ ژانویه ۱۹۶۷م

۱۵ - همان ، بخش سوم (فانی تا میمنت) همان ۳۱ مارس ۱۹۶۸م

۱۶ - همان ، بخش چهارم (نادر تا یوسف) همان ۱۹۶۹

پیر راشدی ، اشعار سروده شاعران کشمیر ، بجمع این اشعار در میان سالهای ۱۹۶۶ - ۱۹۶۹ م توانست این مشکلات را حل کرده ، موفقیت یافت

و در نتیجه تحقیقات دامنه دار خود دو نسخه، تذکره الشعراء کشمیر تألیف محمد اصلح را در دو کتابخانه پاکستان یکی در کتابخانه شخصی و دیگر کتابخانه لیاقت پیدا نمود.

این دو نسخه تذکره را که بمرور زمانه خیلی از صحایف آن آسیب کلی دیده بود، با در نظر گرفتن عیار علمی متن شناسی، با دقت تصحیح و در عین حال از خیلی منابع ضروری ادبی استفاده کرده است.

پیر راشدی به تحشیه می نویسد: «از مجمع النفایس، تذکره شعراء قدیم، صحف ابراهیم، همیشه بهار، آفتاب عالمتاب، و تعدادی از کتب و جنگهای دیگر استفاده کردم و کمتر تذکره ای است که مورد استفاده اینجانب قرار نگرفته باشد... در هر حال این اولین دفعه است که ذکر احوال نمونه اشعار ۳۰۵ تن شاعر پارسی گوی کشمیر را در یک کتاب واحد یکجا جمع می بینیم (۲۸)

پیر راشدی، در پایان آخرین جلد چهارم، تذکره شعراء کشمیر، درباره چگونگی جمع آوری این بخش اشعار توضیحات قابل توجهی داد و می نویسد: «از مطالبی که در این کتاب آمده است می توان به آسانی پی برد، که هرچه شعراء پارسی درباره کشمیر سروده اند و صف هیچ جای دیگر و حتی هیچ مملکتی هم سروده باشد، اگر تمام اشعاری که بوصف کشمیر به پارسی سروده شده است یکجا گرد آوری شود، اقلاً دو برابر حجم کلیه آثار سعدی خواهد بود. و این افتخار شاید نصیب هیچ جای دیگر نشده باشد» (۲۹).

این تألیف راشدی دارای جنبه های خاصی است که ما آنرا در هیچ یک از منابع موجوده و تذکره های معمولی برخورد نمی کنیم و اشعار شاعران درین تذکره داخل شده، ۲۹۳۶۴ بیت می باشد، که قسمت عمده آن همان اشعار است که در وصف کشمیر سروده اند. مؤلف در تهیه و نگارش تراجم احوال شعراء و انتخاب اشعار آنها بیشتر از پانصد منبع ادبی و تاریخی را مورد مطالعه قرار (۳۰) داده است.

پیر راشدی درباره این موضوع تشنه کامی خود را باین طور اظهار می کند: «هر چند سعی کرده ام ذکر تمام شعراء کشمیر را یکجا جمع آوری کنم،

اما این کار از عهده اینجانب خارج بود و فکر می کنم هنوز تخمیناً صد شاعر دیگر مانده که از آنها ذکری در تذکره نیامده است (۳۱)»

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر عافیت، باید چشید

۱۷ - تحفة الکرام - مؤلف : میر علی شیر قانع تتوی

بخش اول (۱۱۸۱ هـ) مجلد سوم س.ا.ب. اکتبر ۱۹۷۱م (تاریخ سند) پیر راشدی، در «حرف آغاز» (ص ۱۹) درباره مؤلف این کتاب می نویسد: «میر علی شیر قانع از خانواده معزز و محترم سادات دشتکی شیراز بود و جد او سید شکر الله شیرازی در زمان شاه بیگ ارغون وارد قسمت مفتوحه سند شده و در تهته به پست جلیل شیخ الاسلامی فایز گشت. همچنین امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی مؤلف، «تحفته الاحبا» و میر اصیل الدین عبدالله مؤلف، «درج الدرر» و «مزارات هرات» از اجداد وی بوده اند» کتاب «تحفته الکرام» مشتمل بر سه جلد بقرار ذیل است.

جلد اول: مشتمل بر ذکر احوال انبیاء و اوصیا، و حکما و ملوک و خلفا و سلاطین اسلام است.

جلد دوم: بروش «هفت اقلیم» مشتمل بر ذکر احوال ملوک و امرا و اعیان و اولیاء و سادات و فضلا و اهل هنر بلده بترتیب اقلیم سبعة است. (نسخه های خطی این هر دو جلد برای چاپ سندی ادبی مورد موجود اند، جلد سوم: این جلد مشتمل بر تاریخ و احوال مشاهیر سند است که سه قسمت (۳۲) ذیل دارد و باهتمام و حواشی سید حسام الدین راشدی به سال ۱۹۷۱م چاپ شده:

الف: در تاریخ سیاسی پیش از اسلام تا زمان کلهوره (۱۱۸۱ هـ)

ب: در ذکر شهرها و قصبات سند و شرح حال مشاهیر رجال علمی و ادبی آنجا.

ج: در ذکر احوال دارالحکومت تهته و مشاهیر و ادبا و شعرا و علما و اولیای آنجا در ذکر کسانی که در گورستان مکی دفن شده اند.

این کتاب «تحفة الکرام» جلد سوم تصحیح و تحشیه و تعلیقات پانصد صفحه دارد.

فہرست مصادر از صفحہ ۵۰۱ تا ۵۰۶ است.

- عکسها، صفحہ اول تحفۃ الکرام بخط مصنف ص ۵۰۹ تا ص ۵۱۱ و مقبرہ های کوه مکی ص ۵۱۲ تا ۵۳۲، کتیبہ قبر میرزا عبدالعلی، حکمنامہ میرزا عیسیٰ خان ترخان و میرزا محمد باقی و مهر و دیگر عکسها از صفحہ ۵۳۳ تا صفحہ ۶۱۵ دیدہ می شود.

- سلسلہ حکام ولایة عرب، در سرزمین سند و مکران از ص ۶۱۹ تا صفحہ ۶۲۳ با تفصیل دادہ شدہ است، همین طور ولایة عرب در سند. زمانہ عباسی دورہ آخر دولت ہباریہ بہ ص ۶۲۴ نوشتہ شدہ است پیر راشدی، درین تاریخ سند وقایع را سپرد قلم نمودہ کار بسیار لایق تحسین کردہ است.

علاوہ ازین پیر راشدی در موقع مراسم صد سالہ غالب دہلوی، کتاب «دود چراغ محفل» (اردو) نوشت و از ادارہ یادگار غالب کراچی ۱۹۶۹م چاپ شد و نیز دیگر کتاب بزبان اردو «میرزا غازی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب» نوشت و احوال و آثار این آخرین فرمانروای سند و ذکر ۳۵ شعرا درین کتاب آورده است.

امین الملک «نواب میر محمد معصوم بکھری» (۹۴۴ھ - ۱۰۱۴ھ -)
(سندی)

این کتاب تالیف پیر راشدی اسیت و س. ا. ب در ۱۹۷۹م چاپ کردہ. درین کتاب احوال بزرگان میر معصوم و حسب و نسب با تفصیل بیان شدہ و این کتاب سی باب دارد. باب ۲۹ مشتمل بر عنوان «شعر» است و باب ۳ کتیبہای دارد و ماخذ از ص ۳۷۵ تا ص ۳۷۹ دادہ شدہ است. عکسها و نقشہ ہا از ص ۳۸۱ تا ص ۴۹۲ ملحق ہستند نمونہ اییات میر معصوم بکھری (۳۳)

پیدا است کہ این گریہ من، بی اثری نیست

چون گریہ من دید، نہان کرد تبسم

ذوقی ست در فراق کہ، اندر وصال نیست

در عشق نشہ ایست، کہ عشاق خستہ را

نمونہ رباعیات :

در دایرہ کفر بایمان می باش

در مذهب ما جملہ یکسان می باش

ز ناز بگردن و مسلمان می باش

این است طریق عشق جانانه ما

باشد که ز جای سخت گوش کنم
ترسم که دگر نفس فراموش کنم

گه نالم و گه ز ناله خاموش کنم
فارغ ز خیال تو نیم یک نفسی

غزلیات (۳۵): (ص ۲۷۹ تا ۳۱۳ است)

دیده بر دوز که چشم تو حجاب نظر است
ره بسر منزل مقصود این بیشتر است

مصلحت نیست که بی پرده جمالش نگری
نامیا! قطع منازل کن و از پا منشین

یک ذره توان ، در من مهجور نمانده ست
این قاعده در عهد تو ، منظور نماندست
تا مرگ زمن یک نفسی دورنماندست
بازوی مرا طاقت این زور نماندست

بی روی تو در دیده من نورنماندست
پیوسته بتان را سوی عشاق نظر بود
دور از تو مرا حال بمردن شده نزدیک
هجران تو «نامی»، صفتم تافته پنجه
دیگر «رباعیات» (از ص ۳۱۳ تا ۳۲۶)

چون آئینه ساز جوهر جان زصفا
تا محرم شود قطره درون دریا
(ص ۳۱۳)

ای در تو نهان، ز خاک تا اوج سما
رو قطره دل چو ساحت دریا کن

و زهجر توام قیامتی در پیش ست
کز دل تالاب هزار فرسخ پیش ست

از وصل تو صدگونه دل من ریشست
دم در کشم و نفس به بیرون نکشم

او را در جهان بهای یک تار بود
یا مشک که در دکان عطار بود
(ص ۳۱۷)

عشقت نه متاع هر خریدار بود
گل نیست که در کوچه و بازار بود

گر توبه کنم بروز در شب شکنم
صد توبه نارسیده بر لب شکنم
(ص ۳۲۵)

«نامی»، نیم آنکه عهد مشرب شکنم
گر توبه ، زدل برآیدم، باکی نیست

ماخذ و منابع

- ۱- محمد حسین تسیحی: «فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی» جلد دوم، ص ۳۹۶، اسلام آباد ۱۹۷۷م
- ۲- مثنوی چنیس نامہ: امیر شاہ قاسم خان ادراکی بیگلار، متوفی ۱۰۱۹ھ، سندھی ادبی بورڈ، کراچی ۱۹۵۶
- ۳- همان، ص ۷ تا ص ۱۵
- ۴- مقالات الشعراء: قانع تتوی، سندھی ادبی بورڈ، کراچی ۱۹۵۷م
- ۵- همان، ص ۸۹۵ تا ص ۹۰۲
- ۶- همان، آغاز ص ۴۳
- ۷- مثنوی مظهر الاثار: سید شاہ جهانگیر ہاشمی، س.ا.ب. کراچی ۱۹۵۷م
- ۸- همان، صص ۱۴۵ - ۱۴۶
- ۹- تکملہ مقالات الشعراء - مقدمہ ص ۲۳، س.ا.ب. ۱۹۵۸م
- ۱۰- مثنویات و قصاید قانع، میر علی شیر قانع تتوی، س.ا.ب. ۱۹۶۱م، رجوع کنید ص ۱ - تا ص ۴۲
- ۱۱- همان، ص ۴ تا ۸
- ۱۲- ہشت بہشت: ملا عبدالحکیم «عطا» تتوی س.ا.ب. ۱۹۶۳م، مقدمہ ص ۵ تا ص ۸۲
- ۱۳- همان، متن، ص ۳۳۰
- ۱۴- همان، متن ص ۳۲۱
- ۱۵- تاریخ مظهر شاہجہانی: یوسف میرک بن ابوالقاسم «نمکین» بکھری، صص ۷۷ - ۷۸، س.ا.ب. ۱۹۶۲م
- ۱۶- همان، از ص ۲۵۶ تا ص ۳۳۰
- ۱۷- منشور الوصیت و دستور الحکومت: میان نور محمد والی سندھ ص ۱، س.ا.ب. ۱۹۶۴م
- ۱۸- همان، ضمیمہ اول از ص ۲۹ تا ص ۴۵
- ۱۹- مکتبی نامہ: میر علی شیر قانع تتوی س.ا.ب. ۱۹۶۷م، ص ۴۰
- ۲۰- همان، ص ۸۱
- ۲۱- همان، ص ۹۱
- ۲۲- همان، ص ۲۴۱

- ۲۳ - حدیقة الاولیاء: سید عبدالقادر بن سید ہاشم بن سید محمد تتوی، س.ا.ب ۱۹۶۷م
نصر پوری رجوع کنید از ص ۲ تا ص ۹۶.
- ۲۴ - همان ، ص ۲۳۹
- ۲۵ - روضة السلاطین و جواهر العجایب (مع دیوان فخری ہروی) : تألیف سلطان
محمد فخری بن محمد امیری ہروی « آغاز » ص ۱ تا ص ۳. س.ا.ب. ۱۹۶۷م
- ۲۶ - همان ، صص ۱۱ - ۱۲.
- ۲۷ - همان ، ص ۷۷
- ۲۸ - تذکرہ شعرائ کشمیر (تکملہ تذکرہ شعرائ کشمیر) محمد اصلح میرزا بخش اول
اقبال اکادمی کراچی ۲۸ اکتبر ۱۹۷۶ م ، ص ۲۰
- ۲۹ - همان ، جلد چہارم حرف آخر ص ۱۲۳.
- ۳۰ - پرفسور عبدالغنی میرزایف (تاجیکستان) « نقش برجستہ کشمیر در نظم
پارسی و خدمات شایستہ دکتر حسام الدین راشدی - مجلہ وحید » شماره چہارم
دورہ نهم ، صص ۵۷۴ - ۵۷۵. تہران.
- ۳۱ - همان تذکرہ .. جلد چہارم ص ۲۲.
- ۳۲ - تحفته الکرام : میر علی شیر قانع تتوی (بخش اول) مجلد سوم « حرف آغاز »
س.ا.ب ۱۹۷۱م
- ۳۳ - امین الملک نواب « میر محمد معصوم بکری » (سندی) تألیف سید حسام الدین
راشدی ص ۲۷۴ ، س.ا.ب چاپ دوم ۲۰۰۵م
- ۳۴ - همان ، ص ۲۷۷
- ۳۵ - همان ، ص ۲۸۳

شعر فارسی امروز شبہ قارہ

محمد عبدالقیوم طارق سلطانیپوری^۱

نعت

با عطای تو یا رسول الله (ص)
جلوه های تو یا رسول الله (ص)
هر ادای تو یا رسول الله (ص)
اعتلای تو یا رسول الله (ص)
بس لوای تو یا رسول الله (ص)
آشنای تو یا رسول الله (ص)
نقش پای تو یا رسول الله (ص)
در ثنای تو یا رسول الله (ص)
این گدای تو یا رسول الله (ص)
اعتنای تو یا رسول الله (ص)
دل برای تو یا رسول الله (ص)
بی لقای تو یا رسول الله (ص)
جان به پای تو یا رسول الله (ص)
از ولای تو یا رسول الله (ص)
این ثنای تو یا رسول الله (ص)
وصف های تو یا رسول الله (ص)

هر گدای تو یا رسول الله (ص)
مظهر جلوه های ذات احد
کرد خلق بیان در قرآن
جز خدا هیچ کس نمی داند
سر محشر بلند خواهد شد
شجر و سنگ هم طیور و دواب
رهبر منزل صلاح و فلاح
تر زبان ام ز صبح روز ازل
کرم خسروان نمی طلبد
حاجت من فقیر در دو جهان
بی کل و مضطرب، تپان سوزان
زندگی رایتگان بسر بشود
خوش مقدر شوم، نثار کنم
هست خوشنودی خدا ممکن
جان ایمان، غذای روح من است
کلک طارق، رقم مدام کند

جاوید اقبال قزلباش^۲

در محضر امام رضا (ع)

مشکلاتم دور کن ای سید و آقا رضا (ع)

گرچه هستم مذنب و آید مرا از تو حیا

۱ - سراینده ساکن اتک

۲ - سراینده ساکن اسلام آباد / راولپندی

مشکلات جمع و اخلاق و ارمان دارمی
دوست و دشمن ز هر سو یورشی کرده پیا
رفت برکت از همه ارزاق و علم و هر صفا
ای ولی و منعم و سرچشمه جود و سخا
آمد، امیدوارم بر درت هستم گدا

بچه هایم در گرفتاری زنند زان دست و پا
از قبیله قوم و خویشم دیده ام بنده جفا
از تو خواهم حفظ کن سرمایه ها بهر خدا
دامنم را پر بکن از گوهر و نور و وفا
هستی شاه اهل اتی، ای علی موسی الرضا(ع)

ثاقب اکبر^۱

فجر بهار آمد

صدای بلبل رسد به گوشم که باز فجر بهار آمد
نسیم، همراهی بهاران، طیور، مسرور در گلستان
فرشتگانند محو شادی، سرود و نغمه به وادی وادی
ستمگرانند محو خیره که منقطع گشت دست تیره
فضای قلب و نگاه شادان، هوای کوچه روح فرحان
فدای او است جان و هستی، تار او است هوش و مستی
از او گرفتیم درس هستی، وی داد تعلیم حق پرستی

رسد ز پاریس امام امت، امام آمد، نگار آه
گل و شکوفه و شاخه رقصان، هوای صد مشکبار آمد
صدای تبریک و تهنیتها ز آسمان بار بار آمد
دم فرار شب سیاه است، نور مهر آشکار آمد
دلّم به آواز کوی جانان، صدای نغمات تار آمد
ز دست او طوق غم گسستی، پیاشو آن غمگسار آمد
عروج عطا کرد بُرد پستی، ز جانب کرد گار آمد

دکتر محمد اکرم اکرام^۲

جاده تبریز

ساربانان بار بگشا ز اشتران
شهر تبریز است شهر شمس دین
مطلع انوار باشد شهر شمس
شهر تبریز اهل دل را منزل است
جاده تبریز را پوئیم ما
ساربانان این چه حال است و اثر
مولوی از بلخ و روم و شام نیست

شهر تبریز است و کوی دلبران،
شهر عشق و جذب مولانا ست این
ما به تبریز آمدیم از بهر شمس
منزل هر سالک اهل دل است
روزگار وصل را جوئیم ما
پای ما زین کوی نرود پیش تر
اوست از جایی که آن را نام نیست

۱ - سراینده ساکن اسلام آباد

۲ - استاد اقبال شناسی در دانشگاه پنجاب - لاهور

ہمدلی از ہمزبانی بہتر است ،
 احترام آدمی پیغام اوست
 نی نوازیہای او آدم گر است
 رمز و راز وحدت انسان بود
 از شراب نور ما را ساقی است
 شعر او سرچشمہ آب حیات
 صد ہزاران قالب از او ہست شد
 از دم او باغ معنی را بہار
 با کسی دیگر نگوید راز خویش
 وز درون او نجست اسرار او،
 موج او تا عرش ربّانی بود
 مولوی از عشق و عشق از مولوی است

نزد مولانا کہ ما را رہبر است
 بادۂ عشق و صفا در جام اوست
 حرف او از شاعری بالاتر است
 مثنوی آئینہ قرآن بود
 مولوی مانند شمس آفاقی است
 از سخن بخشد جهانی را ثبات
 از نی او یک جهان سرمست شد
 چون صبا ہر سوی باشد عطر بار
 نی چو شد دور از لب دمسا ز خویش
 ہرکسی از ظنّ خود شد یار او
 مولوی دریای عرفانی بود
 عشق سر مولوی معنوی است

دکتر محمود احمد غازی^۱

کجا شد ملت بیضا

زبان خویش را در راہ حق تیر و تبر گردان
 بیا از سوزمن قلب و جگر را صد سحر گردان
 نگاہ تیز تر خواهی؟ یقین را پختہ تر گردان
 ز کبریت یقین تاب و تبش را تیز تر گردان
 نصیحت از من مسکین کہ این عیب را ہنر گردان
 برواین عالم پارینہ را زیر و زبر گردان
 برواین عالم پارینہ را زیر و زبر گردان
 مسلمانی بکن زندہ و ہم شیر و شکر گردان

نگاہ خویش را از نوک سوزن تیز تر گردان،^۲
 دلم از سوز حق روشن تر از تابانی خاور
 نگاہم روشن است از نور دل ، دل از یقین محکم
 چراغ روشنی داری اگر در سینہ خویش
 بہ سوی منزل لیلی پیر، گر پا شکستہ ای
 بسی دور و دراز است این سفر تو پا شکستہ ای
 خزان گرنیست تمہید بہاران اندرین گلشن
 خدوئند! نمی دانم کجا شد ملت بیضا

۱ - استاد دانشکدہ شریعہ و حقوق ، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد

۲ - مصرع از علامہ اقبال (زبور عجم)

دکتر اسلم انصاری^۱

حرف آرزو

جلوه ناپید را در جستجو پیدا کنیم
هم چنین آزاده رو باشیم و عشرتها کنیم
گفتگو داریم از تشبیه و تمثیل و خیال
حرف ها سازیم همواره ز یک لب بستگی
حاصل صد گفتگو اینجا نفس دزدیدن است
گل اگر زر آورد ما نیز گوهر آوریم

ننوشته را بحرف آرزو انشا کنیم
هم چنین هر فرصت امروز را فردا کنیم
صورت معنی کجا داریم تا پیدا کنیم
تاخموشی محرم راز است درها وا کنیم
نغمه را بی صوت می داریم و خوش سودا کنیم
چون هنرمندیم ما این طور کاوشها کنیم

دکتر خیال امروهوی^۲

شکر یزدان

آنچه در گل ریختم اکنون ازو بر می خورم
خیر کل را برگزیدم راستی اندوختم
هیچ چیزی بهر آسوده دلی پیدا نه شد
کس نمی گوید چرا در دوزخ آشفستگی
هرچه از دست ستم کاران رسد دارم قبول

شکر یزدان می نمایم دُرد ساغر می خورم
بر همین تقصیر باشد لطمه شر می خورم
آنچه این جا می خورم رزق مقرر می خورم
گاه شعله می چشیدم گاه اخگر می خورم
مسلک شبیر(ع) دارم زخم بهتر می خورم

دکتر علی کمیل قزلباش^۳

چشم و دل

ما سر به راه و در کف مشکل نهاده ایم
مثل سر یزید نیم سرگران وقت
پرواز ما اسیر پر و بال نسیه نیست
رهر و رجوع می کند از ما که مرجع ایم
ما بُرده ایم دست به اوج بلند تاج

زینهار دل به پای گریبان نهاده ایم
مثل دل حسین(ع) عیان و گشاده ایم
تا آسمان می رویم و پاپیاده ایم
چون خود ز خود کشیده سری، مثل جاده ایم
کی چشم و دل به راه و دم او نهاده ایم

۱ - فارسی سرای بنام مقیم ملتان (پتجاب)

۲ - فارسی سرای ساکن لیه

۳ - فارسی گوی ساکن کویته

تضمین قطعہ شعر سرودہ صوفی غلام مصطفی تبسم
بہ بزرگداشت از حضرت علامہ محمد اقبال (رح)

مجلہ و مرقع کردہ انگیختی رفتی
بجام قلب مُردہ خونِ تو انداختی رفتی
بقلب طائران سست برقی ریختی رفتی

بہ بزم بی دلان شمع حیات افروختی رفتی
وفا ناآشنایان را وفا آموختی رفتی

قیاس و منطقی ہرگز نہ آید تا کمند تو
نمی دارد رسائی سوز عالم تا سمند تو
خرد از خود بلرزد از پر و بال بلند تو

نبودہ سوزِ غیران درخورِ طبع بلند تو
تو قلب خویش را با آتشِ خود سوختی رفتی

بیک ضربِ قلم کردی غلط ہر حذر و حرمان را
تو میدانی فقط علمی کہ زبید چشم مردان را
تو اسرارِ ید بیضا بیآموزی گریبان را

بیک حرف اثر آسودہ کردی صد پریشان را
بیک تار نظر صد چاک دامان سوختی رفتی

ز چشم یوسفی کردی منور این جمعیت را
کہ رمزِ فردای دادی بہ این خفته حقیقت را
و اندازِ جنون آموختی مردہ طبیعت را

بچشم کم نگاہان ریختی نور بصیرت را
بقلب سرد روحان سوز جان افروختی رفتی

دکتر محمد ولی الحق انصاری^۱

ترجمہ منظوم غزل میرزا غالب از اردو بہ فارسی

غزل میرزا غالب

ترجمہ فارسی

بساط عجز میں تھا ایک دل؛ یک قطرہ خون وہ بھی
 سو رہتا ہے بہ انداز چکیدن سرنگون وہ بھی
 رہ اس شوخ سے آزرده ہم قدر۔ تکلف سے
 تکلف برطرف، تھا ایک انداز جنون وہ بھی
 خیال مرگ کب تسکین دل آزرده کو بخش
 مر۔ دام تمنا میں ہے اک صید زبون وہ بھی
 نہ کرتا کاش نالہ، مجھ کو کیا معلوم تھا ہمدم
 کہ ہوگا باعثِ افزایش سوز درون وہ بھی
 نہ اتنا بُرش تیغِ جفا پر ناز فرماؤ
 مر۔ دریاں۔ بیتابی میں ہے اک موج خون وہ بھی
 می عشرت کی خواہش ساقی گردون سے کیا کیجے۔
 لی۔ بیتا ہے اک دوچار جامِ واژگون وہ بھی
 مر۔ دل میں ہے غالب شوق وصل و شکوہ ہجران
 خداوہ دن کر۔ جو اُس سے میں یہ بھی کھون وہ بھی

دلی بُد در بساط عجز و شد یک قطرہ خون آن ہم
 و می ماند بہ انداز چکیدن سرنگون آن ہم
 بہ تحت رسم با آن شوخ بودم قدری آزرده
 تکلف برطرف، بودہ یک انداز جنون آن ہم
 خیال مرگ کی تسکین دہد آزرده خاطر را
 کہ در دام تمنایم بُدہ صیدی زبون آن ہم
 غلط کردم کہ نالہ برکشیدم من، ندانستم
 کہ باشد باعثِ افزونی سوز درون آن ہم
 چنین نازان مشو بر بُرش تیغِ جفا ظالم
 بہ رود اضطرابم هست ادنی موج خون آن ہم
 تمنا می عشرت مکن از ساقی گردون
 کہ با بیچارہ چیزی جز قدح نی، واژگون آن ہم
 بہ دل دارم ولی شوق وصل و شکوہ ہجران
 رسد آن ساعتی کزوی بگویم این کتون، آن ہم

دکتر رئیس احمد نعمانی^۲

در نگنجد

بہ سفینہ در نیاید، بہ کتاب در نگنجد
 بہ سوال بی سوالان، چہ دہی جواب ای جان
 بہ نقاب چند پوشی رخ همچو ماہ خود را
 بہ چہ طور جا گرفتہ بہ دل حزینم آن کو

کہ شمارِ دردہایم بہ حساب در نگنجد
 کہ جواب پرسش ما بہ جواب در نگنجد
 کہ جمال ماہ تابان بہ حجاب در نگنجد
 بہ نظارہ در نییچد و بہ خواب در نگنجد

۱ - استاد و رئیس متقاعد گروہ فارسی، دانشگاه لکھنؤ - ہند

۲ - سرایندهٔ مقیم علیگرہ (ہند)

نشہ ای کہ در لباس می ناب در نگنجد
 به سکوت می نسازد، به خطاب در نگنجد
 به شہود برنتابد، به غیاب درنگنجد

ز کجاست در دو چشم ولب و عارض و جینت
 چہ بلاست این غم دل کہ زمانہ ہاست یارب
 چہ کند رئیس، نادان، کہ تجلیات جانان

عظمی زرین نازیہ^۱

اسرار محبت

ای زمانہ دوستت اینجا فقط دیوانہ است
 من کہ بیمار محبت زندگی پیمانہ است
 برب ساحل سرودم عاشقی دردانہ است
 چونکہ اسرار محبت در دل پروانہ است
 ہر یکی گوید محبت ساقی و پیمانہ است
 چون نمی گویند جلوہ جلوہ جانانہ است
 زرد رویی می فزاید این در میخانہ است
 تو مرا گفتی کہ اینجا خانمان و خانہ است

آنکہ عشق لم یزل دارد تو بیگانہ است
 من نمی گویم کہ من فرزانه و جانانہ ام
 من مسافر موج رخشم راہ می گویم فقط
 موج سیلی زد و گفتا عاشقی بیچارگی است
 شعر حافظ، مولوی، سعدی و جلمی خواندہ ام
 عارفان عصر حاضر از محبت بی خبر
 زینہار ای رہرو راہ محبت زینہار
 من ترا گفتم بہ جای دیگری زرین، برو

صدیق تاثیر^۲

معنی و اندیشہ

گرمی اندیشہ بین
 عشق وحشت پیشہ بین
 معنی و اندیشہ بین
 نی سبُو نی شیشہ بین
 تو بدستم تیشہ بین
 دشت بین ہر بینہ بین
 معنی و اندیشہ بین

داغ شد ہر ریشہ بین
 حسن را دیدی بسی!
 فکر تازہ داشتم!
 گن نظر بر مغز ما
 می تراشم پیکری!
 باز گن صید غزال
 شعر گوا «تائیر» تو!

۱ - مربی گروہ فارسی، دانشگاه بانوان لہور کالج - لہور

۲ - سراینده ساکن شیخوپورہ پنجاب - پاکستان

دکتر فائزه زهرا میرزا^۱

قصه عشق

من بهر تو دل باخته ام جلوه گری کن
 ای دیده غم دیده تو درمان تری کن
 همواره چو مستانه دلان سربسری کن
 همواره به هرگام سفر دل جگری کن
 این قصه عشقم بشنو سینه دری کن
 پرسان دل ارکس نشده در بدری کن
 صد شکر بجا آر و دعای سحری کن

ای دلبر عزیز تو از من خبری کن
 محروم ز دیدار تو شد چشم تمنا
 در دشت محبت چو زدی پای کوبان
 در شوق وصال مه پر نور دلاویز
 صد قصه لیلی و زلیخا تو شنیدی
 یارب چه بگویم که نگفتن شد از آن به
 گرفتار آن یار بیاید به در تو

فتانه محبوب^۲

بهانه کنم

ز حال دل چه بگویم شفا بهانه کنم
 کتاب عشق نویسم ادا بهانه کنم
 سکون نیست خدا را چه را بهانه کنم
 برای دیدن رویت چه ها بهانه کنم
 به کوی دوست روم چون گدا بهانه کنم
 ز فرض خویش گریزم صدها بهانه کنم

به طرف کوی تو آیم دعا بهانه کنم
 ز حرف حرف محبت کلام عشق برم
 امید دیدن رویت کنم به فصل سکون
 امید وعده دیدار جان و قلبم سوخت
 نماز نقل گذارم درود گنج العرش
 غم فرایض اسلام جان و قلبم سوخت

سمن عزیز^۳

خوشی و غم

ز چهره اش و چو بهاری مثال من آید
 همو کسی است که او عرش در کمال من آید

نسیم خوش چو وزد در خیال من آید
 ز جان او بر من هم خوشی و غم آورد

۱- مربی گروه فارسی دانشگاه کراچی - کراچی

۲- مربی زبان دری، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین - اسلام آباد

۳- سراینده ساکن اسلام آباد

فسوس از این بود کہ دل او مجال من آید
غمش جدا شدہ از سایہ چون نمال من آید
ز دوریش غم او در وبال من آید
کسی بود ہمہ دم در وصال من آید
تو رہبری و خوشی پر و بال من آید

آیا بود بہ وجودم گل محبت احساس
ازو رسیدہ محبت ولی منم مجبور
چو دیدنش ز من آسان بود منم از او
منم ہمیشہ خوش و لیک دردہا بہ پا خیزد
«من» بہ یاد تو ہر لحظہ جسم و جان سوزد

احمد شہریار^۱

تار نظر

کردیم مبدل بہ حنا خون جگر را
آینہ نمایان نکند آینہ گر را
در کوچہ حیرت گزری نیست خبر را
درپاش فکندیم ہمہ تیغ و سپر را
از آبلہ داریم سراغ آب گہر را!
از ما قدری دور نگہ دار سحر را!
گفتا کہ بہ آتش بکشم تار نظر را!

بی صرفہ مگیرید دگر رنگ ہنر را
عاشق تفروشد بہ کسان جلوہ معشوق
از عالم دیدار مگوید و مپرسید
آن دشمن جانی کہ پی کشتن ما بود
عمریست کہ ما ترک سفر گفتہ درین دشت
ما طالب صد سلسلہ خوایم و شب وصل
گفتیم : کہ یک جلوہ گداییم و دگرہیچ

ظفر عباس^۲

در شہر شما جانان

چہ ہنگامہ وغوغا است در شہر شما جانان
چرا بر جان صدمہ است در شہر شما جانان
مگر ہر فرد تنها است در شہر شما جانان
فضا تاریک و تیرہ است در شہر شما جانان
زبان حال گویا است در شہر شما جانان
شعار مہر خفتہ است در شہر شما جانان
کہ روز حشر برپا است در شہر شما جانان

چہ این شور و شرور است در شہر شما جانان
چرا این دل فسردہ است در شہر شما جانان
بظاہر یکجا و شیر و شکر باہم با یک دیگر
چراغان ہست ہر سو در شب این عرصہ ہستی
خموشم چون چراغ محفل دلدار دلسوزم
فساد و کینہ و ظلم و ستم بیدار و ہشیاراند
شب ہجران پُر درد و الم را الوداع گویم

۱ - سراینندہ مقیم کویتہ

۲ - سراینندہ ساکن حسین آباد بہکر (پنجاب پاکستان)

دکتر محمد حسین تسبیحی

عرس بیدل نامه

به مناسبت « عرس بیدل » دومین کنگره بین المللی بزرگداشت ابوالمعانی میر عبدالقادر بیدل دهلوی عظیم آبادی (متوفی ۱۱۳۳ هـ. ق / ۱۷۲۰م) چهارشنبه و پنج شنبه ۸ و ۹ آذر ماه ۱۳۸۵ هـ. ش / ۲۹ و ۳۰ نوامبر ۲۰۰۶ میلادی ۷ و ۹ ذوالقعدة ۱۴۲۷ هـ. ق تهران - ایران، دبیر خانه دائمی کنگره بین المللی عرس بیدل

حیرت آهنگم که می فهمد زبان راز من
جان من آینه باشد می نوازد ساز من
این بود آینه ام در گوش پنهان زمان
نقش فرهنگی، زدم این دم به هر آینه بی
یکه تاز دشت معنی در خیالم گوهرین
فکر من گویای عشق پاک من در جان من
کاخ معنی آفریدم تا شدم الله گوی
یاد او با خون من دمساز روح پاک من
سهل و آسان است اگر کیهان نور دم روی آب
سخت و دشوار است اگر منعم کنی از عشق حق
باغ جان من شکوفان گشته و خوشبو شده
راه شیری می نماید از شگفتی های دل
تشنه اسلام و عرفان و شهادت آدمم
در محیط اعظم و آن طور معنی رهسپار
ای که رقعہ می نویسی در تخیل بهر من
بنده قادر هستم و بیدل معانی را پدر
شام من گردد سحر هر دم غزل خوان توام
حافظ آورده مرا حیرانی آینه ها
خوش بود آینه دار سعدی و فردوسیم
ای درها، پاکیزه کن آینه خود را یقین

۱ - سراینده مقیم تهران

گزارش و پژوهش

راهیان ابدیت

۱ - درگذشت پژوهشگر شهیر دکتر سید جعفر شهیدی

در حین تدوین شماره کنونی فصلنامه، خبر اسفناک درگذشت آقای دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس سازمان لغتنامه دهخدا و استاد دانشگاه تهران دریافت نمودیم، انالله و انا الیه راجعون. بدون تردید قاطبه دانشگاهیان پاکستان که خدمات علمی، پژوهشی و ادبی دکتر شهیدی را ارج می نهند، با شنیدن این خبر، اندوهگین و متالم گردیده اند.

احوال و آثار علمی دکتر جعفر شهیدی در دوره حاضر معرف همه پژوهشگران و محققان در داخل و خارج ایران می باشد. این قلم تا آنجایی که بخاطر دارد آخرین مسافرت ایشان به پاکستان در سالهای دهه هشتاد میلادی جهت دریافت جایزه ملی کتاب سیرت نبوی (ص) تألیف استاد غلام رضا سعیدی (که پدر زن ایشان بودند) و به علت کهولت و کسالت نمی توانستند به پاکستان سفر کنند، بنمایندگی ایشان بوده است. شایسته تذکر است که استاد غلامرضا سعیدی در نیمه دوم قرن بیستم میلادی سرآمد اقبال شناسان معدود ایرانی بودند که در عین حال مترجم دهها کتاب اسلام شناسی و اسلام گرایی از زبانهای انگلیسی، عربی و سایر السنه بوده است. موجب یادآوری است که در لغتنامه دهخدا سالهای متمادی دکتر شهیدی به عنوان معاون با استاد فقید دکتر محمد معین همکاری نزدیک داشت و پس از درگذشت ایشان در حدود چهار دهه نیز مسئولیت امور پژوهشی و انتشاراتی سازمان لغتنامه را بعهدہ داشته اند. بنده افتخار دارد که در جلسه دفاعیه پایان نامه دکتر جعفر شهیدی در دانشگاه تهران حضور داشته است. از این که اینجانب سالها جهت دیدار و مذاکره در اطراف آثار و افکار علامه اقبال به منزل استاد سعیدی که دکتر شهیدی هم در همان منزل اقامت داشته، بیشتر تنها و گاهی به اتفاق دکتر شهریار نقوی استاد وقت (فقید) زبان و ادب اردو در دانشگاه تهران رفت و آمد داشته است، این ضایعه اندوهناک را به خانواده های سعیدی، شهیدی و وابستگان دیگر، همچنین دانشگاهیان،

گردانندگان سازمان لغتنامه دهخدا و شاگردان آن فقید سعید تسلیت عرض می‌کنم.
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

۲- ارتحال دکتر صابر کلوروی در پشاور

با تألم و تحسّر خبر ارتحال دکتر صابر کلوروی استاد و رئیس گروه زبان و ادبیات اردو دانشگاه پشاور را در تاریخ ۲۲ مارس ۲۰۰۸م دریافت داشته ایم. آقای دکتر کلوروی رشته کار علمی اش آموزش و پژوهش در رشته زبان و ادب اردو بوده است. اما مایه دلگرمی است که فقید سعید از حامیان و پشتیبانان پر و پا قرص زبان و ادب فارسی و ترویج آن در سطح دانشگاه های پاکستان بوده است. در اجرای همین خط مشی مشار الیه ورقه امتحانی زبان و ادب فارسی را در دوره کارشناسی ارشد زبان و ادب اردوی دانشگاه پشاور مضاف نمود. دکتر کلوروی در سمینار بین المللی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که در ۲۰۰۱م به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار شده بود، اهمیت و لزوم آموزش و ترویج زبان و ادب فارسی را در سطوح مختلف تدریس بازگو نموده بود. شایسته یادآوری است که او اطمینان داد نه فقط در دانشگاه پشاور، در سایر دانشگاه های پاکستان ورقه امتحانی زبان و ادب فارسی جهت بهره برداری بیشتر دانشجویان رشته اردو از گنجینه ادب فارسی مضاف خواهد گردید. درگذشت استاد فقید را به قاطبه دانشگاهیان پاکستان بویژه همکاران و شاگردان ایشان تسلیت عرض می‌کنیم.

۳- قمر رُعینی به لقاء الله شتافت (اسلام آباد)

قمر رُعینی مرحوم که در هفته اول فروردین ۱۳۸۷ش به لقاء الله شتافت، شخصیت چند بُعدی داشت. در حدود چهار دهه تا سن تقاعد در رادیو پاکستان انجام خدمت می‌کرد و در انجمن خیریه حمایت از ایتم «فیض الاسلام» مدیریت افتخاری مجله ماهانه آن انجمن را بعهده داشت.

در جلسات علمی و ادبی و گاه گاهی در انجمن ادبی فارسی وابسته به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حضور بهم می رسانید و حضار را به نظم و نثر مستفیض می کرد. یکی از رشته های دلبخواهی وی رباعی سرایی بخصوص رباعیات عمر خیام بود.

در اوائل سال ۲۰۰۳م ترجمهء منظوم اردوی رباعیات عمر خیام با عنوان « باده خیام » را با متن فارسی در حدود یک صد رباعی منتشر ساخت که پیشگفتار آن را دکتر رضا مصطفوی راین فرهنگی وقت ج.ا.ایران و مقدمه ای در معرفی مترجم به قلم دکتر محمد حسین تسبیحی نگاشته شده است. آثار دیگر نیز از استاد قمر رُعینی باقی مانده که شامل نعت گویان (اردو) راولپندی / اسلام آباد می باشد. این ضایعه علمی را به ادیبان ، سخنسرایان و پژوهشگران در سطح ملی بخصوص ساکن شهرهای راولپندی و اسلام آباد تسلیم عرض میکنیم. متن فارسی یک رباعی عمر خیام و ترجمه منظوم اردوی قمر رُعینی ، بطور نمونه درج می شود:

سازنده کار مرده و زنده تویی	دارنده این چرخ پراکنده تویی
من گرچه بدم صاحب این بنده تویی	کس را چه گنه چو آفریننده تویی

معدوم کو موجود بنایا تو —	اس دهر پراکنده مین بهیجا تو —
مین لاکه بُرا سهی ترا بنده هون	معبود کیا ه — مجه — پیدا تو —

۴ - درگذشت دکتر عابد علی خان در کراچی

آقای دکتر عابد علی خان استاد بازنشسته گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه کراچی مدتی پیش در کراچی بدرود حیات گفت ولی متأسفانه خبر ارتحال ایشان سر وقت از طرف آشنایان و شاگردان ایشان ابلاغ نگردید. در نتیجه در شماره های اخیر ما نتوانستیم که به یاد بود آن فقید سعید مطالبی درج نمائیم. دکتر عابد علی خان زاده مراد آباد در اُستان شمالی و دانش آموخته دانشگاه اسلامی علیگره پیش از استقلال کشور بوده است. دکتر عابد از شاگردان دکتر هادی حسن استاد و رئیس بخش فارسی و سایر استادان

طراز اول وقت دانشگاه اسلامی و شاگرد اول دوره وقت فوق لیسانس بوده. او پس از استقلال پاکستان به کراچی منتقل گردیده و در دانشکده اسلامیة کراچی به تدریس فارسی مشغول گردید. در ۱۹۵۵م دانشگاه کراچی تصمیم گرفت که گروه زبان و ادب فارسی در سطح دانشگاه دایر گردد. دکتر عابد علی خان به گروه فارسی پیوست. در ۱۹۵۹ م مشارالیه بابتورس دانشگاه تهران جهت ادامه دوره دکتری به تهران رفت، دو سال واندی در آن دانشگاه مشغول تحصیل بود. پایان نامه وی به موضوع « احوال و آثار و سبک اشعار عرفی شیرازی » بوده است. تا سن بازنشستگی با جنب و جوش خاصی به تدریس کلاسهای دانشگاهی و راهنمایی های فردی به دانشجویان دوره های مختلف اشتغال داشت. بگفته اقبال به مصراعی به اردو (ترجمه) « حوران شاکی هستند که مومن کم آمیز هست » در مطالعه و تهیه یادداشتها برای دانشجویان مشغول می بود. وی به « روابط عمومی » اهمیت نمی داد. شاید بهمین سبب معلمان فارسی و فارسی دانان « بزرگ شهر » کراچی سر وقت این خبر اسفناک را به دفتر دانش ابلاغ نکردند! اگر اخیراً به یکی دو همایش دعوت نشده بودیم و احوال سلامتی آن استاد دلسوز را پرسش نکرده بودیم، کلمات یادبود از ایشان الان هم به قلم جاری نمی گشت!!

بگفته غالب: حق مغفرت کناد عجب آزاد مرد بود!!!

ارتحال دکتر عابد را به خانواده آن مرحوم و همکاران و شاگردان ایشان صمیمانه تسلیت می گوئیم. از بارگاه خداوند بزرگ برای بخشایش همه مومنان بخصوص راهیان ابدیتی که در این نوشتار از ایشان یاد بودی بعمل آمده، خواستاریم آمین.

زان پیشتر که بانگ بر آید فلان نماند

نیکی کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

کتابهای تازه

۱- ایران مین برصغیر ک- فارسی مطالعات ، ۱۹۷۸ ک- بعد (مطالعات فارسی شبه قاره در ایران پس از ۱۹۷۸م) اردو،

گردآورده معین نظامی، نجم الرشید ناشر گروه فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۵۴ ص، بها ۱۳۰ روپیه.

در اواخر ۲۰۰۵م سمیناری به همین موضوع در دانشکده خاورشناسی لاهور تشکیل شد که مقاله های قرائت شده آن در این مجموعه آمده است. از نویسندگان مقاله نویس ایرانی و پاکستانی شامل دکتر نعمت الله ایران زاده، دکتر تحسین فراقی و دکتر عارف نوشاهی و برخی معلمان گروه فارسی از جمله مولفان محترم می باشند. در پیشگفتار از استادان ایرانی که در دانشکده خاورشناسی طی ۶۱ سال اخیر در زمان های مختلف تدریس ادب فارسی را بعهدہ داشته اند، اسم برده شده که قدیمی ترین آن پرفسور عباس شوشتری مهرین و آخرین آنان دکتر مهدی ملک ثابت همچنین دیپلماتهای ایرانی که در همین مدت در شبه قاره مأموریت هایی داشتند و اغلب شان با صحنه آموزش و پژوهش ارتباط مستقیم داشته اند، نظیر استاد علی اصغر حکمت، دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی و سایرین، همین گونه محققان ایرانی که درباره ادب فارسی شبه قاره ، آثاری از خود باقی گذاشته اند مثل احمد گلچین معانی و شهیندخت مقدم صفیاری، تذکراهایی بمیان آمده است. همچنین از فهرست نگاران برجسته استاد احمد منزوی و دکتر محمد حسین تسبیحی سخنی بمیان آمده است.

2 - Bibi Zainab (s.a) Grand Daughter of Prophet Mohammed (PBUH)

بی بی زینب (س) نوہ دختری پیغمبر اسلام (ص) ، انگلیسی مؤلف سید علی اکبر رضوی، ناشر ادارہ ترویج علوم اسلامیہ - کراچی ، چاپخانہ الرضا پرنٹرز، ۲۰۰۷م، شمارگان ۳۰۰۰ نسخه، ۱۷۰ص، بها ۲۰۰ روپہ.

زندگانی، احوال و نقش حضرت سیدہ زینب (س) در پانزده فصل مشروحاً تبیین گردید. نویسندہ کہ اساساً صاحب صنایع است، در ہفتمین دہہ زندگانی متمر امور صنعتی و بازرگانی را بہ فرزندان خود تحویل دادہ بہ امر نویسندگی روی آورد. تاکنون در حدود یک دو جین کتاب بہ اردو و انگلیسی از وی چاپ و منتشر گردیدہ است. برخی از آثار او در کلکتہ و علیگرہ ہم از زیور طبع آراستہ گردیدہ. اینک کہ از مرز ۸۰ سالگی عبور کردہ باز ہم آہنگ ادامہ خدمات علمی و نویسندگی دارد. از این کہ در ترویج علوم اسلامیہ و سیر اہلیت اطہار دلبستگی دارد، توفیقات روزافزون وی را آرزو مندیم.

۳ - جامع التذکرہ (اردو) جلد اول (تذکرہ ہایی تا سال ۱۲۱۵ھ/۱۸۰۰م) تألیف پرفسور محمد انصار اللہ استاد متقاعد دانشگاه علیگرہ (ہند) ناشر : قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، نئی دہلی، (شورای ملی ترویج زبان اردو، دہلی نو) چاپ اول ۲۰۰۶م، شمارگان ۱۱۰۰ نسخه / بها ۱۴۰ روپہ ۳۸۴ص.

پرفسور انصار اللہ مختصری دربارہ احوال اردو سرایان را کہ در این مجلد تعدادشان ۲۷۶ + ۵۰۸ نفر است از دو سہ سطر گرفتہ تا در نصف صفحہ از تذاکر مختلف در میان آورده کہ دہہا نفر از اینہا فارسی سرایان و با منتقدان ادبی فارسی نظیر سراج الدین علی خان، غلامعلی آزاد بلگرامی و حزین لاهیجی می باشند. چنانکہ مستحضرید زبان اردو با اسامی گونه گون طی ہزار سال اخیر پا بہ پای زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ وجود داشتہ. از این کہ توجہ بیشتر دربارہای سلطنتی حکمرانان بزبان فارسی نوشتاری و

گفتاری معطوف بود، بنابراین زبان اردو در کوچه و بازار مورد استفاده عموم جهت ابلاغ و تبلیغ و مکالمه بوده است. نمونه شعر اردو سرایان در این تذکره کمتر اقتباس گردیده است. از این که دو سال از چاپ مجلد اول می گذرد، مؤلف محترم ممکن است در نشر مجلد دوم توفیق بدست آورده باشند.

۴ - جدید کلید مصادر (دستور ابتدایی فارسی) اردو،

گردآورندگان سیده فلیحه زهرا کاظمی (مربی فارسی)، سیده ناهید زهرا کاظمی (مربی انگلیسی) چاپخانه یونایتد پریس لاهور چاپ دسامبر ۲۰۰۶م، ۸+۱۴۵ص بها ۱۲۰ روپیه

با پیشگفتار مدیر گروه فارسی دانشگاه جی سی، مطالب این مجموعه دستوری شامل ۱۳ عنوان به اضافه مصادر، مصادر مرکب و برخی از اطلاعات مورد نیاز دانشجویان از قبیل اعداد ترتیبی، کسری سابقه و لاحق و واژه نامه می باشد.

۵ - حکمت عامیانه در شعر صائب

تألیف حاتم زندی، ناشر فرتاب - تهران، چاپ اول ۱۳۸۶، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۳۰۰۰ تومان، ۳۰۴ ص.

فهرست مطالب این اثر پژوهشی حاوی یک مقدمه (صص ۷ - ۲۴) درباره فرهنگ، فرهنگ عامه، حکمت و حکمت عامیانه و ... و چهار فصل با عناوین آداب و رسوم (صص ۲۵ - ۸۰).

۲ - عقاید و باورها (صص ۸۱ - ۱۷۶)

۳ - علوم عامیانه (صص ۱۷۷ - ۲۲۶)

۴ - ادبیات عامیانه (صص ۲۲۷ - ۲۹۶)

و فهرست منابع و مآخذ است. هر فصل دارای بخشهای متعدد موضوعی می باشند. صائب تبریزی در شصت سال اخیر مورد توجه بیشتر محققان و پژوهشگران ایرانی قرار گرفته و در این رهگذر مصرع ها و ابیاتی که طی ۳ قرن اخیر در ایران و شبه قاره و سایر کشورهای جهان فارسی حتی جنبه مثل

پیدا کرده ، مقاله ها و کتابهای جداگانه چاپ و نشر شده که در این زمینه کمتر شعر سخنرایی به این حد مورد تحلیل و تجزیه و نقد ادبی واقع گردیده. صائب در مورد این باور عامیانه که سگ گزیده از آب می ترسد می گوید :

چو سگ گزیده ای که نیارد در آب دید آینه می گزد من آدم گزیده را
تمثیل که «شیوه خاص» صائب است در بیت ذیل ملاحظه شود :
عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود در میان شیر خالص موی رسوا می شود
اشاره شاعر به هدهد و سلیمان ، دوبیتی از صائب چنین است:
جلوه زندان کند در چشم من شهر صبا هدهد خوش مزده ام ، دوراز سلیمان مانده

۶- در کوچه ی ماه (شعر فارسی خوشحال خان ختک)

تألیف دکتر علی کمیل قزلباش، تقدیمی، مجلس اقبال کویت، ناشر شادپیلی کیشنز، ۲۰۰۶م، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه، ۱۳۸ ص .
در فهرست مطالب پیشگفتار ، عصر و آثار خوشحال خان ختک، شعر و سبک خوشحال خان ختک، شعر فارسی خوشحال خان ختک در حدود ۵۰ غزل، یک قصیده، ۱۱ رباعی در حدود یک دوچین ماده تاریخ به موضوع تولد و دو بیت فرد و سایر آن در این مجموعه گرد آمده است. مطلع چند غزل خوشحال را مرور می کنیم:

نوبهار و می و معشوقه و جام است این جا زهد و پرهیز و ورع را چه مقام است این جا
نام لبث گرفتن شیرین کند دهان را خوش وقت آنکه بوسد پیوسته آن لبان را
زهی لطافت رویت اچو لاله در بستان زهی طراوت حسنت چو گل تر و تابان
شایسته تذکر است که خوشحال خان ختک بزرگترین سراینده زبان پشتو به شمار می رود.

۷- **دیوان شانی** (اردو / فارسی) ترتیب و تدوین دکتر خواجه اکرام، ناشر گردآورنده، چاپ اول ۲۰۰۷ م، بها ۳۰۰ روپیه، ۲۹۶ ص.

ملا شانی تکلو فارسیگوی معاصر شاه عباس صفوی در دوائر ادبی کمتر شناخته می شود. توسط گردآورنده متن دیوان شانی تکلو که شامل غزلیات، قصاید، رباعیات و دو مسدس با اضافه مطالبی چند به اردو از جمله پیشگفتار، محیط وقت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، چگونگی اوضاع ادبی ایران و همچنین وضعیت سیاسی و ادب فارسی شبه قاره در دوره تیموریان و سایر آن بطور اجمال تبیین شده است. بعقیده علی اکبر دهخدا شانی تکلو شاعر خوش طبع و در تقلید بابا فغانی موفق شده. بگفته گردآورنده این فارسی سرای نیمه دوم قرن دهم و اوائل قرن یازدهم در ۱۰۲۳ هـ ق در مشهد بدرود حیات گفته و در همان حوالی هم غنوده است.

۸- رباعیات عمر خیام / رباعیون عمر خیام جون

Rubaiyat of Omar Khayyam

باترجمه سندی و انگلیسی توسط بشیر سیتیایی (متولد ۱۹۴۹م) ناشر سرچنهار پبلیکیشن دادو سند، ۲۰۰۷ م، چاپ اول، بها ۲۰۰ روپیه، ۱۷۸ ص. نویسنده که اغلب بزبان سندی آثاری منظوم و منثور داشت قبلاً اولین کاوش برگردان شعر فارسی ابوسعید ابوالخیر به دو زبان سندی و انگلیسی پرداخته بود. اینک دراین رهگذر انتخاب رباعیات عمرخیام توسط دو دانشمند برجسته ایرانی محمد علی فروغی و دکتر قاسم غنی را اساس کار قرار داده است. کوششهای ادبی مترجم محترم در تنویر افکار خوانندگانی که از آثار فارسی اساتید سخن فارسی راساً از متن فارسی نمی توانند استفاده کامل بنمایند، کمک شایسته ای خواهد کرد. به طور نمونه یک رباعی فارسی خیام با دو ترجمه اش ملاحظه گردد:

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

درکارگه کوزه گری رفتم دوش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش

کله کنیر جی دکان تی ویس

هزارین گهگهیون خاموش یولیندردم

وچتوهک گهگهی دردناک داهن کنی

ته کنی آهی کینر گهگهیون خدید کندر گهگهیون و کندر

Yesterday I got in to the shop of a potter, there I saw thousand flagons speaking and silent. Suddenly one of them cried and asked "Where are the potter, the flagon-byer and the flagon seller!"

۹- سرود سحر آفرین، (مجموعه مقالات اردو در زمینه اقبال شناسی)

تألیف دکتر غلام رسول ملک، ناشر اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، چاپ نخست ۲۰۰۷م، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه، کتاب دارای ۳ پیش گفتار از قلم دکتر رفیع الدین هاشمی، آقای محمد امین اندرابی اقبال انستیتوت، سری نگر و نویسنده می باشد. جمعاً سیزده مقاله در این مجموعه گرد آمده که آنها را می توان در چهار دسته متمایز بررسی نمود:

۱- موضوعات حایز اهمیت در افکار اقبال در مقاله های راز عظمت اقبال، احیای نوین ملت اسلامیة و اقبال، دیدگاه قرآنی اقبال، معنویت فکر دینی اقبال.

۲- مطالعه تطبیقی برخی از شخصیات در مقاله های اقبال و شاه همدان، اقبال و وردزورته.

۳- بررسی تحلیلی برخی قطعات شعری و غزلها در مقاله هایی باعنوان محاوره، ما بین خداوانسان، بزم انجم، ذوق و شوق.

۴- گونه گونی فن شعر اقبال، اصناف شعر مورد پسند اقبال، غزلهای مجموعه اردوی بانگ درا.

نویسنده مجموعه مقالات در موضوع اقبال شناسی پایان نامه ای تدوین و باعنوان سخنسرایان رمان گرای انگلیسی و اقبال قبلاً منتشر نموده

است. بگفته خودش مقالات این مجموعه تعدادی قبلاً منتشر شده و بقیه اولین دفعه در این مجموعه گرد آورده شده است. با نشر این مجموعه مقالات در دوائر اقبالشناسی، پژوهشگر تازه نفسی معرفی شده که تاکنون در پرده اخفا باقی مانده بود.

۱۰- فارسی گرامر (دستور فارسی) سندی

تألیف بشیر سیتایی، ناشر سرجنهار پبلیکیشن، دادو سنده، چاپ اول ۲۰۰۶م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، با کاغذ و صحافی مرغوب، ۱۲۸ ص، بها ۱۰۰ روپیه، پیشگفتار از مولف و به دوستاناران فارسی تقدیم گردیده. در موضوع دستور زبان فارسی ۳۶ عنوان مورد معرفی واقع شده. چاپ کتاب دستور فارسی بزبان سندی در فراگیری زبان شیرین فارسی به دانشجویان و دوستاناران فارسی کمک شایانی خواهد کرد. معرفی خدمات علمی نویسنده به قلم نورالدین سرکی در پشت جلد کتاب آمده است.

۱۱- قآنی هند آصفی رام پوری : شخصیت و شاعری (اردو) تألیف

امتیاز علی خان عرشی، مقدمه و ترتیب دیکتر اخلاق احمد آهن ناشر ایجوکیشنل پبلشنگ هاوس دهلی ۶، شمارگان ۵۰۰، چاپ ۲۰۰۷م، بها ۱۵۰ روپیه، ۱۸۳ص.

آصفی رام پوری متولد ۱۲۶۱ هـ و متوفای ۱۳۴۴ هـ اگرچه زاده رام پور استان شمالی بود اما در حدود ۴۵ سال در حیدرآباد دکن اقامت ممتد داشت در نتیجه در فارسیگویان شبه قاره در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم شبه قاره ناشناخته باقی مانده است. مولانا عرشی خود در مجله ادبی نگار لکهنؤ در آوریل ۱۹۳۰م و ستمبر ۱۹۳۰م مقاله هایی درباره شخصیت و شعر آصفی چاپ و منتشر کرده بود که گرد آورنده با مقدمه بهمین عنوان آنرا بصورت کتاب چاپ کرده است. غیر از احوال و آثار آصفی، عرشی شعر آصفی را با فارسیگویانی گونه گون مقایسه کرده از جمله با شعر قآنی که وی را به او در شبه قاره نسبت داده است به طور نمونه :

قائمی:

مژده که سرزد سمن از دمن و مرغزار

مژده که شد در چمن رایت گل آشکار

آصفی:

بهمن و دی گشت زار، از غم آن گیرو دار

برد سوی کهسار کوکبه ابربهار

آصفی در حین مسافرت علامه شبلی به دکن قصیده ای سرود:

بخت گل ریز و طرب خیز و گل افشان آمد

مژده یاران! به دکن تازه بهاران آمد

یا که از علم و حکم خطه یونان آمد

آمده شبلی علامه سوی ملک دکن

۱۲ - مباحثی پیرامون شعر فارسی معاصر (نیمه اول قرن بیستم)

نویسنده دکتر جمعه بدیع محمد مترجمان: حاتم زندی، مهدی

کاظمی، امیر لنگرودی، ناشر فرتاب تهران، چاپ اول ۱۳۸۶ش، شمارگان

۱۰۰۰ نسخه، بها ۱۷۰۰ تومان، ۱۷۴ ص.

فهرست مطالب شامل مقدمه های مترجمان و مولف، پیشگفتار

نویسنده، فصل اول پیرامون مسائل سیاسی در سه بخش، فصل دوم حوادث

اجتماعی در سه بخش، فصل سوم پیرامون مسائل ادبی در سه بخش و منابع

و مآخذ است. نویسنده اهل لبنان و معلم دانشگاهی است و اصل کتاب را به

عربی برای دانشجویان زبان و ادب فارسی همشهری، تألیف کرده است. هم

اکنون که از انقلاب مشروطیت ایران بیش از صد سال گذشته است، نفوذ

نهضت مشروطیت در نظام اجتماعی و سیاسی و همچنین بازتاب آن در شعر

و ادب معاصر در ضمن صدها مقاله و کتاب مورد اشاره قرار گرفته، باین

وصف از این که مولف کتاب حاضر یک نفر غیر ایرانی است امکان دارد که

به عمق تحولات و تبدلات متوجه نبوده اما در عین حال دیدگاه وی ممکن

است بیطرفانه و بیغرضانه بوده باشد. یکی از سروده های سید اشرف الدین

گیلانی که در ۱۹۰۸ م در روزنامه نسیم شمال شماره ۹ به چاپ رسیده است

را در این جا نقل می کنیم. در این سروده شاعر ایران را به جنازه ای تشبیه

نموده است.

گردید وطن غرقه اندوه و محن وای ای وای وطن وای
خیزید روید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن وای
از خون جوانان که شده کشته دراین راه رنگین طبق ماه
خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن وای ای وای وطن وای

ملک الشعرا بهار در مسمطی چنین می گوید:

هان ای ایرانیان ، ایران اندر بلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
برادران رشید این همه سستی چراست
مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
غیرت اسلام کو جنبش ملی کجاست
ایران مال شماست ایران مال شماست
در بخش اول کتاب از شعر عارف قزوینی، عشقی و فرخی یزدی
غیر از قطعات دیگر از بهار در همین زمینه ها اقتباس شده است. همین گونه
در فصول بعدی هم از شعر معاصر استفاده گردیده.

۱۳ - محسنه اسلام حضرت خدیجه الیکبری (س) اردو

تألیف سید علی اکبر رضوی، ناشر اداره تزویج علوم اسلامیہ
کراچی، ۲۰۰۷م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۲۰۴ ص، بها ۱۲۵ روپیه
نویسنده با تعیین ۵۴ موضوع زندگانی، احوال و منزلت حضرت خدیجه بنت
خویلد مادر گرامی سیده النساء العالمین را تبیین نموده است. در دهه اخیر
مؤلف این کتاب چندین اثر در سوانح و سفرنامه بسلك نگارش در آورده که
در خور تمجید است.

۱۴ - مجموعه شعر «دفتر دلدادگی»

سراینده حسن علی محمدی (متولد ۱۳۳۷ش) ناشر فرتاب - تهران،
چاپ اول ۱۳۸۴ش، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه، بها ۱۲۰۰ تومان ۱۷۴ ص.
مجموعه شعری حاضر حاوی در حدود ۱۰۰۰ قطعه شعر که مقداری به دوبیتی

و برخی هفت الی دوازده بیتی به استثنای قطعه «دانه دل» که ۲۲ قطعه است. از آثار دیگر چاپ شده آقای دکتر محمدی شامل «شعر معاصر ایران» در دو مجلد، مجموعه شعر «باغ خیال» مجموعه شعر «ساقیا تماشاکن، طرح تحقیقی رابطه ی گرایشهای ادبی و هنری با پیشرفت تحصیلی دانش آموزان دبیرستان، «شعر نونیمائی» فرهنگ آسمانگر میباشند. برخی از آثار این شاعر و نویسنده که در سالهای قبل در دفتر دانش واصل شده بود، بنوبه معرفی شده بود. چند بیت از غزل دلدادگی بطور نمونه

من پر از طایفه مولایم	همه سرگرم دعایند ولی
محو دلدادگی لیلایم	همچو مجنون دل آزرده ی مست
ماهی زنده ی این دریایم	عشق دریای پُر از خوبی هاست
لیک در چشم خدا زیبایم	زشت بینند مرا اهرمان

محمدی پرواز تخلص می کند اما در کلیه قطعات شعری آن را به کار نمی برد!

۱۵ - مقالات مولانا عرشی (درباره زبان و ادب فارسی) اردو، گردآورده

اخلاق احمد آهن، ناشر ایجوکیشنل پبلیشنگ هاؤس، دهلی-۶، شمارگان ۵۰۰ نسخه، ۲۰۰۷م، بها ۲۵۰ روپیه، ۳۱۲ ص.

مولانا امتیاز علی خان عرشی (م ۱۹۸۱م) در قرن بیستم میلادی، در صحنه غالب شناسی و فهرست نگاری نسخه های خطی موجود در کتابخانه رضا، رامپور خدمات ارزنده ای انجام داده است. از سال ۲۰۰۴ بعد جهت بزرگداشت از سهم وی به ادب همایشهایی برگزار گردید. گردآورنده مقالات مولانا عرشی، دکتر آهن استادیار مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی اذعان داشته است که از برپایی مراسم فوق تشویق گردیده، از مجموع ۱۴۰ مقاله از نوشته های مولانا عرشی، بیست مقاله که ارتباط به زبان و ادب فارسی دارد انتخاب و در این کتاب به نشر آن اقدام نموده است. عناوین برخی از موضوعات جهت آگاهی عموم علاقه مندان درج می شود.

ظهور الاسرا نامی و مطهر کره، نسخه نادر دیوان مخلص، تاریخ محمدی و احوال و آثار مولف آن، عمر خیام و خاقانی، مثنوی فارسی غیر معروف میرزا غالب، نامه های فارسی غالب (پژوهش جدید) مآخذ تصور زمان و مکان اقبال : عراقی یا اشنوی، کتابخانه های فارسی و عربی هند، کتابخانه رضا رامپور «تاج محل» کتابها....

شایسته یادآوری است که مولانا عرشی در حدود ۴۹ سال با سمت ریاست کتابخانه از ۱۹۳۲ م بپعد، و یا همکاری نزدیک در فهرست نگاری نسخه های عربی و اردو و نشر سایر انتشارات علمی با کتابخانه رضا رامپور همگام بوده است.

۱۶ - میخانه عجم (ترجمه مشهور اردو از ترجمه انگلیسی رباعیات خیام توسط فیتز جیرالد) مترجم دکتر عبدالرشید اعظمی، ناشر ایجوکیشنل پبلشنگ هاوس دهلی نو، سال چاپ ۲۰۰۷ م، شمارگان ۵۰۰، بها ۱۲۵ روپیه، با دو پیشگفتار از پرفسور عتیق الله استاد مدعو جامعه ملیه اسلامیه دهلی نو و دکتر اخلاق احمد آهن. طی قرن نوزدهم ترجمه انگلیسی رباعیات عمر خیام که در سراسر باختر زمین موجب محبوبیت افکار خیام گردیده بود، زمانی بود که آثار قطور و ضخیم فارسی کمتر بزبان انگلیسی ترجمه شده بود. طی دو قرن اخیر نه فقط رباعیات خیام به دهها زبانهای زنده دنیا ترجمه گردیده بلکه دهها آثار فارسی نیز بزبانهای باختری برگردانیده شده است. شایسته تذکر است که ترجمه فیتز جیرالد فاقد از نواقص و نارسائیهها نیست. مترجم کنونی به خود اجازه داده که باآشنایی محدود از خیام و زبانی که در آن رباعیات کم نظیری سروده به ترجمه اردو از ترجمه انگلیسی پردازد. در حالیکه چندین نفر ترجمه منظوم اردوی رباعیات عمر خیام را طی قرن اخیر انجام داده و به حلیه طبع آراسته اند. این دلیل به هیچوجه قانع کننده نیست که در ترجمه منظوم مفهوم کامل زبان اصلی را نمی شود گنجانند. از قرنهای گفته اند که کار را باید به کاردان سپرد. بنابراین بهتر بود حتی ترجمه مشهور هم کسی می کرد که به فارسی مسلط و از رباعیات فارسی راساً اقدام

ترجمه به اردو می کرد. شایسته است در طبع دوم بامقایسه با متن فارسی ترجمه اردو ترمیم و اصلاح و ترجمه فیر جیرالد برداشته و با متن فارسی چاپ شود!!

۱۷- نواسه نبی (ص) حسین ابن علی (ع) اردو،

سید علی اکبر رضوی، ناشر جاودان پبلی کیشنز کراچی، ۲۰۰۵م، شمارگان ۱۵۰۰، بها ۲۰۰ روپیه، ۵۵۶ص.

نویسنده موضوعاتی وابسته به سیدالشهدا را در صدها عنوان توزیع نموده هر کدام را از یک تا چند صفحه جدا جدا تبیین نموده است. در آخرین بخش کتاب قطعات شعری در تمجید و ستایش امام عالیمقام از شعر محمد اسمعیل میرتهی، امیر مینائی، کمال عظیم آبادی، عزیز لکهنوی و غالب دهلوی و سایر سخنسرایان درج نموده است که اغلب به صنف ویژه «سلام» متعلق است.

۱۸- نور نظر خاتم النبیین (ص) حضرت فاطمه زهرا (س) اردو

تألیف سید علی اکبر رضوی، ناشر اداره ترویج علوم اسلامیہ کراچی، ۲۰۰۶م، شمارگان ۱۵۰۰، بها ۱۲۵ روپیه، ۲۲۵ص.

نویسنده در فهرست مطالب ۴۹ عنوان را مورد بحث قرار داده است. نویسنده در تدوین کتب سوانح روش جالبی دارد. آیات و احادیث مربوطه را در صدر می گنجانند. آنگاه قطعه یا قطعات شعری مرتبط به فارسی و یا اردو درج می کند در انتساب هر کتاب سلیقه خاصی بخرج می دهد. در اظهار تشکر از کسانی که در انجام دادن نگارش و پژوهش همکاری نزدیک نموده اند تشکرات قلبی را ابراز می دارد.

نامہ ها

پاسخ به نامه ها

اشاره:

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱- آقای دکتر معین نظامی ریاست محترم گروه فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور بذل عنایت فرموده، بنظر مبارک ایشان، برخی مطالب که در متن منتشر نشده (معرفی نسخه خطی) شماره ۹۰ و همچنین در بعضی از صفحات سه مقاله دیگر بنظر رسید را یاد آور گردیدند. از ۳۸ مورد در مطلب اول ۳۵ مورد بامقابلة با متن دستنویس مصحح محترم عینا همانست که چاپ شده بنابراین در قوسین کذا درج کرده ایم. اول متن گرامی نامه از لحاظ خوانندگان ارجمند می گذرد.

«باسلام و احترام و ارادت وصول نسخه ای از نودمین شماره دانش عزیز و ارجمند را اعلام می دارد. مایه بسیار خوشوقتی است که این مجله با تلاشهای خستگی ناپذیر جنابعالی همواره مرتب چاپ و نشر می شود و شیفتگان ادب فارسی را دلگرمتر می کند. دانش در این چند سال اخیر هم از نظر کیفی شیواتر و چشم افروز تر است و هم از نظر کمی خیلی پیشرفت کرده است. همه این زیبایی ها و خوبی ها مدیون زحمتهای دست اندرکاران مجله - و به خصوص حضرتعالی - است. کوشش شما مشکور و زحمت شما مأجور باد!

در مورد برخی از مطالب نوشته های دانش شماره نود عرایضی دارم که با ضبط شماره صفحه و سطر در اینجا نوشته می شود. امیدوارم صاحب نظران در صحیح و یا سقیم بودن نظراتم از راهنمایی های لازم دریغ نخواهند فرمود:

- ص ۱۲ ، سطر ۱ : انشاء الله ، املاي درست آن « ان شاء الله » است. (کذا)
- ص ۱۲ ، س ۱۹ : « از او صمت منقصت خط آزادی دارد » ، روشن نیست و جمله نیاز به تجدید نظر دارد. باید روی « او صمت » دقت شود. (کذا)
- ص ۱۳ ، س ۲ : « ... به استدلال دلایل دفع اعتراضات مزبور... » چگونه است اگر این جمله به صورت زیر خوانده شود ؟ (کذا)
« ... به استدلال دلایل [در] دفع اعتراضات مزبور... »
- ص ۱۳ ، س ۳۰ : به جای « قلم هدایت رقم ، امام سخنوران... » ، « قلم هدایت رقم امام سخنوران » درست است (کذا)
- ص ۱۴ ، س ۲۱ : مصرع دوم این بیت از لحاظ وزن خلل دارد. (کذا)
- ص ۱۵ ، س ۱۵ : در مصرع دوم ، علامت اضافت روی کلمه آئینه خطا است. (کذا)
- ص ۱۶ ، س ۱۵ : « حشمت » غلط و « چشمت » درست است. (کذا)
- ص ۱۷ ، س ۷ : چنین بهتر است : « ... و دورثانی صفت راه ، غلطی که... » (کذا)
- ص ۱۷ ، س ۱۰ : « نویسم » اشتباهی و « نویسیم » درست است چون در بخش دوم جمله « نویسیم » آمده است .
- ص ۱۹ ، س ۲۸ : صورت کتبی مصرع دوم بیت حضرت میرزا مظهر جان جانان مختل است ، حتماً کلمه ای پیش از « نشد » وجود دارد که در اینجا ثبت نگردیده است.
- ص ۲۰ ، س ۱۲ : در مصرع اول بیت حاکم « بر » زایدی است و در وزن ایجاد خلل می کند. (کذا)
- ص ۲۲ ، س ۱۴ : در مصرع دوم بیت حافظ « شکاری » نوشته شده است . « شکار » درست است. کاتبان محلی شبه قاره معمولاً اضافت را به صورت یا می نویسند. این گونه یا ها در ضمن تصحیح نسخه های خطی حتماً باید حذف شود. (کذا)

- ص ۲۲، س ۱۸ : در مصرعِ اوّل بیتِ حاکم بہ جای « نغمہ سرای »، « نغمہ سرایی » درست است. (کذا)
- ص ۲۲، س ۲۷ : در مصرعِ اول بیتِ ظہوری، نشانہٴ اضافہ روی نافہ درست نیست. (کذا)
- ص ۲۲، س ۳۱ : مصرعِ اول، بیتِ حاکم در صورتِ حاضر بی وزن است . باید بہ جای « قرار »، « قرارِی » ضبط شود. (کذا)
- ص ۲۴، س ۳ : همچنین در مصرعِ دوم بیتِ حاکم بہ جای « آینہ»، « آیینہ » درست است. (کذا)
- ص ۲۴، س ۳۰ : « جدید البصر » صحیح نیست . باید « جدید البصر » باشد. و این ترکیب از قرآن مجید گرفتہ شدہ است :
فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبِصْرٍ : اليَوْمِ حديد [۲۲ / ۵۰] (کذا)
- ص ۲۵، س ۷ : « گل » غلط و « گلی » صحیح است. (کذا)
- ص ۲۵، س ۲۰ : بہ جای « غریزی » باید « عزیزِی » ضبط شود چون در مصرعِ دوم قرینہٴ آن بہ صورتِ « یوسف » موجود است. (کذا)
- ص ۲۵، س ۲۲ : مصرعِ اولِ بیتِ سلیم مفہوم نیست. کلمہٴ « سدا » قطعاً دارای اشکالی است. (کذا)
- ص ۲۶، س ۱ : بہ نظرم بہ جای « دوپارہ »، « دوبار » صحیح است. (کذا)
- ص ۲۶، س ۵ : مصرعِ دوم سالک یزدی اشکالِ املائی دارد. باید بہ جای « پنبہ بود »، « پنبہ ای بود » نوشتہ شود. (کذا)
- ص ۲۶، س ۱۵ : کلمہٴ « چنک » روشن نیست. (کذا)
- ص ۲۶، س ۲۱ : بہ جای « افشردہٴ »، « افشردہ ای » نوشتہ شود. (کذا)
- ص ۲۶، س ۲۵ : مصرعِ دومِ بیتِ مخلص کاشی قطعاً غیر موزون است. (کذا)
- ص ۲۷، س ۵ : « جشن و زن » در واقع « جشنِ وزن » است!
- ص ۲۷، س ۱۲ : « ار » ناصواب است. باید « از » باشند. (کذا)
- ص ۲۷، س ۲۰ : بہ جای « بکو »، « بگو » ضبط شود. (کذا)
- ص ۲۷، س ۳۲ : بیتِ محسن تأثیر سہ اشکال دارد:
- ۱- بہ جای « گرم »، « گرم » خواندہ شود.
- ۲- کلمہٴ « بہ » در مصرعِ اول قطعاً اضافی است و باید حذف شود.

- ۳- در مصرع به جای «خبر»، «جُز» درست است. (کذا)
- ص ۲۸، س ۱۱: این جمله نقصی دارد و به صورت زیر درست می شود:
«... که میز ناهید را نغمه نگفته...» (کذا)
- ص ۲۸، س ۱۲: «و» زاید است. باید چنین خوانده شود:
«... صوت موسیقی بنابر نواخت به صورت ناهید...» (کذا)
- ص ۲۸، س ۲۱: به جای «متحمل»، «محتمل» مناسب تر است. (کذا)
- ص ۲۹، س ۲: «... به سرچشمه می تو وضو کرد؟ شاید «توضو» باشد. (کذا)
- ص ۲۹، س ۸ و ۱۰: به جای «کل» باید «گل» خوانده شود. (کذا)
- ص ۲۹، س ۱۶: «به» اشتباهی است. «من وجه تأویل» درست است. (کذا)
- ص ۲۹، س ۲۹: به جای «در رساله که»، «در رساله ای که» ضبط شود. (کذا)
- ص ۳۰، س ۱۳: در مصرع اول بیت آصفی به جای «من»، «منی» خوانده شود. (کذا)
- ص ۳۱، س ۱: «... تغایی زاده [و؟] زاهد علیخان...» (کذا)
- ص ۱۵۴، س ۳: «... نه آن که جهان را محلّ گذر بداند...» باید عرض شود که جهان را محلّ گذر دانستن یکی از نشانه های ایمان و عرفان است و حضرت رسالت مآب (ص) در این باب تأکیدهای فراوان فرموده است و در نتیجه این نکته وارد آموزه های اساسی صوفیه نیز شده است. این دیدگاه از نظر اسلامی نه تنها مردود نیست بلکه خیلی پسندیده است. شاید مقاله نویس می خواست بگوید «نه آن که جهان را فقط محلّ گذر بداند».
- ص ۱۵۶، س ۶: به جای «هست»، «مست» است.
- ص ۱۵۶، س ۲۵: «الله» غلط است و «لله» درست است.
- ص ۱۵۷، س ۱۲: مصرع اول مولوی به صورت اشتباهی نوشته شده است. در صورت حاضر در قافیه اختلال واقع می شود. به جای «آموختیم»، «برداشتیم» صحیح است و در چاپ های متعدد مثنوی معنوی به همین صورت آمده است.

- ص ۱۶۳ ، س ۱۴ : به جای « خلیفه روم » ، « خلیفه دوّم » خوانده شود.
- ص ۱۶۴ ، س ۲۲ : « سلسله مولیه » اشتباه املائی است و به صورت «سلسله مولویه» درست شود.
- ص ۱۶۵ ، موضوع تأثیر مثنوی در هند و پاکستان و ص ۱۶۶ ، موضوع ترجمه های مثنوی رومی در بنگلادش به صورت گذرا و عجولانه نوشته شده است و جامع و کافی نیست . کسانی که می خواهند از مطالب دقیق تری و جامع تری در این زمینه استفاده کنند، باید به مقاله های زیر رجوع کنند:
- ۱ - آنه ماری شیمل ، تأثیرات مولانا در غرب و شرق ، قند پارسی ، مرکز تحقیقات فارسی ، دهلی نو ، شماره ۳۸ ، پاییز ۱۳۸۶ ش ، صص ۲۴۱ - ۲۵۱.
- ۲ - کلثوم ابوالبشر ، رومی شناسی در ادبیات بنگالی (قرن بیستم میلادی) ، همان مأخذ، ص ۵۷ - ۶۷.
- ص ۱۷۸ ، س ۲ : در مصرع دوم بیت مولوی به جای « یاد » ، « یار » خوانده شود.
- ص ۱۸۶ ، س ۱۱ : « دیگر » اشتباهی و « دگر » درست است.
- ص ۱۸۷ ، س ۱۵ : به جای « ارزق » ، « ازرق » ضبط شود.
- ص ۱۸۷ ، س ۱۹ : این بیت عجیبی ! در صفحه ۱۹۲ نیز آمده است و خالی از اشکال نیست.
- ص ۱۸۸ ، س ۱ : مصرع اول بیت سعدی چنین خوانده شود:
کسی را که همت بلند اوفتد...
- ص ۱۹۱ ، س ۱۰ : مصرع اول بیت حافظ بدون « زا » درست است.
- ص ۱۹۱ ، س ۱۶ : مصرع اول این بیت ساقط الوزن است.
- ص ۱۹۶ ، س ۸ : به جای « حاضر » ، « حاضر » خوانده شود.
- عذر خواهی می کنم از این که سر شما و خوانندگان عزیز را به درد آوردم . امیدوارم می بخشید.
- در شماره حاضر « ویژه پیر حسام الدین راشدی » از اهمیت والایی برخوردار است. جایگاه زنده یاد ، روان شاد راشدی در میان محققان کوشای زبان و ادب و فرهنگ فارسی این منطقه خیلی بلند است و آثار

ارزشمند آن مرحوم همیشه مورد استفاده پژوهشگران جدی ما بوده است و خواهد بود. این بخش دانش را باید سرآغاز تحقیق در پیرامون احوال و آثار فقید راشدی حساب کرد.

در بخش ادب امروز ایران، شعرهای مردانی، قزوه و ترابی خیلی عالی است و نمایانگر ویژگی های دل انگیز غزل معاصر فارسی در ایران است. شاعران جدید ایران پیرو مکتب «سبک نوین هندی» اند و تأثیر عمیق اندیشه و هنر بیدل بزرگ در آثار اغلب آنان به خوبی مشهود است. در شعر فارسی امروز شبه قاره، غزل استاد اسلم انصاری بدون تردید شاهکار ناب شعر فارسی در پاکستان است. بنده این غزل را بیش از سه بار خواندم و شاید مکرر هم قرائتش کنم. باید به دکتر اسلم انصاری صد احسنت و هزار آفرین و صد هزار تبریک بگویم.

در پایان از لطف شما ممنونم که ابیات شکسته بسته این حقیر را نیز در این شماره چاپ فرمودید و متنی برگردن من نهادید. لطف شما زیاد. دستتان درد نکند!

تمجیدهایی که جنابعالی از مطالب منتشر شده شماره های اخیر فصلنامه فرموده اید برای دست اندرکاران دلگرم کننده است ولی بدون تردید کلیه نویسندگان و سخنسرایان همکار صدیق مان در این تقدیرها شریک و سهم می باشند. تهیه مقاله های علمی پژوهشی هفته ها و ماهها پژوهش و نویسندگی را مستلزم است. خدمتی که ما انجام می دهیم چراغ پُر فروغ «دانش» را فرا راه اهل قلم فارسی نویس گذاشته ایم.

اما به نکات متذکره علمی نخست توجه مصحح و معرف رساله «جواب شافی» که اصل نسخه های خطی در اختیار دارند و آن گاه برخی توضیحات دیگر در سه مقاله را نیز به نویسندگان محترم در ایران، پاکستان و بنگلادش معطوف می داریم. اگر چنانچه توضیحاتی از ناحیه ایشان بدستمان برسد باکمال امانت در شماره آینده منعکس خواهیم کرد. ان شاء الله. شایسته یادآوری است که نویسندگان محترم بجای با پست عادی اگر توضیحات مورد نیاز را با پست الکترونیکی ارسال نمایند، این امر سریعاً انجام خواهد شد.

دقت نظر و نکته آفرینی های جنابعالی در خور ستایش است و ذوق لطیف شعری و ادبی آنجناب را مبرهن می سازد. از این فرصت استفاده کرده از نویسندگان و سخنسرایان ارجمند که مطالب دستنویس را در اختیار ما می گذارند، التماس داریم که بذل سعی نمایند که مطالب ارسالی خوانا باشند و با فرستادن تصویری از مقاله یا قطعه شعر خودداری نکنند. در ضمن تقاضا داریم که همزمان به چند مجله مطلب تهیه شده را نفرستند تا « دانش » بتواند با نتایج پژوهشهای اختصاصی دانشمندان گرامی بهره هایی ببرد!

۲ - جناب آقای رشید فرزانه پور مسوول محترم اسبق خانه فرهنگ ج.ا.ایران در حیدرآباد (سند) التفات فرموده از تهران نوشته اند:
 «باکمال خوشوقتی وصول یک نسخه از شمار ۸۹ (تابستان ۱۳۸۶) فصلنامه «دانش» را اعلام می دارد.

در صفحه ۹۰ (راهیان ابدیت) فصلنامه خبر درگذشت مورخ ایرانشناس پاکستانی شادروان استاد دکتر ریاض الاسلام درج شده بود مرا بیش از حد متأثر کرد خدایش بیامرزد و در بهشت برینش جای دهد.

*

اجازه می خواهد نخستین دیدار و آشنایی با ایشان را بیان نمایم: در حدود دی ماه ۱۳۴۲ در نخستین مأموریت فرهنگی خود در کراچی، ایشان روزی بخانه فرهنگ آمدند و اظهار داشتند: مشغول مطالعه روابط فرهنگی شبه قاره با ایران هستم، بهترین منبع برای مطالعه این موضوع کتابخانه خانه فرهنگ کراچی است با صرف دو ساعت وقت بخانه فرهنگ میرسم ساعت ۱۲ کتابخانه تعطیل می شود و نمی توانم چنانکه شاید و باید با وقت کم بمطالعه خود ادامه دهم، تقاضا دارم این مشکل را بهر طریق که مصلحت می دانید حل نمائید.

محض شنیدن این موضوع باتفاق بکتابخانه رفتیم، از مسئول کتابخانه قطعه کاغذی خواستم و در آن کاغذ خطاب بمسئول کتابخانه نوشتم: از این تاریخ آقای دکتر ریاض الاسلام استاد تاریخ دانشگاه کراچی می توانند ۱۰ مجلد از کتابهای کتابخانه را امانت ببرند پس از مطالعه

برگردانند مجدداً ۱۰ مجلد دیگر تحویل ایشان داده شود و این برنامه تا روزی که بنده در کراچی باشم ادامه خواهد داشت.

باین ترتیب مشکل ایشان حل شد تا پایان سال ۱۳۴۶ که مأموریت فرهنگی اینجانب در آن شهر ادامه داشت گاهی با ایشان ملاقات داشتم بالاخره مأموریت پایان رسید و به ایران برگشتم. مجدداً در سال ۱۳۴۹ بمن مأموریت داده شد به حیدرآباد سند بیایم و اساس خانه فرهنگ ایران را در آن شهر پایه ریزی نمایم. یک سال و نیم در حیدرآباد مشغول فعالیت بودم سپس مسئولیت اداره خانه فرهنگ ایران در لاهور بمن سپرده شد.

روز ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۵۱ آقای دکتر ریاض الاسلام بدیدنم آمدند پس از چاق سلامتی ایشان فرمودند، مدتی است که دنبال شما می گردم تا کتابی را که موضوع آن: «روابط شبه قاره هند- ایران است و از طرف بنیاد فرهنگ ایران در تهران بچاپ رسیده است بشما اهدا نمایم.

پس از پرس و جو اطلاع پیدا کردم مسئولیت خانه های فرهنگ ایران در لاهور را عهده دار هستی خدمت رسیدم تا دیدار تازه گردد.

ضمن اهداء کتاب اضافه کردند: آقای فرزانه پور شما در تنظیم و تالیف این کتاب سهم بزرگی دارید زیرا اگر محبت های بیدریغ شما نبود من توفیق به چاپ این کتاب نمی داشتم «اجرکم عند الله»

مشاهده این حال برای من شادی آور بود. زیرا می دیدم آنچه راکه هفت یا هشت سال قبل کاشته بودم آن آرزو به ثمر رسیده بود از لطف و مرحمت شان تشکر فراوان کردم.

مأموریت فرهنگی لاهور در اواخر اسفند ماه ۱۳۵۳ به پایان رسید و به ایران برگشتم. در شهریور ماه ۱۳۷۵ دعوتنامه ای از سوی دولت پاکستان بدستم رسید که مرا برای شرکت در سمینار: «حکمرانان کلهورا در سند» دعوت کرده بودند به اتفاق ۳ نفر از اساتید مدعو در این سمینار شرکت کردیم.

این دعوتنامه از سوی دکتر ریاض الاسلام «مدیر انستیتوی مطالعات آسیای مرکزی و غربی» ارسال شده بود. روز ورود بکراچی پس

از دوری چند ساله همدیگر را باغوش کشیدیم باز خاطرات فراموش نشدنی گذشته تکرار شد.

بسیار سپاسگزاریم که خاطره های خوش استاد فقید دکتر ریاض الاسلام را با خوانندگان محترم دانش در سرتاسر جهان فارسی درمیان گذاشته اید. از این که قبل از دوره استعمار در شبه قاره کلیه تاریخ های تألیف شده در مدت هشت قرن دوره سیطره مسلمانان به فارسی بوده ، دانستن زبان علمی فارسی برای استادان تاریخ الزام آور قلمداد می شود. استاد ریاض الاسلام یکی از مروجان فارسی از طریق نشر و اشاعه متون فارسی تاریخ و ادب توسط مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی دانشگاه کراچی بوده است ، روانش شاد.

۳ - آقای دکتر غلام محمد لاکهو دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سند جامشورو حیدرآباد طی نامه محبت آمیز مرقوم داشتند:

« متشکرم از این که در شماره ۹۰ فصلنامه دانش مقاله ام را درباره پیر راشدی چاپ کردید. در صفحه ۱۱۶ راجع به کتاب « سندی ادب » اشاره شده در واقع کتاب نخست به زبان اردو توسط اداره مطبوعات پاکستان کراچی در ۱۹۵۲م منتشر گردید من آن را به سندهی برگرداندم و ترجمه اش در ۱۹۸۱م چاپ شد.

بانشر ویژه نامه دانش جنابعالی خدمت ارزنده ای انجام داده اید. جهت این کار خیر تبریکات اهل سنده را پذیرا باشید.

سهم دانشمند محترم پیر حسام الدین راشدی در احیای متون فارسی و همچنین در غنای متون اردو و سندهی طی چهار دهه اخیر زندگی مثمرش که در صحنه تحقیق و پژوهش فعالیت وسیعی داشتند در تاریخ معاصر ما کم نظیر بشمار می رود. بزرگداشت از خدمات گرانبهای فقید سعید میبایستی خیلی زودتر از این صورت می گرفت اما متأسفانه موقعیکه ایشان برحمت حق پیوست ، « دانش » در دست انتشار نبود. باز هم بمناسبت بیست و پنجمین سال ارتحال آن مرحوم ما توانستیم با همکاری جنابعالی و سایر پژوهشگران ارجمند ویژه نامه پیر راشدی (شماره ۹۰) را تحویل جامعه علمی جهان فارسی بنمائیم.

۴ - آقای غلام رسول آصف از سمن آباد فیصل آباد نگاشته اند.

« تشکر فراوان را از من پذیرایی نمائید که مجله موقر دانش مثل گذشته به من می رسد. به چنین « باقاعدگی » خورشید طلوع نمی شود که شما ترسیل مجله را انجام می دهید»

نشریه های علمی پژوهشی اگر چنانچه سر موعد چاپ و توزیع گردند ارزش جمعی آن مضاف می شود. در سالهای اخیر کوشیده ایم که پس آفتی در نشر فصلنامه به وقوع نه پیوندد تا آن جا که به طلوع خورشید تعلق دارد در اوائل زندگانی حرف پُر معنا و حکمت آمیز شنیده بودیم «سحر خیز باش تا کام روا باشی» چنانکه می دانیم وقت سحر همیشه و در چهار فصل پیش از طلوع است!

۵ - آقای حق نواز خان از پیرزئی براه سامان ، بخش اتک لطف نموده نوشته اند:

« شماره ۹۰ از فصلنامه دانش را دریافت داشتم . ممنون و متشکرم. در ویژه پیر حسام الدین راشدی مقالاتی بس مفید و ارزنده ای جمع آوری شده است که خدمات شایسته وی را روشن می سازد. پیر شادروان را دانش « ستاره فروزان از پهنه فرهنگ و ادب منطقه » می شمارد و در صف محققان ، کتاب شناسان ، نسخه شناسان ، مورخان و ادیبان توانا جا داده است و می گوید که « عرفا، ادیبان و شعرا ، رهبران و فرمانروایان ، دانشمندان ، مورخان و مصلحان افزون از شماری توسط راشدی از محقق فراموشی و سکوت تاریخ خارج و گرد غربت از چهره آنان زدوده شد ، او به زبان فارسی دسترسی کامل داشت. . در جهت گسترش زبان و ادب فارسی خدمات قابل تقدیر انجام داده بود و آثار گران بهای تحقیقی و ادبی و تاریخی به زبان های اردو ، سندی و فارسی به یادگار گذاشته است.

دکتر سید حسن عباس رساله جواب شافی از سیالکوتی مل وارسته را تصحیح کرده در شماره حاضر نذر قارئین کرده است. تذکره های این دیار سوای تذکره گل رعنا ، صبح گلشن و سفینه هندی خالی از ذکر

سیالکوتی مل وارسته اند. وی در ردیف فرهنگ نویسان مقام والایی دارد کتاب های او مصطلحات الشعرا، مطلع السعدین و صفات کائنات (عجایب و غرائب) در شبیه قاره منتشر شده است ولی «جنگ رنگارنگ یا تذکره وارسته» و رساله دیگر «جواب شافی» در پرده اخفا بود. حالا جواب شافی را دکتر سید حسن عباس تصحیح کرده به چاپ رسانده است. در تصحیح نسخه رامپور را متن قرار داده و با نسخه دانشگاه لکهنو کتابخانه تاگور مقابله کرده است. مصحح موصوف متاسف است که نسخه خوبی از این رساله در دستش نه بود.

وارسته درین رساله ۳۴ بیت حاکم و ۱۱ بیت منیر لاهوری را که مورد ایرادهای خان آرزو قرار گرفته بود، دفاع کرده است و در اثبات دعوی خود مثالهایی از خاقانی شروانی، طالب آملی، فیضی فیاضی، فرهنگ جهانگیری، مخلص کاشی و فردوسی.. آورده است. آزاد بلگرامی در خزانه عامره جواب بعضی اعتراضات را ستوده است.

برای اعلام وصول و ابراز نظر سر وقت جنابعالی سپاسگزاریم. ما از درج تمجید برخی مقاله هایی در این شماره از طرف آن جناب خودداری کرده ایم. آنچه که برای ما موجب اطمینان است دقت دوستان دانش دوست به مطالب منتشر شده در هر شماره فصلنامه می باشد. امیدواریم سایر گیرندگان دانش نیز این روش پسندیده را مدنظر خواهند داشت.

۶- جناب آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان اسلام آباد عنایت نموده، مرقوم داشتند.

«شماره ۹۰ فصلنامه دانش دریافت نمودم. جنابعالی نوارش و عنایت خاص دارید و مرتب فصلنامه را ارسال می نمائید. انشاء الله مورد استفاده خواهد بود. از طرف خود و همچنین از طرف اکادمی ادبیات پاکستان سپاسگزارم.»

اعلام وصول مرتب از ناحیه جنابعالی موجب دلگرمی است. موفقیت بیش از پیش جنابعالی را خواستاریم.

۷ - آقای افتخار شفیع ، گروه زبان اردو دانشکده دولتی از ساهیوال مرقوم داشتند:

« از شما خیلی ممنونم که فصلنامه دانش شماره ۹۰ به عنایت جنابعالی به دستم رسید.

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان ست

که مژده طرب از گلشن سبا آورد

(حافظ)

شماره جدید موجب خوشحالی و امتنان شد. این شماره برای من و دلدادگان دیگر ایران و فارسی سودمند است. از مقاله های تحقیقی آن خیلی استفاده می کنم.

عالم نشود ویران تا میکده دانش آباد است

تو نخل خوش ثمر کیستی که باغ و چمن

همه ز خویش بریدند و در تو پیوستند»

توجه جنابعالی همزمان به فراگیری و ترویج زبان فارسی موجب خوشوقتی است. امیدواریم در سالهای آتی باذوق سلیمی که دارید ، دانشجویان رانیز در یادگیری دانش فارسی تشویق خواهید کرد.

۸ - دکتر اشرف الحسینی از علامه اقبال قاون لاهور بذل لطف کرده نوشته اند:

« باعنایت جناب والا یک نسخه از شماره ۹۰ دانش بدستم آمد و موجب صد امتنان و تشکر گردید. بنده به صمیم قلب دعا می کند که مجله با آب و تاب روان دوان باشد. قابل صد ستایش هستند هفت اکابر ملت که در مقاله ها پیر حسام الدین راشدی نور الله مرقدہ و آثار وی را معرفی کردند. این شماره به شایستگی ویژه نامه پیر راشدی است. داستان کوتاه مرگ بانو اثر خامه مریم جمشیدی خوب و خواندنی است.»

محقق گرانمایه آقای پیر راشدی حقی برگردن کلیه پژوهشگران معاصر داشت که درباره خدمات علمی پژوهشی وی ابراز نظر فرمایند. دانشمندانی که در این رهگذر با ما همکاری فرمودند، ما از یکایک آنان سپاسگزاریم. اعلام وصول مرتب جنابعالی در خور ستایش است.

همچنین با ابراز مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران:

ارومیه: دکتر حسین رضایی، دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات، حوزه معاونت پژوهشی، دانشگاه ارومیه
اصفهان: دکتر غفوری

تبریز: دکتر جعفر حقیقت رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز
تهران: دکتر مهدی محقق رئیس هیأت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، آقای دکتر نعمت الله ایران زاده استاد دانشگاه علامه طباطبایی، آقای عبدالله حسینیان مدیر کل فراهم آوری و حفاظت، آقای دکتر قاسم صافی استاد دانشگاه تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، دکتر نرگس جابری نسب، آقای رضا دباغی، سید محسن ناجی نصرآبادی مدیر کتابخانه بنیاد، حسن سید عرب کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، اکبر ایرانی رئیس مرکز پژوهشی میراث مکتوب، رضا زارعی قدیم کارشناس فراهم آوری نشریات ادواری کتابخانه مجلس شورای اسلامی، آهو درویش، اعظم خداشناس نیکو.

زاهدان: دکتر حسن میش مست نھی، رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه سیستان و بلوچستان.

قم: دکتر سید محمود مرعشی نجفی، رئیس کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله مرعشی، معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.

کرمان: دکتر سید حمید رضا علوی دانشیار دانشگاه شهید باهنر
مشهد: آقای م. امیری نیا، آستان قدس رضوی، آقای محمد تقی سردبیر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، آقای علی اکبر دستجردی، مسوول سفارشات مجلات فارسی دانشگاه فردوسی
یزد: دکتر کمال الدینی

پاکستان

اسلام آباد: آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان ، دکتر انجم حمید معاون علمی فرهنگستان زبان ملی ، میان تنویر قادری ، ظفر اقبال ، ملک محمد اعظم

بہاولپور: عصمت درانی

تندو جام: دکتر گل حسن لغاری رئیس اسبق دانشکده دولتی

حیدر آباد سند: عبدالسلام عادل

خوشاب: وجاہت عسکری خان

جام شورو: سید غلام محمد شاہد

راجن پور: محمد اقبال جسکانی استاد یار فارسی دانشکده دولتی

صوابی: دکتر سعید الحق

لاہور: خادم علی جاوید

محمد آباد (تحصیل صادق آباد): سید انیس شاہ جیلانی

ترکیہ:

استانبول: عبدالله توپانگلو رئیس کتابخانہ مرکز تحقیقات تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی ، سازمان کنفرانس اسلامی

ہند:

احمد آباد: پرفسور م.ج. بمبی والا

بنارس: دکتر سید حسن عباس

دہلی نو: دکتر اختر مہدی، دکتر اخلاق احمد آہن.

لکھنؤ: دکتر نیر مسعود



چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents
In English*

16 - Pir Syed Husamuddin Rashedi : Prominent Scholar and Researcher of Persian Language and Literature.

Dr. Gul Hasan Leghari

The Writer had compiled and sent the article for "DANESH'S Special Issue on Pir Husamuddin Rashedi" (S.No90) Due to its late receipt, it could not be included in above issue. Books edited and compiled by late Pir Rashedi (D. 1982 AD) have been introduced and discussed in following order: 1. Mathnavi Chanesar Nameh 2. Maqalatush Shoara 3. Mathnavi Mazharul Athaar 4. Tazkera-e-Takmila-e-Maqalatus Shoara 5. Mathnaviat wa Qasaid-e-Qane Tatavi 6. Hasht Behisht 7. Tareekh -e- Mazher Shahjahani 8. Manshoorulwassiat wa Dastoorul Hokoomat 9. Tarkhan Nameh 10. Makli Nameh 11. Hadiqat ul Aulia 12. Tazkera -e- Rawzatus Salaateen wa Jawaher ul Ajaib (with Divan-e- Fakhri Herawi) 13 - 16 Tazkera-e- Shoara-e-Kashmir (in Four Parts / Volumes) 17 Tohfatul Keram (History of Sindh). Moreover, writer's two books compiled in Urdu and one book in Sindhi has also been introduced in this write up which stand testimony to the valuable research and scholarly contribution of Pir Rashedi in editing and publication of Persian works of the Sub-Continent particularly of Sindh.

Syed Murtaza Moosvi

But Prose of Khawaja is a specimen of 5th Century A.Hs' rime prose with sweet accent. Khawaja's prose has deeply influenced Saadi's prose. It is worth mentioning that Khawaja Abdullah Ansari was born in 396 A.H in Herat. He was 28 years old when he joined spiritual circle led by Sheikh Abul Hasan Kherqani. The other topics discussed include Mysticism and Khawaja Abdullah, Khawaja's thoughts, and works of Khawaja in which seven of his works have separately been introduced briefly.

15 - A Glance at Mirza Ghalib's Persian Elegies

Syed Rohullah Naqvi

In defining "Elegy" it is said that elegy means weeping over a dead and mentioning his or her virtues. So, overall, elegy is an ode or a poem which is written over the sorrow and mourning of a dead who might be a noble person of the city, tribe or land or one of the relatives of the poet or a saint or Imam or religious leader.

However, in Persian poetry, while speaking of elegy, before all, mourning over Hazrat Imam Hussain (A.S) and his offspring and friends come to mind. That is why most of Persian poets, irrespective to their sect or religion, have composed sad poems and elegies about this painful tragedy. Some of them have presented a single poem and some of them have devoted all their poetic mission to writing elegies in this regard Mirza Ghalib Dehlavi, the famous bilingual poet and writer of sub-continent, is an outstanding feature in Persian elegy whose affection towards the sacred family of the Holy Prophet is obvious and manifest in all his poetic works.

The article is a glance at the Persian elegies of this prominent poet and writer of sub-continent, composed about Hazrat Imam Hussain and his offsprings and friends.

stay there for ever. Presence of scholars, poets and writers in establishments of Mughals , Qutub Shahi, Adil Shahi and others, has a particular role in extension of Iranian Literature and culture and Persian in that land . A number of Persian poets of Isfahan during 11th and 12th Century A.H have, contributed to it but Saib Isfahani, Shakeebi Isfahani, Safi Isfahani, Roohul Amin Isfahani, and Navidi Isfahani's contribution has been appraised in this paper.

13 – Praise of Imam Ali (A.S) in Zeb Magsi's Persian Poetry.

Dr. Ali Komail Qizelbash

Nawab Gol Mohammed Khan Zeb Magsi was born in Jhal Magsi (Pakistani Baluchistan) in 1883 A.D . He has composed in various forms of poetry but had more inclinations to *ghazal*, *Qasideh* and quatrain. He has praised personalities of historical fame particularly Hazrat Ali in his poetry. (quatrain)

دارم زغم اضطراب فتحی فتحی
فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی

یا حضرت بوتراب فتحی فتحی
جانم بلب آمده است و جگرم خون است

* * *

زیب چون هستی غلام بوتراب

غم مخور از پرسش روز حساب

14 - Rime & Ornate Prose and Khawaja Abdullah Ansari.

Dr. Rashida Hasan

Sajaa in grammer means to speak in words having rime or rhyme in each sentence and it has three models namely *Motawazi* , *Motawazen* and *Motarraaf*. Rime prose is a kind of prose in which dictions having similarities both vocal and focus are used. Specimens of Rime prose are *Maqamat-e- Hamidi* and *Gulestan* of Saadi

11 – Comparison of love tales of Ferdāusi's *Shahnameh* with Mathnavi of "*Mehr wa Mah*" of Jamali Dehlavi.

Syeda Faleeha Zehra Kazmi

For so many years, comparative literature in most of the countries has been the focus of attention of scholars and critics. Love and lyric poetry had emerged in Persian from 3rd Century A.H. *Shahnameh*'s major objective is not the description of love tales but it deals with stories of bravemen and of historic nature of Iran. Mathnavi *Mehr wa Mah* composed by Jamali Dehlavi (D.905 AH) is being appraised in comparison with love tales of *Shahnameh*. Mathnavi *Mehr-wa-Mah* depicts love tale of "Mah" a prince from Badakhshan, who has seen a princess named Mehr in dream. Some Sub- titles indicate the nature of comparison: Dream leads to falling in love, love of Mehr and Rudabeh, Personality of Gushtasp, comparison with Mah, role of maid servants, Sindukht and Samanbano, Tragic death of lover and beloved, wisdom, blaming the world etc.

In *Shahnameh* Sam tells to Zal:

بیابی ز هر دانشی رامشی
همه دانش و داد دادن بسیج

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ

In Mathnavi *Mehr-wa-Mah* a wise man says:

که در اوراق دانایی زد این فال

چنین گفت آن خردمند کهن سال

12 – Contribution of Safavid period's Poets from Isfahan in propagation of Persian Culture and Knowledge in the Sub-Continent.

Syed Murtaza Moosvi

During Safavid period, people of Isfahan origin used to travel to the Sub-Continent and most of them may opt to

appraised. Two couplets of Bedil quoted in this parts are given:

باکہ گویم ور بگویم کیست تا باور کند
آن پری روی کہ من دیوانہ اویم منم
حیرتم بیدل سفارش نامہ آئینہ است
می روم جایی کہ خود را او تماشا می کنم

10 – Affection as reflected in Akhlaq-e- Naseri.

Dr.Narges Jaberī Nasab

Khawaja Naseeruddin Toosi has a high place in the history of Iranian Sciences and Islamic Thought . He was born in 597AH/1201 AD at Toos. At the age of 22 Neishabour was attacked and destructed by Mongols. As desired by Naseruddin Mohtesham of Qohestan by translating " Al Tahaara " of Abu Ali Maskveh Raazi and adding some chapters, he compiled **Akhlaq-e-Naseri** between 630 and 632 A.H. His other works include 1. **Asasul Iqtebas** 2. **Tajridul Aqaid** 3. **Aussaful Ashraf** 4. **Resala dar Wajood-e-Jauher Mojarrad** 5. **Resala dar Isbat –e-Aql** 6. **Resala-e-Elal wa Maalulat** 7. **Fosool** 8. **Tassawwarat** 9. **Hall-e-Moshkelat-e- Isharat**. All major problems and contents on Science of Morality written by great thinkers in their books have been compiled by Khawaja in this book. Khawaja deals with superiority of affection in 3rd articles' 2nd chapter. In his opinion affection is superior to justice. Affections are of two kinds, the first natural and the second intentional. In his view, Affection's excess form is love and the worth of affection is more than all the treasures.

8 – Role of Persian Language in appearance of local Islamic languages in China.

Ali Mohammed Sabeqi

After advent of Islam in China through Iranians , their language had assumed a role as religious, educational and colloquial language. As per Prof. Liw Ing Shing , forefathers of Havi (Moslem) used to speak Persian Language and although considered as a foreign language, Persian was known as the language of Havi Minority. Jeing Tang and Shiao Irjing were the peculiar to the Moslems of China . In this article vocabulary and dictions of Persian, Arabic and Chinese languages being used in these languages have been appraised. In addition, about written language and usage of Shiao Irjing have been discussed. The books written in these languages and stone inscriptions in " Masjids " Graveyards, and Islamic monuments contain remarks in Persian , Arabic and words in Shiao Irjing Scripts. Then it has given details of books published in 1935 and 1954 about Islamic beliefs and teachings . In the end a description about old and New Shiao Irjing has been given.

9 – Ghazal Composing of Bedil.

Dr. Akhlaq Ahmed Aahan

Bedil was one of the most strongest poets of Moghul and Safavid periods . He was born in 1644 A.D during Shahjahan's reign. After demise of Aurangzeb in 1707 A.D, Mughal's authority started eroding, In this article before appraisal of Bedil's style's characteristics, Indian Style of Persian Poetry has been analysed in two parts. Like as per routine, thought provoking Ideas, Personification , Music and from Spiritual angle .Mode of Study, Indian philosophy, Unity in Multiples in his poetry has been

quoted from **Divans** of Classical Poets like Nizami Ganjavi, Khaqani Shervani, Usman Ghaznavi, A'ttar Neishaburi, Saadi Shirazi to the contemporary poets like Bahar and Sohaili and desired attributes have been quoted. It is worth mentioning that instead of quoting various couplets only names of Holy Prophet have been enumerated, which have been used by various Poets, keeping brevity of the article in mind.

7 – Life and Thoughts of Imam Mohammed Ghazali: A brief Appraisal.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufa

Imam Mohammed Ghazali was born in 450 A.H in Taberan of Toos. He was pupil of most learned contemporary Scholars of Jorjan and Neishabour. In 456 A.H, his father had handed over both of his sons to Abu Hamid Ahmed bin Mohammed Radakani. After completing first phase of education he joined Nizam ul- Molk's organization and started teaching at Nizamia School at Baghdad and continued to work there for a decade. At the age of 39 a spiritual upheaval occurred in him. He left teaching job and shifted to Hejaz and he spent about a decade in Syria, Jerusalem and Hejaz. Then he left for Morocco at the invitation of Yousof bin Tashfain. In Iskandaria the news of Yousof's death was received, hence he returned to Khorasan and took up teaching job and joined Nizamia School at Neishabour. He also built social welfare institutions like school, traveller's lodges, and *Khanqahs*. In 505 A.H he died at the age of 55 only. Ghazali's thoughts have been surveyed under sub heads of Ghazali's age, his opponents and admirers.

shall be seen that inspite of times and places' distances there exist some major similarities . Iqbal being a poet within his destined thoughts only refers and quotes from other's works if they were according to teaching of Holy Quraan. In his view Hafiz is a thinker of such category. He at the same time has special attention to Goethe's thoughts . He had once said that Hafiz's influence upon him is to such an extent that Hafiz's spirit mixes with his own and he and Hafiz become one entity . Goethe's inclination towards Hafiz is well known and that he composed "Divan -e- Gharbi" under the influence of Hafiz . Iqbal had composed " Payam-e-Mashriq" in response to "Divan-e- Gharbi"

An interesting point should be noted that all of them lived in difficult times of the history and their complaints and pains are reflected in their poetry. Both Goethe and Iqbal are admirers of Hafiz. The trio of them are preachers of peace and tranquility and they have made efforts to bring about solidarity among the mankind.

6 - Contribution of Holy Prophet's Attributes and Characteristics in innovative enrichment of Persian Literature.

Dr. Reza Mostafavi Sabzvari

Literateurs of Persian Language have shown a particular interest in praising Holy Prophet at the outset of their **Divans** or in forewords of their prose works. While praising the personality of the Holy Prophet they have tried to avail his various names based on his attributes and characteristics in their poetry which make their readers knowledgeable to the high place of the Holy Prophet as referred by Allah Almighty in Holy Quran. In this write up a number of such attributes have been researched and

remarkable. Dr. Schimmel's views about Poet – Philosopher of the East - Iqbal have been surveyed .

4 - Iqbal and Building of a New World Order.

Dr. Rafiuddin Hashmi

Tr. Ali Bayat

Allama Iqbal (1877 – 1938 A.D) lived at a time, when not only South Asian Sub- Continent but most of Asian, African and Latin American Countries, were under colonial rule of European Powers. Their materialistic rivalries led to the Ist World War. To counter the situation “League of Nations” was established whose performance was not upto the mark in Iqbal’s views. At the same time Socialism was the order of the day in Russia, which did not brought any good as per his evaluation. The Central theme of Iqbal’s thought revolved in welfare and emancipation of human beings , and it can only be achieved when a New World Order is built up. However, he did not drafted and left any programme or blue prints . But in the changes occurred in 2nd half of 20th century.A.D in Iran, Afghanistan, Central Asia, and Eastern Europe, reflect some of his hopes. Iqbal’s poetry has been quoted mostly in Urdu, with its Persian translation in this write up for explaining his thoughts. Futuristic prophecies of Iqbal - the philosopher – are widely been noted in between the lines.

5 – Social, Intellectual and Ethical Similarities in works of Hafiz, Goethe and Iqbal: An Appraisal.

Prof.Dr. Nasreen Akhter

Three persons from various cultures and times can have intellectual commonalities? Response to this question achieves more importance when three persons belong to three great countries and are great poets. In this write up, it

2 – Naat of Holy Prophet in Iqbal's Persian Poetry.

Uzma Zarrin Nazia

At the outset history of "Naat" composing in Arabic and Persian has been described briefly. In this context the role of Masters of Persian Poetry during last one thousand years and contribution of Persian language poets of the Sub-Continent has been mentioned. Then a brief biography of Iqbal and his Persian works have been enlisted and even titles of his Urdu and English works have been named. Then the praise of the Holy Prophet in various Iqbal's Persian collections have been quoted and discussed. The style of Iqbal's "Naat" poetry is innovative and singular indeed. He says:

چشم اگر داری بیا بنمایمت
خاک همدوش ثریا می شود
آمد اندر وجد و بر افلاک شد

هست معشوقی نهان اندر دلت
دل ز عشق او توانا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد

بحر و بر درگوشه دامان اوست
برگ ساز کاینات از عشق اوست

هر که عشق مصطفی سامان اوست
زانکه ملت را حیات از عشق اوست

3 – Iqbal from viewpoint of Schimmel.

Dr. Mohammed Baghai Makan

Annemerie Schimmel was born in Germany in 1922 A.D and has had a wide contribution to Islamic learnings and Iranology. His first academic assignment was as teacher of "History of Religions" at Ankara University between 1954 – 59. He had visited Iran, Pakistan and other Moslem countries many times. She was a disciple of Maulana and in love with Iqbal. The contribution of Prof. Schimmel in propagation of works and thoughts of Allama Iqbal in western countries through publication of books and articles, lectures and translations of his works is

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Moonis-ul-Ihraar by Kalati Isfahani.

Ed: Prof. Dr. Nazir Ahmed

Tr: Dr. Syed Hasan Abbas

Moonis-ul-Ihraar is a old Persian Collection compiled by Ahmed bin Mohammed Kalati Isfahani in 702 A.H. According to the editor, one of its manuscripts No.51/37, kept in Habib Ganj collection of Aligarh Muslim University was introduced by him in "Fekr wa Nazar " magazine first and then published in book form at Aligarh with other articles . It was copied by Maulana Habibur Rehman Sherwani from original manuscript kept at Salaar Jang Museum , Hyderabad. It has been referred in A. M. U's Catalogue of Manuscripts Vol. 3/223-229 No. 1032. Yet another collection by the same title compiled by Mohammed bin Jajarmi was introduced by Iranian Scholar Mirza Mohammed Qazvini first in Journal ; Bulletin of Oriental & African Studies in English, then included in "Beest Maqaleh-e- Qazvini". Another Scholar Mir Saleh Tabibi published Vol. 1 of Jajarmi's Moonis-ul-Ihraar in 1337A.H and gave him its copy. when he studied it he came to know that he had no knowledge about Kalati's Moonis-ul-Ihraar. It is interesting that first was written in 702 A.H in Isfahan and second in Jajarm (Khorasan). There is similarities in compilation and chapters and quatrains are given in the last part . It is quite strange that Prefaces of both are similar to each other .

The manuscript comprises 471 pages having 24 chapters in Nastaliq Script in various hands.

Note

On the front page we are giving a 'resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly.. Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

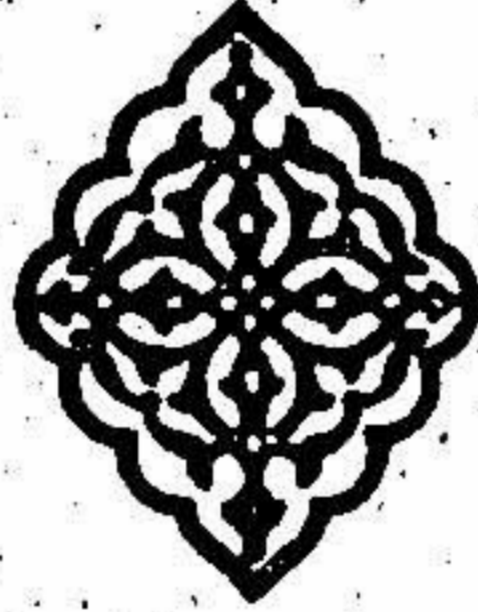
DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief: *Syed Mortaza Saheb Fosool*

Editor:

Syed Murtaza Moosvi



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

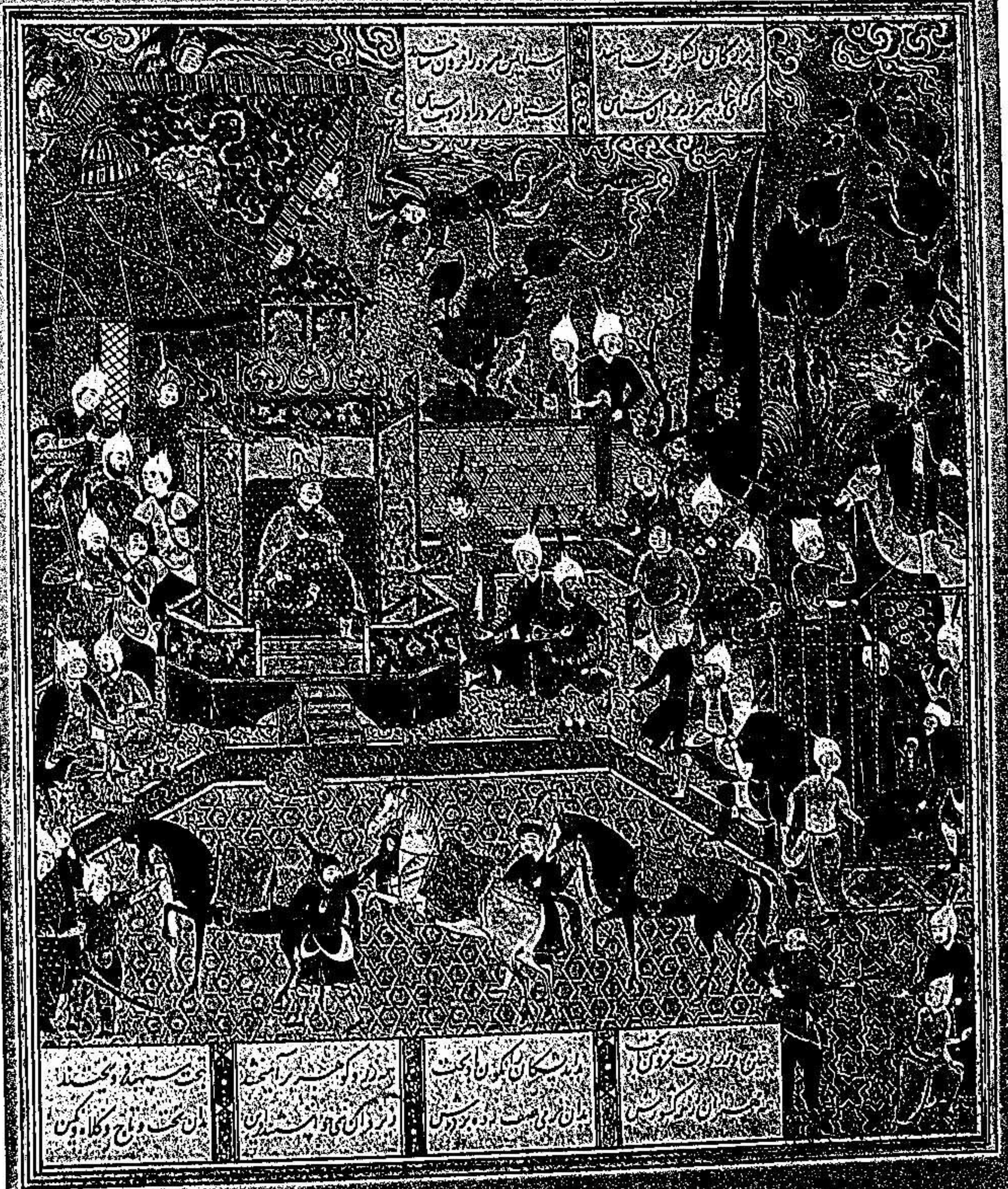
Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

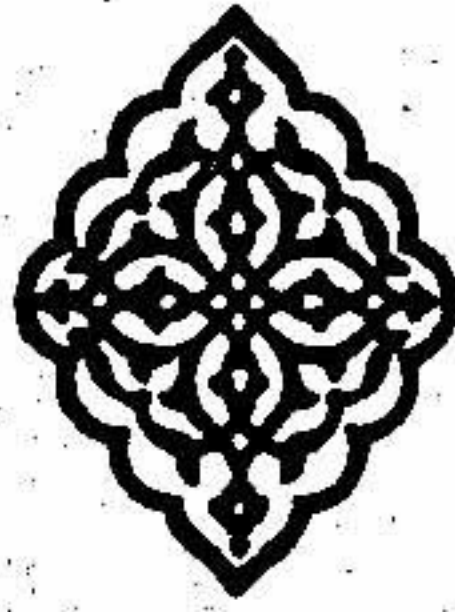
<http://ipips.ir>



شاهنامه شاه طهما سپی

دربار فریدون منسوب به مکتب تبریز (قدیمی) ۳۰-۱۵۲۰ م

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

*Quarterly Journal
of the*

**IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD**

**WINTER 2008
(SERIAL No. 91)**

**A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**